

نام درس : احکام تطبیقی	کد : ۶۳	تعداد واحد : ۲	کد : ۱۵۱/۲
پیش نیاز : احکام امری	کد : ۲۸	هم نیاز : مطالعه آثار مبارکه ۸	کد : ۷۵

الف - منابع مطالعه

- ۱ - احکام قرآن - محمد خزائلی - انتشارات جاویدان / ( تهیه شود )
- ۲ - کتاب مقدس ( از تورات : سفر لاویان ) / ( تهیه شود )
- ۳ - تعدادی مقالات / ( در جزوه )

تذکر: از کتاب احکام قرآن فقط قسمت‌هایی را مطالعه نمایید که در جزوه درسی مشخص کرده ایم.

ب - ضمایم

- ۱ - اصلاحیه درس در باره حذف و اصلاح قسمت‌هایی از جزوه / ( در ابتدای جزوه الماق گردیده )
- ۲ - مطالبی در باره کتاب مستطاب بیان / ( در آخر جزوه الماق گردیده )

ج - ارزشیابی

۱ - امتحانات

- ماهانه اول : ندارد
- میان ترم ( ۴۰ نمره / هفته نهم )
- ماهانه دوم : ندارد
- پایان ترم ( ۴۰ نمره / هفته هجدهم )

۲ - تکلیف

- تکلیف پایان ترم ( الزامی / هم فردی ، هم گروهی / حداکثر تعداد اعضاء ۳ نفر / ۲۰ نمره / هفته هفدهم )

۳ - گزارش تکلیف

- هفته چهارم  
مخصوص جامعه بهائی است .

بسمه الحاکم علی ماکان و مایکون

نام درس : احکام تطبیقی      تعداد واحد : ۲

پیش نیاز : ۱ - درس احکام امر مبارک

۲ - درس تاریخ ادیان

هم نیاز : درس مطالعه آثار مبارکه ( ۸ )

منابع مطالعه : ۱ - کتاب مستطاب بیان فارسی : تلخیص احکام

۲ - احکام قرآن دکتر خزائلی

۳ - سفر لاویان ( عهد عتیق )

۴ - بخشی از کتاب درج لثالی هدایت راجع به احکام زرد تشتی ،

مسیحی تألیف جناب اشراق خاوری

۵ - تعدادی جزوه و مقاله و تحقیقات امری و غیر امری

## ضمیمه احکام تطبیقی

دوستان عزیز جهت رفع برخی ابهامات موجوده در راهنمای درس احکام تطبیقی موارد توضیحی ذیل را مورد توجه دقیق قرار دهید:

۱- در مواجهه اولیه با درس احکام تطبیقی امکان دارد که به نظر بعضی از دوستان حجم

تعیین شده برای این درس بیش از ارزش ۲ واحد درسی باشد حال آنکه با انتخاب مواضع مفید و مناسب از منابع مطالعاتی معینه که مطابق اهداف مورد نظر این درس بوده و در راهنمای جزوه درسی شما توضیحات کافی شافی در آن مواضع داده شده است خواهید دید که چنین نمی باشد و اگر واضعتر بگوئیم کلیه مطالب مسورد مطالعه در این درس نمی توانند مفید واقع شود و مواضع مورد مطالعه را از حیث اهمیت می توان به سه گروه تقسیم نمود.

الف) مواضع مفید و مناسب به جهت یادگیری

ب) مواضعی که مطالعه (ونه یادگیری) آنها مفید فائده می باشند و در تفهیم بند الف نقش اساسی دارند

ج) مواضعی که بر اساس اهداف درس حتی مطالعه یکباره آنها مفید فائده نبوده و تنها به جهت تسلسل موارد در درس شما گنجانده شده اند.

با توجه به زمینه های مطالعاتی شما امیدواریم که خود بتوانید تفکیک لازم را نسبت به هر یک از سه بند فوق الذکر انجام داده و در نتیجه مطالعات شما ثمر مفیدتری داشته باشد.

۲- علاوه بر تغییرات و تحولاتی که برخی احکام در ادوار مختلف نموده اند تغییرات و تحولاتی که برخی احکام در یک دوره نموده اند نیز حائز اهمیت می باشند برای مثال از قسمت "ب" مندرج در صفحه ۱۸۴ کتاب احکام قرآن و سه آیه کریمه ای که در این مبحث و در صفحات ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ از آن کتاب ارائه گردیده است چنین برمی آید که در کتاب قرآن مجید حرمت باده گساری در سه مرحله متفاوت و به تدریج تصریح گردیده است و لو آنکه مغزات این امر از همان آیه اول مستفاد می گردد.

۳- در خصوص کتاب احکام قرآن

الف) همواره نظر امامیه برای ما اصل بوده و مقایسه بین فرق اسلامیه مورد نظر نمی باشد.

ب) آنجا که نویسنده به نظر خویش و یا دیگر مفسران آیات قرآنی را تاویل نموده است مطالعه نظریات وی صرفاً "به جهت آشنائی با آن اهمیت دارد." برای مثال پاراگراف آخر از ص ۱۴۲ که در خصوص آیه ششم از سوره احزاب بحث می نماید چنان است.

## ب

ج) فراگیری دقیق آیات قرآنیه مورد نظر نمی‌باشد اما باید توجه داشت که در بسیاری از موارد روش مطالب سهم و مورد نظر در آیات قرآنیه مندرج است علیهذا توجه به آنها ضروری و مناسب است.

د) بخاطر سپردن مسائل جزئی و فرعی به هیچ عنوان مورد نظر نمی‌باشد برای مثال در مبحث ارث اینکه در هر يك از ادیان زنان (همسران و دختران) از شخص متوفی ارث می‌برده‌اند و یا خیر و یا تغییرات کلی سهم الارث ایشان در هر دوره يك مساله قابل توجه است اما مقدار و میزان سهم الارث هر يك از طبقات وراث در هر يك از ادیان يك مساله جزئی است.

۴- در خصوص کتاب مستطاب بیان

چنانچه در راهنمای جزوه گفته شده است از واحد پنجم به بعد این سفر جلیل و خلاصه‌ای از ابواب آن به جهت مطالعه شما و به منظور آشنائی با احکام دور بیان انتخاب شده است و از بین مطالب منتخبه نیز بعضی از جملات به منظور تفهیم بیشتر احکام مورد استفاده قرار گرفته و خود آن جملات بنفسه مطابق اهداف این درس نمی‌باشند.

۵- در خصوص انشاء تکلیف

تکلیف خود را حتما " بر اساس روش مورد مطالعه در دروس روش تحقیق و ادبیات ۵ تنظیم نموده و در این سبیل علاوه بر استفاده از منابع موثق سعی شما بر آن باشد تا تکلیف شما شامل ابتکارهای مناسب فردی باشد زیرا ثمره ایده‌آل این درس که بطور خاص مقایسه احکام ادیان مختلف را در نظر دارد با انجام تکلیفی مناسب از جانب شما عزیزان فراهم می‌گردد.

## ضمیمه درس احکام تطبیقی

## جدول زمانبندی :

- هفته اول : مطالعه راهنمای درس - مقالات نوشته شده توسط جناب ابوالفضائل و جناب فروتن
- هفته دوم : کتاب احکام قرآن صفحات ۱۷ تا ۹۸ (باستثناء موارد حذفی) - تهیه تکلیف (و تشکیل گروه در صورت ارائه تکلیف گروهی - تعیین موضوع و عنوان)
- هفته سوم : کتاب احکام قرآن صفحات ۹۸ تا ۲۰۴ (باستثناء موارد حذفی) و تهیه تکلیف (تعیین وظایف اعضاء در صورت ارائه تکلیف گروهی، استخراج مطالب از منابع مختلفه) از این هفته به بعد در طی مطالعات لازمه، استخراج مطالب نیز برای تکلیف صورت گیرد
- هفته چهارم : کتاب احکام قرآن صفحات ۲۰۴ تا ۳۲۷ (باستثناء موارد حذفی)
- هفته پنجم : کتاب احکام قرآن صفحات ۳۲۷ تا ۴۶۰ (باستثناء موارد حذفی)
- هفته ششم : کتاب احکام قرآن صفحات ۴۶۰ تا ۵۶۲ (باستثناء موارد حذفی)
- هفته هفتم : کتاب احکام قرآن صفحات ۶۰۲ تا ۶۷۶ (باستثناء موارد حذفی)
- هفته هشتم : مروری بر احکام سه واحدی و کتاب احکام قرآن
- هفته نهم : امتحان میان ترم
- هفته‌های دهم و یازدهم : سفر لاویان و مباحث موردنظر از سفر خروج و تثنیه بانضمام احوالات شخصیه یهود
- هفته دوازدهم : احکام انجیل و احوالات شخصیه مسیحیان و تعالیم و احوالات شخصیه زرتشتیان
- هفته سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم : احکام بیان فارسی
- هفته شانزدهم : تکمیل تکلیف
- هفته هفدهم : مرور دروس
- هفته هجدهم : امتحان پایان ترم

موارد حذفی از کتاب احکام قرآن

مباحث	صفحات :
(تفسیر آیه ۲۹ از سوره نساء تا سر موضوع چهارم)	۲۸ تا ۳۲
(موضوع پنجم)	۲۵ تا ۲۳
(از موضوع دوازدهم تا سر آیه ۳۸ از سوره نساء)	۶۲ تا ۶۳
(موضوع سیزدهم جمل تا سر احکام رضاع)	۷۶ تا ۷۰
(چند یاد آوری)	۹۷ تا ۹۶
(گفتار چهارم)	۱۵۵ تا ۱۵۱
(کیفیت توارث تا سر گفتار هفتم)	۱۵۸ تا ۱۵۶
(گفتار سوم)	۲۲۳ تا ۲۲۴
(گفتار سوم)	۳۲۵ تا ۳۱۸
(موضوع دوم)	۳۵۱ تا ۳۵۰
(گفتار چهارم)	۳۶۳ تا ۳۵۸
(گفتار ششم، هفتم، هشتم، نهم، دهم و یازدهم)	۳۸۸ تا ۳۶۵
(موضوع دوم)	۳۹۸ تا ۳۹۰
(صورت نماز میت تا گفتار چهاردهم)	۳۹۸ تا ۳۹۶
(موضوع سوم تا بهره سوم)	۴۱۴ تا ۴۰۳
(آیه ۱۹۶ از سوره بقره تا آیتین ۳۶ و ۳۷ از سوره حج)	۴۸۴ تا ۴۷۵

موارد افزوده در کتاب احکام قرآن

~~بهره هشتم و نهم و دهم از بخش اول~~

~~بهره چهارم و پنجم از بخش سوم~~

۲۰۴ تا ۱۷۷

۴۶۰ تا ۴۳۲

## فهرست برنامه

- ۱ - معرّنی درس واهداف آموزشی
- ۲ - توضیح مختصر راجع به احکام تطبیقی و موضوع مطالعه تطبیقی
- ۳ - معرّنی منابع مطالعه
- ۴ - روشهای مطالعه و فعالیت‌های ضروری
- ۵ - تکلیف
- ۶ - ارزشیابی
- ۷ - جدول زمان بندی
- ۸ - منابع جنبی مطالعه
- ۹ - مقاله جناب فروتن راجع به احکام ادیان الهیه (استخراج از جزوه چند بحث امری)
- ۱۰ - تحریر جناب ابوالفضائل راجع به احکام ادیان الهیه (استخراج از رسائل و رقائم - درر البیه)
- ۱۱ - احوالات شخصیه (زرتشتی، یهود و مسیحی) استخراج از کتاب احوالات شخصیه تألیف یوسف بهنود .
- ۱۲ - تحریر جناب اشراق خاوری راجع به احکام زرتشتی - مسیحیت (استخراج از درج لثالی هدایت گوهر سوم)
- ۱۳ - منتخبات بیان فارسی .
- ۱۴ - فهرست احکام کتاب بیان عربی .

بسمه الحاکم علی ماکان وما یکون

نام درس : احکام تطبیقی      تعداد واحد : ۲      پیش نیاز : ۱- درس احکام  
۲- تاریخ ادیان

منابع مطالعه :      درس هم نیاز : مطالعه آثار مبارکه ( ۸ )

- الف - منتخباتی از کتاب مستطاب بیان فارسی راجع به احکام نازله در دور بیان .  
ب - بخشهایی از کتاب احکام قرآن تألیف دکتر خزائلی .  
ج - سفر لاویان و بابهایی از سفر خروج و سفر تشبیه .  
د - تعدادی مقالات و تتبعات که ضمیمه برنامه درس است .  
هدف کلی : آشنائی با اهم احکام نازله در ادیان قبل و مقایسه و تطبیق آنها با احکام نازله در این دور مبارک .

اهداف آموزشی : پس از مطالعه این درس و انجام فعالیت‌های آموزشی دانشجو باید این مهارتها را کسب نماید .

- ۱ - با اصل بیانات مظاهر مقدسه در زمینه احکام آشنائی حاصل نماید .
- ۲ - اهم احکام نازله در ادیان گذشته را در موارد ذیل قراگیرد .  
الف - احوالات شخصیته .  
ب - برخی از احکام قبل که دانستن آنها برای دانشجو سودمند است و بدرک وی از احکام امر مبارک کمک می نماید .  
ج - برخی مباحث اخلاقیه ادیان قبل .
- ۳ - در موارد ذیل دانشجو باید بتواند به مقایسه و تطبیق احکام بپردازد .  
الف - تطبیق احکام نازله در دور بیان با احکام امر مبارک .  
ب - تطبیق و مقایسه احکام نازله در ادیان قبل با احکام نازله در امر مبارک .



### توضیحی مختصر راجع به موضوع احکام تطبیقی

امروزه مفاهیمی چون تاریخ ادیان تطبیقی - ادبیات تطبیقی - فلسفه تطبیقی - زیبایی - شناسی تطبیقی و غیره در بین اهل علم و دانش رواج دارد . و بطور کلی می توان گفت که هدف هر کدام از رشته های فوق الذکر دسترسی به اصول و مبانی مشترکی است که در هر یک وجود داشته و بکمک آن اصول به مقایسه نسبی مکاتب مختلفه ادبی ، فلسفی و . . . غیره می پردازند . علاوه بر این مباحثی چون تشابهات و تفاوت های موجود در یک رشته از دانش نیز از جمله اموری است که در مسئله تطبیق بکار می رود .

جهت روشن شدن موضوع به ذکر چند مثال اقدام میشود .

مثلاً در زمینه ادیان الهیه بعضی از اصول منشاء و اساس کار هر عالم و دانشمندی است که به کار تطبیق ادیان می پردازد و به استخراج وجوه تشابه و مغایرت بین اصول اعتقادات - اهل ادیان اقدام می نماید . این اصول مهم عبارتند از : ۱ - توحید ذات الهی در ادیان - ۲ - تکیه بر نزول آیات یا مسئله وحی و الهام ۳ - مسئله اعتقاد به عالم بعد ۴ - موضوع ارتباط خداوند و انسان و بسیاری از اصول اساسیه دیگر است که یک محقق بدین وسیله ادیان را باید بیکدیگر مقایسه می نماید .

در زمینه فلسفه نیز شخص فیلسوف هر زمان که بخواهد مکاتب فلسفی را بیکدیگر تطبیق نموده و مقایسه نماید اهم اصولی را که ابزار کار خود قرار میدهد عبارتند از : ۱ - مسئله اصالت وجود یا ماهیت ۲ - کلیات یا مثل افلاطونی ۳ - مسئله نگرش و تحلیل فلسفی تاریخ و برخی مواضع مهمه دیگر .

مثالهای فوق می تواند بهمانگر منظور ما از مسئله احکام تطبیقی باشد که ذیل اهداف درس گنجانده شده است .

جناب ابوالفضائل در یک تقسیم بندی از احکام به ششای از اصول و ضرورتها چنین اشاره می نمایند .

و بالجمله چون انسان بنیه در شرائع و احکام سماویه ادیان عتیقه نظر نماید آنرا بالنسبه بموضوعات بزرگه قسم منقسم باید .

قسم اول احکامی است که راجع است بتکالیف و وظائف عبد در ادای حمد و شکر خالق خود . . . از قبیل اذکار و صلوات و . . .

قسم ثانی احکامی است که راجع است بشخص و حده بقطع نظر از قواعد راجحه بهیهت اجتماعیه از قبیل طهارت و . . . عفت و . . .

قسم سیم از احکام و شرائع اموری است که راجع است بقواعد عمومیه . . . از قبیل عدل و . . . معاملات و . . .

و در زمینه تشریح احکام در هر دور و زمانی جناب ابوالفضائل دو اصل اساسی را مطرح می نمایند . بشرح ذیل :

... چه آن وجود اقدس در تشریح احکام و حدود در هر موضعی در جهت راملحظه نروده و حکم را موافق تحقق و ایجاد آن تشریح نموده است.

(اول) اینکه اطاعت و اجرا و تعمیم آن بر جمیع امم ممکن باشد و بتفاوت اقالیم و ممالک صعوبت و محدودی وقوع نیابد.

(دوم) آنکه محرک نزعات نفسانیت و داعی شموخ و تجبر و عصیّت نشود تا نسیم رحمت و شفقت حقیقه برآفاق افنده و قلوب بوزد ...

بنابراین منظور از تطبیق احکام در این درس عبارت است از:

۱ - تفکر و تعمق در خصوص اصول تعیین کننده تغییرات و تحولات در احکام الهیه و شناخت دقیق این اصول.

۲ - تحقیق در تطبیق احکام با مقولات موقعیتهای زمانی - مکانی - فرهنگی و ...

۳ - شناخت آن بخش از احکام که در ادیان الهیه به نحوی از انحاء و یا با تغییرات جزئی ثابت مانده است.

۴ - شناخت بخشی از احکام که در ادیان بعد نسخ گردیده است (بطور عام)

۵ - شناخت آن دسته از احکام که در امر مبارک نسخ گردیده است (بطور خاص)

۶ - آن دسته از احکام که در امر مبارک بدیع است و در گذشته سابقه نداشته است.

### معرفی منابع مطالعه

قبل از معرفی منابع توجه شما را به چند نکته جلب می‌نمایم:

۱ - چون منابع احکام در امر مبارک بصورت متن درس و یا منابع جنبی در درس احکام مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته‌اند لذا در این درس احکام امر مبارک در متن قرار نمی‌گیرد. و در جنب مطالعه استفاده میشود.

۲ - جهت حصول نتایج بهتر و مطالعه توأم با کیفیت مطلوب محور مطالعه احکام ادیان زردشتی - یهود - مسیحیت - اسلام و باپی قرار گرفته و از مطالعه احکام سایر ادیان خود داری شده است. ضمناً در یک درس به ارزش ۲ واحد نیز مطالعه احکام کلیت ادیان موجوده میسر نیست.

۳ - به منظور نیل به یک مطالعه صحیح و مستقل، درس چنین طرح شده است که اصل آیات حکمیه ادیان الهیه در گذشته مورد توجه قرار گیرد. ضمن اینکه از توضیحات و توجیهاً علماء نیز غفلت نشده است.

۴ - بنا بر ضرورت‌هایی که از جمله آن جلوگیری از افزایش حجم درس نیز می‌باشد در مواردی دست به انتخاب مباحثی از یک منبع زده‌ایم و در مواردی دیگر به تلخیص مطالب

پرداخته‌ایم.

الف - کتاب مستطاب بیان فارسی :

از واحد پنجم به بعد اصولاً ابواب کتاب مستطاب بیان فارسی به مسائل حکمیّه اختصاً دارد. واهمّ احکام دور بیان در این سفر جلیل مندرج است. لذا جهت مطالعه احکام دور بیان این کتاب انتخاب گردیده است. و لکن بدلیل سبک و سیاق این اثر عظیم سعی نموده ایم قسمتهای مورد نظر از احکام را استخراج نموده و خلاصه‌ای از هر باب را جهت مطالعه انتخاب نمائیم بدیهی است که ایدآل آن است که کتبه بابهای مربوط به واحد های پنجم - ششم - هفتم - هشتم و نهم بطور کامل مورد مطالعه قرار گیرد. و فرد محقق ناگزیر از چنین مطالعه‌ای است در خصوص احکام بیان مبارک فارسی علاوه بر اصولی که بهرامون احکام کتبه ادیان مطرح میشود مسائل دیگری نیز حائز اهمیت اساسی است که از جمله به سه مورد آن اشاره میشود.

الف - این ظهور مبارک با همه عظمت و استقلال خود متعلق به یک دوره کوتاه زمانی بوده و نزول احکام دارای جهت خاص آمده نمودن اذهان و انهام برای ظهور کلی الهی و موعود ام است و این وجهی است که در هیچیک از ادوار قبل سابقه نداشته و لذا قسرب ظهور موعود بر بسیاری از احکام کتاب مستطاب بیان سایه افکنده و آنها را تحت الشعاع خود قرار داده است.

ب - نکته اساسی دیگر اینکه با همه عظمت و اهمیت احکام دور بیان ولی حضرت ربّ اعلی قبول یا رد آنها را به ید اقتدار من بظهور الله محول فرموده‌اند لذا بسیاری از احکام نازل در دور بیان که مورد قبول حکیم علی‌الاقلاق قرار گرفته‌است در امر مبارک بعنوان احکام دور بهائی تثبیت گردیده‌است و برخی هم نسخ گردیده و برخی تغییرات یافته است.

ج - وجوه اشتراک و قرابت این دو ظهور اعظم به موضوع احکام تطبیقی دور بیان و ظهور جمالقدم برای هر فرد محقق ادیان تطبیقی منظری جدید را فراهم می‌آورد و مستلزم عطف توجه خاص خواهد بود لذا تطبیق احکام در این دو ظهور اعظم از اهمیتی خاص برخوردار است و در این درس نیز حتی الامکان باید موقعیت خاص خود را بدست آورد.

د - ذکر فلسفه نزول یک حکم یکی از مشخصات بارز کتاب مستطاب بیان است. این امر در حد بسیار عالی می‌تواند شما را با حکمت نزول احکام الهیه حتی در یک مقطع خاص از زمان آشنا نماید.

ب - کتاب احکام قرآن نوشته دکتر محمد خزاعلی :

این کتاب دارای ویژگیهایی است که از وجوه مختلف می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.

۱ - تقسیمبندی آن و عناوین اصلی و فرعی می‌توانند زمینه‌کار و الگوی منابعی قرار گیرند تا سایر مواد مورد مطالعه را بر همین اساس طبقه بندی نمود.

- ۲ - در ابتدای هر بخش و یا بهره‌ای به سابقه تاریخی حکم مورد بحث اشاره شده است که این مطلب کار تحقیق شما را در زمینه تطبیق احکام آسانتر می‌نماید .
- ۳ - از جمله کتب معدودی است که به اصل آیات در قرآن اشاره نموده است و توضیحات خود را بر این اساس ارائه داده است . در نتیجه شما مجبور نمی‌باشید که وقت زیادی را صرف کشف آیات نمائید .
- ۴ - تا حدودی کار تطبیق احکام علی‌الخصوص بین فرق اسلامی انجام یافته است .
- ۵ - با نشر ساده‌ای نوشته شده و لذا می‌توان با سرعت بیشتری مطالب را مطالعه نمود .
- ۶ - توضیحات این کتاب علی‌الخصوص در بسیاری از موارد می‌تواند به درک شما از احکام امر مبارک کمک بسیار خوبی بنماید .
- ۷ - جنبه‌های حقوقی احکام نیز مورد توجه قرار گرفته است و بطور کلی نحوه تقسیم‌بندی احکام و تنظیم مطالب در این کتاب قابل توجه است و بعلاّت جنبه‌های آموزشی این کتاب در ابتدا مورد مطالعه قرار می‌گیرد .

### مواضع مورد نظر جهت مطالعه از کتاب احکام قرآن

#### بخش اول شامل :

- ۱ - بهره اول نکاح و طلاق
  - ۲ - بهره چهارم وصیت
  - ۳ - بهره پنجم ارث
  - ۴ - بهره ششم احوال شخصی بردگان .
- بخش دوم شامل : بهره اول (گفتارهای اول ، دوم و سوم) - بهره دوم (گفتارهای اول - دوم - سوم - پنجم - ششم - هفتم) در این بخش مباحث مربوط به بیع و ربا و کسب و کار مورد مطالعه قرار خواهد گرفت .
- بخش سوم (عبادات) بهره اول (طهارت) - بهره دوم (نماز) - بهره سوم (روزه) کلیّه مطالب این سه بهره مورد مطالعه قرار می‌گیرد .
- بهره ششم حج (مقدمه - گفتارهای اول - دوم - سوم - چهارم)
- بهره هفتم جهاد - بهره هشتم امر بمعروف و نهی از منکر
- بخش چهارم - بهره دوم (احکام انتظامی - با مقررات جزائی) - بهره سوم (قضا و شهادت)

#### ج - کتاب مقدّس :

متأسفانه کتاب مناسبی که بتواند در حدّ کتاب احکام قرآن منظور ما را در زمینه احکام تورات و انجیل فراهم کند در اختیار نبود لذا در این زمینه بدین طریق عمل میشود که به مطالعه آن بخش از کتب مقدّسه بهر ازیم که محتوی احکام است در همین حال بعضی توضیحات و تحقیقات انجام شده نیز بموازات آن مطالعه خواهد شد .

از عهد عتیق مطالعه کامل سنر لاویان و مطالعه باب بیست یکم و بیست دوم از سفر خروج و

باب بیست و یکم از سفر تثنیه در نظر گرفته شده است در کنار این اثر بعضی احکام مربوط به احوالات شخصیّه یهود از کتاب احوالات شخصیّه تألیف یوسف بهنود نیز مطالعه خواهد شد .

د - درج لئالی هدایت، گوهر سوم، نوشته جناب اشراق خاوری - بخشی از این کتاب راجع به احکام و تعالیم معموله بین زردشتیان و بخشی دیگر از این اثر به ذکر اصول و فروع دین مسیحیت انجیلی پرداخته است و اهمّ احکام این دو دینت را بیان می‌نماید . این دو بخش جهت مطالعه در نظر گرفته شده است به موازات این دو بخش بعضی احکام مربوط به احوالات شخصیّه زردشتیان - مسیحیان از کتاب احوالات شخصیّه تألیف یوسف بهنود نیز مطالعه خواهد شد .

### روشهای مطالعه و فعالیت‌های ضروری

۱ - مسئله تطبیق در هر زمینه احتیاج به دو عامل اساسی دارد .

الف - تسلط بر موضوع با توجه به زمینه‌های اصلی و فرعی موضوع و بطور کلی ملحقات آن .

ب - آشنائی با فنون و روشهای مطالعه و تحقیق .

متأسفانه در قسمت الف مسئله تطبیق تقریباً همزمان با مطالعه موضوع است و این مطلب ایجاب می‌نماید که برداشته تلاش خود بیفزاییم تا در اسرع وقت مطالب را مطالعه نمائیم تا فرصت کافی جهت تطبیق موضوع فراهم شود . البته با توجه به نکات زیر امید است که در این طریق مشکل اساسی وجود نداشته باشد .

- اینکه احکام امر مبارک قبلاً مورد مطالعه قرار گرفته است .

- اینکه در رس تاریخ ادیان تا حدودی شما را با اصول عقاید و احکام ادیان آشنا ساخته است .

- اینکه با مطالعه کتاب مستطاب اقدس و با احکام امر مبارک برخی از احکام دور بیان نیز مطالعه شده است .

- اینکه در جزوه طبقه بندی احکام مندرج در درس احکام تصویری صحیح از احکام و طبقه بندی آن با الهام از بیانات همکل اطهر حضرت ولی امرالله و توضیحات معهد اعلی در ذهن ایجاد شده است که می‌تواند بهترین راهنما و الگوی کار باشد .

در زمینه تطبیق مواضع احتیاج به مطالعه سریع ، اجمالی و دقیق خوانی و روشهای یادداشت برداری و انتخاب و تهیه فیض موضوعی و خط‌کشی زیر مطالب است که خوشبختانه موارد مذکور را در درس روشهای مطالعه و تحقیق فرا گرفته‌اید و این امر کار شما را بسیار آسان نموده است . لذا توصیه اکید داریم که حتماً از روشهای سریع خوانی ، و مطالعه اجمالی و دقیق خوانی استفاده نموده و بدین طریق بتوانید مواضع مهمه و اساسی مورد نیاز

خود را تشخیص داده و از صرف وقت زیاد جلوگیری نمایند . پس از آن براساس فنون یاد - داشت برداری مطالب مهمه را استخراج کنید . بدیهی است انتخاب موضوع و توجه به آن اهمیت اساسی را دارد .

ج - تکالیف مربوط به تطبیق و انطباق مواضع که شما در دروس مطالعه آثار مبارکه انجام داده اید بدون تردید در این مرحله تجربه خوب و مناسبی برای انجام کار تطبیق احکام خواهد بود .

د - مطالعه گروهی و ارائه نطق و کنفرانس بوسیله برخی از دانشجویان یکی از طرق بسیار مفید فراگیری سریع مطالب است علی الخصوص در مورد احکام کتاب مستطاب بیان و کتاب احکام قرآن .

ه - کسب مهارت در جهت انتخاب مواضع مفید و مناسب بعبارتی غریب مطالب بدیهی است که فراگیری کلیه مطالب مورد مطالعه در این درس نمی تواند مفید واقع شود . لذا با توجه به زمینه های مطالعاتی شما امیدواریم که خود بتوانید این تفکیک را انجام دهید . بعنوان مثال :

- زمینه های تاریخی احکام مورد نظر حائز اهمیت زیاد است .

- آنجا که مقایسه صورت گرفته است دارای اهمیت است .

- موضوعی که درک شما را از احکام امر مبارک افزایش میدهد مهم است .

- وجوه ممیزه حائز اهمیت است .

- وجوه مشابه حائز اهمیت است .

- حکمت نزول احکام در موارد مطروحه .

بدون تردید اگر احکام امر مبارک را مرکز ذهن داشته باشید حین مطالعه این موارد را احساس خواهید نمود .

همچنین موضوعی که ممکن است در مرحله فعلی اهمیت چندانی نداشته باشد ، از جمله :

- مطالعه دقیق آیات قرآنی و توجه به این نکته که این آیات جهت آشنائی با اصل حکم است .

- بخاطر سپردن مسائل جزئی و فرعی .

- صرف وقت زیاد بر روی مطالبی که چندان فائده ای در جهت افزایش درک شما از احکام امر مبارک ندارد و با در سایر زمینه های مطالعاتی شما سودمند نیست . بلکه صرفاً آشنائی با آن اهمیت دارد .

و - در بعضی موارد طرح جداول یا الگوهای که حاوی یک حکم و مسائل اصلی و فرعی آن باشد و مقایسه احکام ادیان مختلفه می تواند بسیار مفید باشد . الگوهای مطالعه که

در درس روش مطالعه مورد استفاده قرار داده‌اید در این درس می‌تواند موثر باشد .  
علاوه بر این عناوین مطروحه ذیل هر حکم در کتاب احکام قرآن می‌تواند در جهت تطبیق احکام ادیان مفید واقع شود .

یک الگوی نمونه به کمک عناوین کتاب احکام قرآن  
صلوه در ادیان

حکم صلوة	اوقات صلوة	قبله	مبطلات نماز	اقسام صلوة
امر مبارک				
امر باطنی				
اسلام				
مسیحیت				
یهود				
زردشتی				
.....				

### تکلیف

با توجه به کیفیت دروسی مثل احکام تطبیقی کارهای تحقیقی می‌تواند بخش اعظم درس و فعالیت‌های آموزشی را تشکیل دهد . ولی در شرائط موجوده و با توجه به امکانات این امر امکان ندارد . در عین حال باید سعی شود که به انجام تحقیقات نهایت توجه را مبذول داشت . لذا برای این درس تکالیفی در نظر گرفته شده که باید بصورت فردی و یا گروهی انجام گیرد . تکلیف مورد نظر می‌تواند از بین یکی از عناوین زیر باشد .

- ۱ - تحقیق در خصوص یک حکم و مقایسه آن در ادیان مختلفه با توجه به اهداف درس این حکم می‌تواند شامل حکم صلوة یا حکم روزه و یا حکم ازدواج و غیره . . . باشد . همچنین احکامی نظیر مالکیت - قضا و شهادت - موسیقی و غیره . . .

بدیهی است تحقیق باید شامل زمینه‌های : (تاریخی - مقایسه - تغییر تحولات) حکم باشد .

۲ - استخراج احکامی که در گذشته موجود بوده و در ابرام مبارک منسوخ گردیده است در این تحقیق باید زمینه تاریخی حکم - مقایسه آن در ادیان مختلفه ، تغییر تحولات آن مورد بحث و بررسی قرار گیرد . یک نمونه از این بخش از احکام ضمیمه برنامه درس است که می‌تواند در انجام این تحقیق تا حدودی راهنما باشد البته این مجموعه شامل اصل احکام است و به زمینه‌های تاریخی و موقعیت نزول حکم نپرداخته است این مجموعه صرفاً " بعنوان یک نمونه ارائه گردیده است .

۳ - به منظور بدست آوردن یک الگو و نمونه خوب از کارهای تحقیقی و تتبعات فردی در زمینه احکام مقاله " ازدواج در ادیان " تألیف جناب حسام نقبائی معرّنی میشود . این مقاله در آهنگ بدیع سال ۲۴ شماره‌های ۱ و ۲ چاپ گردیده است . حتی الامکان این مقاله را ضمیمه برنامه خواهیم نمود در غیر اینصورت خود به تهیه آن اقدام فرمائید . روش مؤلف محترم می‌تواند راهنمای مؤثری در انجام تکلیف و ارائه یک تحقیق مناسب باشد . بدیهی است که ابتکار و خلاقیت و ارائه الگوها و روشهای جدید در رأس هر موضوع تحقیقی قرار دارد .

۴ - توضیحات و راهنماییهای مندرج در درس روش تحقیق ۱ پیرامون نحوه انتخاب موضوع تحقیق را حتماً مد نظر داشته باشید تا بتوانید از زحمات خود نتایج بیشتری حاصل نمائید .

۵ - مرور مجدد دروس تاریخ ادیان و تاریخ عمومی و منابع معرّنی شده در برنامه‌های آنها می‌تواند در زمینه تهیه مطالب در خصوص موقعیتهای زمانی و مکانی و فرهنگی نزول احکام الهیه شما را به نحو مؤثر کمک نماید .

۶ - روش تدوین کتاب احکام قرآن ( منبع مطالعه ) در بررسی یک حکم قطعاً جالب و قابل توجه و دقت است و می‌تواند الگوی مفید و مؤثری باشد . لذا ضرورت دارد که ضمن مطالعه آن به نحوه تهیه و تنظیم مطالب توجه لازم مبذول گردد . تا به کمک آن وسایر الگوها طرح تحقیق و چگونگی انجام تکلیف نهایتاً تا امتحان میان ترم تهیه و تنظیم گردد .

امتیاز تکلیف

جمعاً ۳۰ نمره از کلّ نمره درس ( ۱۰۰ ) اختصاصی به تکلیف داشته و ۷۰ نمره دیگر مربوط به دو امتحان میان ترم و پایان ترم است همانطور که توضیح داده شد نمره تکلیف بین فعالیتهای انجام شده در تکلیف توزیع خواهد شد لذا باید موارد خواسته شده در انجام آن رعایت گردد . لذا مجدداً توصیه میشود به روش کار در الگوهای معرّنی شده نظیر مقاله ازدواج در ادیان و یا کتاب احکام قرآن و ترتیب مباحث و تنظیم مطالب آن دقت نمائید . تکلیف انجام شده پس از بررسی و اصلاحات لازم عودت داده خواهد شد .



بدیهی است شرط موثقت شما در زمینه انجام تکلیف این است که از ابتدای ترم به انجام آن اقدام نمائید . لذا مناسب است که در همان ماه اول امور ذیل را انجام دهید .

- ۱ - موضوع مورد علاقه خود را انتخاب نمائید .
  - ۲ - در صورت تمایل به کارگروهی اعضا همکار را انتخاب نمائید .
  - ۳ - منابع مطالعه مورد نیاز را به کمک مطلعین محلی و سایر عزیزان تهیه نمائید .
  - ۴ - گزارش اولیه اقدامات خود را همراه امتحان میان ترم برای ما ارسال فرمائید .
- این گزارش حداقل باید شامل این موارد باشد .

- ۱ - موضوع مورد تحقیق
- ۲ - اعضا گروه
- ۳ - منابع انتخاب شده
- ۴ - پیشرفت کار و کیفیت انجام آن
- ۴ - مشکلات کار

توجه ، محلت تحویل این تکلیف پایان هفته شانزدهم می باشد .

### ارزشیابی

ارزشیابی این درس بر اساس موارد مطروحه در اهداف درس است و از موارد اساسیه ای که مورد نظر است ارزشیابی بعمل خواهد آمد شقه ای از این موارد ذیل اهداف درس و فعالیت های آموزشی مذکور گردید مجدداً " برخی از اهم امور یادآوری میشود .

- ۱ - اصل حکم و ملحقات مهمه آن
- ۲ - زمینه های تاریخی احکام
- ۳ - وجوه تشابه
- ۴ - تفاوتها
- ۵ - تغییرات و تحولاتی که برخی احکام نموده اند
- ۶ - مقایسه برخی از احکام ادیان قبل
- ۷ - فلسفه و حکمت نزول احکام علی الخصوص در کتاب مستطاب بیان
- ۸ - موارد حکمیهای که منسوخ گردیده است .
- ۹ - احکامی که اختصاص به من یظهره الله دارد ( مربوط به دور بیان )

### برنامه زمان بندی مطالعه درس

- هفته اول، برنامه درس - مقالات نوشته شده توسط جناب ابوالفضائل و جناب فروتن .  
 هفته دوم و سوم، موارد تعیین شده از بخش اول کتاب احکام قرآن .  
 هفته چهارم و پنجم، بخشهای دوم و سوم (بهره اول و دوم و سوم) احکام قرآن .  
 هفته ششم و هفتم، بخش سوم (بهره ششم و هفتم) و بخش چهارم (بهره دوم و سوم) .  
 هفته هشتم - مرور .  
 هفته نهم امتحان میان ترم .

هفته دهم و یازدهم، سفر لاویان و مباحث مورد نظر از سفر خروج و تشبیه بانضمام احوالات  
 شخصیه یهود .

- هفته دوازدهم، احکام انجیل و احوالات شخصیه مسیحیان و تعالیم و احوالات شخصیه زردشتیان  
 هفته سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم، احکام بیان فارسی .  
 هفته شانزدهم تکمیل تکلیف .  
 هفته هجدهم، مرور درس .  
 هفته هجدهم، امتحان پایان ترم .

### منابع جنبی مطالعه

الف - منابع مطالعه جهت احکام نازله در امر مبارک .

- ۱ - کتاب مستطاب اقدس ۲ - گنجینه حدود و احکام
- ۳ - کتاب امر و خلق جلد چهارم - چون در درس احکام این کتاب مورد مطالعه قرار  
 گرفته است لهذا توصیه میشود که در تهیه و تنظیم تکلیف حتماً از این منبع استفاده لازم  
 بعمل آید . همچنین در سایر موارد که مربوط به مقایسه احکام ادیان قبل یا احکام امر  
 مبارک است .

۴ - مناهج الاحکام تألیف جناب فاضل یزدی ( این کتاب از منابع غیر مصوّب امری است )

ب - بیان عربی راجع به احکام دور باهی - فهرست احکام بیان عربی ضمیمه برنامه است .

ج - احکام ادیان ساله

- ۱ - معرّفی کتب آسمانی تألیف حسام نقبائی .
- ۲ - احوال شخصیه از دیدگاه قوانین، نوشته یوسف بهنود .
- ۳ - کتب مربوط به تاریخ ادیان :

جان ناس - تاریخ جامع ادیان

جناب بخت آور - تاریخ و عقاید ادیان سامی

از جزوه چند بحث امری

نوشته جناب نروتن

در ازمه مختلفه مظاهر مقدسه برای پیروان خویش احکامی نازل و دستورهائی صادر فرموده اند که حاوی جزئیات مسائل صحی و تربیت بدنی و آداب معاشرت و خور و خواب و امور مربوطه بازواج و طلاق و تقسیم میراث و کفن و دفن و امثال آن است و همانطور که مطالب عالیه اخلاقی و روحانی را بروفق نهم و فکر و استعداد نفوس مؤمنه شرح و بسط داده از بیان دقائق پرورش جسد عنصری و اداره امور جسمانی نیز خود داری فرموده اند بطوریکه فی الحقیقه آن کتابهای آسمانی مجموعه ای از روانشناسی، علم الاخلاق، حفظ الصحه، تاریخ، علوم ماوراء الطبیعه و امثال آن است که در هر زمان با مقتضیات عصریه و اوضاع و احوال جاریه مطابقت داشته و هدف اصلی از نزول تعالیم و احکام مزبوره ترقی و تعالی و پیشرفت نوع انسان و انتقال آنان از مراحل دانه به مدارج عالییه بوده است و اگر بدیده بصیرت و امعان در تاریخ ادیان ملاحظه شود واضح و مشهود گردد که خط سیر ملل و اقوام در طی سنین و اعوام از قدیم الایام عیناً مانند تدرج یک کودک از ادوار صباوت و بلوغ بدوره جوانی و کمال است و اگر کسی ابتدا بکودکستان و بعد بدیستان و دبیرستان و دانشگاه برود و حالات افراد انسانی را در این مؤسسات گوناگون تربیتی از نظر بگذراند بفلسفه احکام دینی بهتر توجه خواهد نمود که چرا هر یک از انبیا الهی نفوس بشری را نوعی تحت آموزش و پرورش قرار داده و در هر دور و عصری این مرتبان حقیقی روشی مخصوص بخود داشته اند.

در باب ششم از سفر تشنیه که یکی از اسفار مهمه تورات است چنین میخوانیم :

" این سخنانی که من امروز ترا امر میفرمایم بردل تو باشد و آنها راه پسرانت بدقت تعلم نما و حین نشستنت در خانه و رفتنت برده و وقت خوابیدن و برخاستنت در آنها گفتگو نما و آنها را بردست خود برای علامت ببند و در میان چشمانت عصابه باشد و آنها را برپاهوهای در خانهات ویر دروازه هایت بنویس."

اسفار خمسہ تورات مشحون از احکام و دستورهائی است که شامل جمیع مراحل زندگانی یک فرد انسانی است و چنان بجزئیات مسائل توجه شده که واقعاً شایان دقت و تمعن است و خواننده عزیز باید خود بآن اسفار مراجعه فرماید تا بر منظور نگارنده کاملاً واقف شود علی الخصوص مطالعه باب بیست و یکم و بیست و دوم و سی و یکم از سفر خروج و باب یازدهم و دوازدهم از سفر لاویان و باب بیست و یکم از سفر تشنیه و نظائر آن نمونه ای از احکام عهد عتیق را بدست میدهد از آن جمله آیات ذیل است :

" و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده بایشان گفت بنی اسرائیل را خطاب کرده بگوید اینها حیواناتی هستند که میباید بخورید . . . هم شکافته هم که شکاف تمام دارد و نشخوار کننده از بهائم آن را بخورید اما از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم اینها را نخورید یعنی شتر زیرا نشخوار میکند اما شکافته سم نیست آن برای شما نجس است و ونک زیرا نشخوار

میکند لکن شکافته سم نیست این برای شما نجس است و خرگوش زیرا نشخوار میکنند ولی شکافته سم نیست این برای شما نجس است و خوک زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لکن نشخوار نمیکند این برای شما نجس است.

" زن جادوگر را زنده مگذار. . . هر که برای خدای بیوه و بس قربانی گذراند البته هلاک گردد . . . اگر رخت همسایه خود را بگروگرفتی آن را قبل از غروب آفتاب بدورد کن . . . گوشتی را که در صحرا دریده شود مخورید آنرا نزد سگان بیندازید."

در قرآن کریم نیز احکامی از این قبیل وارد که من باب نمونه بنقل چند آیه مبارکه در این مقام کفایت میشود قوله تعالی :

۱ - "انما حرم علیکم المیتة والدم والخنزیر وما اهل به لغیر الله . . ."

یعنی بتحقیق حرام گردانید خدا بر شما مردار و خون و گوشت خوک را و هر چه را که با سم غیر خدا کشته باشند .

۲ - "لیس البریان تأتوا البیوت من ظهورها ولكن البر من اتقى واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون"

یعنی نیکوکاری بدان نیست که از پشت دیوار بخانه درآئید چه اینکار ناشایسته است و نیکویی آن است که پارسا باشید و بخانه‌ها از درهایشان وارد شوید .

۳ - "الطلاق مرتان . . . فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیم حدود الله"

یعنی طلاق که شوهر رجوع در آن تواند کرد دو مرتبه است . . . پس اگر زن را طلاق سوم داد روانیست که آن زن و شوهر دیگر بار رجوع کنند تا اینکه زن بدیگری شوهر کند اگر آن شوهر دوم زن را طلاق داد زن با شوهر اول که سه طلاق داده توانند بزوجهت باز گردند اگر گمان برند که ازین پس احکام خدا را راجع با مر ازدواج نگاه خواهند داشت .

۴ - "یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الى المرافق و امسحوا برؤسکم وارجلکم الى الکعبین . . . فلم تجدوا ماء فتیمموا صعبا طیبها فامسجوا بوجوهکم وایدیکم منه"

یعنی ای اهل ایمان چون خواهید برای نماز برخیزید صورت و دستها را تا آرنج بشوئید و سرو پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید . . . و اگر آب نیابید در این صورت بخاک پاک و پاکیزه تیمم کنید بآن خاک صورت و دستها را مسح کنید .

۵ - "والسارق والسارقة فاقطعوا یدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم"

یعنی دست مرد و زن دزد را بکیفر عمل شان ببرید این عقوبتی است که خدا بر آنان مقدر داشته و خدا مقتدر و داناست .

همین چند نمونه از احکام جسمانی کتب مقدسه برای نشان دادن روش‌ها در بیان ملکوتی در پرورش کودکان دبستان عالم انسانی کفایت مینماید و اگر خوانندگان محترم برای احاطه

بتعلیمات اخلاقی انبیاء الهی بار دیگر به نظر اعمان به صحف سماوی مراجعه فرمایند منظور اصلی نگارنده را از این بحث مهم و روشن تر خواهند یافت. همانطور که مسلمین از حضرت خاتم النبیین راجع به مسائل مختلفه سئوالاتی مینمودند و در مواضع عدیده قرآن مجید سئوال آنان بخطاب "ویسئلونک" تکرار و جواب مطابق فهم و ذکر سائلان اتیان گردیده نظیر:

"ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربتی."

یعنی ترا از حقیقت روح میپرسند جواب ده که روح بفرمان خدا است.

"ویسئلونک عن ذی القرنین قل ساتلوا علیکم منه ذکرا."

یعنی از تو سئوال از ذی القرنین میکنند پاسخ ده که بزودی حکایت او را بشما تذکر خواهیم داد.

"ویسئلونک عن الجبال نقل ینسفها ربی نسفا."

یعنی از تو میپرسند که کوهها چه میشود جواب ده که خدای من کوهها را از بنیاد برکند و خاکش را برباد دهد.

بهمین نحو از حضرت باب اعظم نقطه اولی مؤمنین بآن حضرت بعادت سابقه که جمیع مسائل از لحاظ دینی باید حل شود سئوالاتی مینمودند و تمنای جواب میکردند و متدربجا این اسئله بقدری زیاد شد که نقطه اولی اهل بیان را انداز فرمودند که حضرت من ینظیره الله را باینگونه پرسشها نیازارند و اینگونه مطالب را در محضر انور آن مظهر کلتی الهی طرح نکنند بقوله تعالی:

"سئوال عن ینظیره الله جائز نیست الا از آنچه لائق باوست."

بالتبجیه در کتاب مستطاب بیان فارسی و عربی و آثار سائره آن مرتبی آسمانی احکام و دستورهای صادر شد ورد یا قبول آن باراده مطلقه "من ینظیره الله" موکول گردید چنانکه از پیش گذشت و نگارنده در این رساله چند حکم از احکام کتاب مستطاب بیان را من باب نمونه نقل و از شرح و بسط تعالیم اخلاقی و اصول روحانی آن سفر کریم صرف نظر مینماید:

۱ - "از برای هر شیئی حکم فرموده که مقتدرین بر هر شیئی آن شیئی را بعلو کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد... که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن... ظاهر نسازد او را از جنت خود ممنوع داشته و مؤاخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی."

۲ - "خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کند نفوس خود را با اسمائی که مدد بیاوست مثل عزیز و جبار و امثالهما و بهترین اسماء اسمی است که منسوب الی الله شود."

۳ - "چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است... از این جهت است که امر باعظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد که شیئی که سبب کوه جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه ننماید."

۴ - " در دین بیان . . . بقدری که امر شده در تلطیف در او امر دیگر نشده ".  
 ۵ - " در بیان اذن داده شده بتلطیف و نظافت باعلی ما یمن در امکان . . . و تطهیر البسه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده و هست ".  
 ۶ - " اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب نعمت میکند از خداوند بر مالک خود ".  
 برای دور بهائی نیز در آثار مبارکه حضرت بهاء الله احکامی صادر شده که برای مزید استحضار خوانندگان محترم شطری از آن من باب نمونه در این اوراق نقل و از بیان تعالییم اخلاقی و اجتماعی و مدنی آن مظهر الهی که در متون کتب عدیده درج گردیده صرفنظر میشود :

۱ - " قد کتب الله علیکم النکاح . . . تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من یدکونی بمن عبادی . . . "

حضرت عبد البهاء مبین آیات الهی میفرمایند :

" در میان خلق ازدواج عبارت از ارتباط جسمانی است و این اتحاد و اتفاق موقت است زیرا فرقت جسمانی عاقبت مقرر و محتوم است و لکن ازدواج اهل بها باید ارتباط جسمانی و روحانی هردو باشد .

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

" در این آئین دلنشین . . . از هر گروه و هر آئین گرفتن و دادن هردو جائز .

و نیز میفرمایند :

" به نص کتاب اقدس در تزویج فی الحقیقه توحید است زیرا مشروط بشرط محال است .

و همچنین میفرمایند :

" واما الازدواج الموقت حرّمه الله فی هذا الکور المقدّس .

و نیز میفرمایند قوله عز بیانه :

" در ازدواج حکمت الهیه چنان اقتضا نماید که از جنس بعید باشد یعنی بین زوجین هر چند بعد بیشتر سلاله قوی تر و خوش سیما تر و صحت و عافیت بهتر گردد و این در فن طب مسلم و محقق است و احکام طبیّه مشروع و عمل بموجب آن منصوص و فرض لهذا تا تواند انسان - باید خویشی بجنس بعید نماید .

و نیز میفرمایند :

" اقتران اقارب غیر منصوصه راجع به بیت العدل که بقواعد مدنیّت و مقتضای طب و حکمت و استعداد طبیعت بشریه قرار دهند . . . آنچه بیت العدل در این خصوص قرار دهند همان حکم قاطع و صارم الهی است هیچکس تجاوز نتواند .

و نیز میفرمایند :

" چسبون امر بهائی قوت گیرد مطمئن باشید که ازدواج به اقربا نیز نادر الوقوع گردد .

وهمچنین میفرمایند :

" در خصوص حرمت نکاح پسر بزوجات پدر مرقوم نموده بودید صراحت این حکم دلیل بر

اباحت دیگران نه . . . "

۲ - " قد حرّم علیکم القتل والزنا . "

" اهل بها " نفوسی هستند که . . . اگر جمیع نساء ارض با حسن طراز و ابداع جمال حاضر

شوند بنظر هوی در آنها نظر نکنند . "

حضرت عبد البها میفرمایند قوله الاحلی :

" . . . تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بها است . . . زیرا ذره‌ئی از عصمت اعظم از

صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است . "

۳ - " زینوا روسکم باکلیل الامانة والوفاء وقلوبکم برداء التقوی والسنکم بالصدق الخالص . "

حضرت عبد البها میفرمایند :

" جمیع معاصی بیک طرف و کذب بیک طرف بلکه سیئات کذب افزونتر و ضررش بیشتر راست گو

و کفرگو بهتر از آن است که کلمه ایمان بر زبان رانی و دروغ گوئی . "

۴ - " خذوا ما یكون اقرب الی اللطانه اینه اراد ان یریکم علی آداب اهل الرضوان . . . "

تمسکوا باللطانه فی کلّ الاحوال . . . تمسکوا بحبل اللطانه علی شأن لایری من ثیابکم آثار

الاساخ . . . کونوا عنصر اللطانه بین البریه . . . وحکم باللطانه الکبری . . . والذی یری فی

کسائه و سخی اینه لا یصعد دعائه الی الله و یجتنب عنه ملاء عالون . . . استعملوا ماء الورد ثم

العطر الخالص . . . "

در آیات مبارکه مزبوره تأکید اکید بر رعایت نظافت شده بقسمی که میفرمایند باید جوهر

لطافت بود و بنظافت بیمانند ظاهر شد و اگر در لباس کسی چرک و لکه‌ئی دیده شود دعای او

بسوی خدا بالا نمی‌رود و ملاء اعلی از او دوری می‌جویند و استعمال گلاب و عطر خالص را تأکید

میفرمایند .

۵ - " وکذلک رفع الله حکم دون الطهاره عن کلّ الاشیاء وعن ملل اخری . . . لتعاشروا

مع الادیان و تبلیغوا امر ربکم الرحمن . "

"عاشروا مع الادیان بالروح والریحان لیجدوا منکم عرف الرحمن . . . "

" طراز دوم معاشرت با ادیان است بروح و ریحان باید با جمیع اهل عالم بروح و ریحان

معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتفاق سبب نظام

عالم و حیات ام است . "

۶ - " تالله قد خلقتم لتطهیر العالم عن رجس الهوی . "

۷ - " حرّم علیکم المیسر والانیون . . . قد حرّم علیکم شرب الانیون اتا نهیناکم من ذلک

نهیا عظیما فی کتاب والذی شرب اینه لیس منی اتقوالله یا اولی الالباب . "

یعنی قمار و تریاک حرام است و هرکس تریاک بکشد مشمول "لیس منی" خواهد بود .  
 " در خصوص افیون مرقوم نموده بودید شارب و شاری و بایع کل محروم از فیض و عنایت الهی هستند و بصریح نص الهی حرام است مگر کسی که بجهت معالجه خرید و فروش نماید که در اجزاء خانه‌ها محض معالجه امراض صرف نمایند . . . مرا آرزو چنان است که احبّاء کم کم از شرب دخان نیز احتراز نمایند چه رسد بافیون ."

۸ - " ایاکم ان تبدّلوا خمر الله بخمر انفسکم لانتها یخاطر العقل و یقلب الوجه عن وجه الله العزیز البدیع المنیع وانتم لاتتقربوا بها لانتها حرمت علیکم من لدی الله العلی العظیم . . . اتها حرمت علی کلّ مؤمن و مؤمنه . . ."  
 حضرت عبدالبها میفرمایند :

" اما شراب بنص کتاب اقدس شربش ممنوع "

حضرت ولی امرالله میفرمایند :

" شرب خمر و تریاک از محرمات منصوصه حتمیه است ."

این بود شمهائی از احکام حضرت بهاءالله که من باب نمونه در این اوراق مرقوم گشت -  
 تعالیم روحانی و اصول اخلاقی و مبادی اجتماعی آئین بهائی در متون الواح و صحف الهی و مؤلفات دانشمندان بهائی مدوّن و مسطور طالبین باید بآن آثار مراجعه نمایند .



قسمتهایی از کتاب رسائل و ربانم

حاج آبراهیم گلپایگانی

وبالجملة چون انسان

بیه در شرافع و احکام سفاویه ادیان عتیقه نظر نماید آبراهیم نسبت به  
بموضوعات آن بر سه قسم منقسم یابد :

(قسم اول) احکامی است که راجع است به تکالیف و وظائف عباد در  
ادای حمد و شکر خالق خود تا موجب بقاوت قلوب و تنور قلوب و  
صفای روح و انشراح صدر او گردد و حقائق اشیا<sup>۱</sup> کما فی درمیرآت  
ضمیر مصفا<sup>۲</sup>ی عباد انطباق یابد و سبب حصول یقین و اذعان قاطع  
کامل در اصول و عقاید دینی<sup>۳</sup> او شود از قبیل اذکار و صلوات و محامد  
و تسبیحات و سایر اقسام مناسک و طاعات که در جمیع ادیان از اعظم  
ارکان دین است و با سبب سنن و فرائض مذکور و مسموع<sup>۴</sup>  
زیرا که محبت حق جل جلاله و خشیت از او که اساس زمین است<sup>۵</sup>  
است بدون آن متحقق نشود و یقین کامل که مبنای نفوذ و طلبه<sup>۶</sup>  
روحانیت و تعدیل اخلاق عباد است با آن متصور نباشد (و اعلم  
ربك حتى يا حنك اليقين) و جمال اقدس این قسم از عبادت<sup>۷</sup>  
پس از تشریح صوم و صلوة و حج و زکوة و غیرها من المناسک و العبادات  
که مفصلاً در الواح مقدسه مبین و مذکور است آنقدر از مناجات  
و دعوات و اذکار و تسبیحات از لقم اهل در الواح نازل فرموده است  
که ذکر آن در این مختصر ننگد و مجلد واحد حاوی آن بگردد و در  
جمیع آن متمددان و اهل ذکر با طلب عارم اخلاق و محامد صفا<sup>۸</sup>  
از پیشگاه اقدس مالك الارضین و السموات مأمور فرموده است و در  
حقیقت همین قسم از دینت را باین واسطه از ابواب تکمیل فضائل  
و کمالات انسانی<sup>۹</sup> مقرر شده و نگارنده برای تنبیه داشتن اهل  
بهاست بمقال واحد در این باب اکتفا مینماید . مثلاً در سبب  
و ضو اهل بهار را مقرر فرموده است که این مناجات را در حین شستن  
دست تلاوت نمایند .

( اللهم قویّی لنا مخذکتابک باستقامة لا تمنعها جلود العالم تم  
احفظها من التصرف فیهالم بدخل فی ملکها انک انت العتدر اللدیر  
و در حین شستن رو این عبارات طالبه را قرائت کند :

( ای ربّ و جهت وجهی الیک نوره بانوار وجهک تم احفظه من التوجّه

الی غیرک ) اگر اهل بهاست و این باب بمارت در این نکته تا مصل

فرمایند که چون شخص متمدد هر يوم مراتب عیدیه همین طبقات

را تلاوت کند و تحقّق آبراهیم حضرت اقدس حق جل جلاله مسکلت

نماید چه مقدار در اوصاف طالبه استقامت و قوت و مسالت در امر

دینت و اجتناب از تصرف در اموال غیر و خیانت و توجه و تسوکل در

جمع امور بحضرت رب العزّه راسخ شود و این صفات مذکوره که  
اجل اوصاف انسانیت و موجب حفظ هیئت جامعه به نیت است  
در شخص متجلی گردد و در اخلاق خلاق سمت رسوخ و شسوت و  
تطبع یابد .

(قسم ثانی) احکامی است که راجع است بشخص و حده بقطع نظر  
از فوائد راجعه به هیئت اجتماعه از تهیل طهارت و نظافت و وقار  
و سکون و طفت و نزاهت و امثالها که حق جلّ جلاله نظر به مقتضیات  
صورت و هیئت شریفه کریمه انسانیت که احسن تظویر و هیئات  
است در عالم صنع و خلقت واجب فرمود که هر نفس برتخلق باین  
اخلاق کریمه مزاولت و مواظبت نماید تا این اوصاف در او ملکنه  
راسخه و صفت ثابته گردد . و این اخلاق و اوصاف واجب است  
بنفسها بر انسان امّ از اینکه منفرد باشد و با غیر منفرد و مطلوب است  
در تحقق انسانیت بقطع نظر از فوائد دیگر آن که راجع است بحفظ  
هیئت جامعه و تحصیل راحت و آسایش عمومی که خود اعظم  
فضیلتی است از فضائل این اوصاف و سبب از اسباب و جوب این  
اخلاق و در این مقام جمال اقدس اینه نوی و جوب این اوصاف  
را بر اهل بها موعّد فرموده است و خواص و فوائد آنرا بلطف بیان  
و توضیح برهان مبین داشته است که اهدا شبه آن در کتب  
سماویه ملل سائره نازل نشده چندانکه با وجود صعوبت ترک  
اخلاق هیکله و بطور سیر خلق در تقدّمات روحانیه و با وجود عدم سلطه  
دنیویه و فقدان قوه اجباریه سیاسیه در این مدت قلیله تجدید  
اخلاق اهل بها بدرجه بلوغ یافت که مسلم منصفین سایر ملل  
شد و اتصافشان باین اوصاف عالیّه با وجود دشمن قوی در صحف  
و اوراق اجانب ثبت گشت مثلاً در باب نظافت و طهارت اگر انسان  
بصیرت وقت ملاحظه نماید می بیند که با وجود تقدّم با مرخص ملل  
متقدّمه راقبه هنوز این صفت مدوحه در میان جمع امم ناقص  
است . اما مسلمین و یهود و زردشتیه و منود اگرچه احکام طهارت  
و اشیا غیر ظاهره در کتب ایشان مذکور است معذک متطهرین  
حقیقی از ایشان بغایت قلیلند و لکن متطهرین بخش و تصنع کسه  
بسیارند معنی طهارت را اجتناب از معاشرت اجانب و عدم مس  
بعض حیوانات دانسته اند و در عین وساخت و قذارت نیاب و  
ابد ایشان این قسم از طهارت غریبه را بعد جنون و مالخولیا  
رسانیده اند و قصص و نوادر موسوسین مسلمین که با اصطلاح خود  
اهل اسلام ایشان را اهل و سوامن مینامند خود از نوادر قصص و  
حکایات جنون تحصیل اختیاری است که شرح آن موجب حیرت

اولی الالباب است و ذکر آن خارج از موضوع این کتاب و اما امت است  
 نصاری و خصوصاً اهل امریکا و اهالی اروپا و از صنف اخیر بالاخص  
 اهالی هلند و فرس و انگلتر و آلمانیا اگر چه الحق در مراتب نظافت  
 ابدان و ثیاب و بیوت و سکن و شوارع از جمیع امم کبیره انظف  
 و الطف و ارقی مشهودند معذک درین کتاب مقدس از جهل حکم  
 بطهارت کل اشیا نازل شده است و امر با اجتناب از اوساخ  
 و مکروهات تصریح نیافته است لهذا غالباً از ترشح اشیا غیر طاهره  
 اگر ساخت آن مرئی و واضح باشد اجتناب نمی نمایند و تطهیر  
 آنرا واجب نمی شمارند و از این جهت هر نفس که عالم بنظافت  
 حقیقه است شبهه ای نیست که نظافت کامله در میان امم مترقیه  
 نیز در اجمال و طفولیت است حتی یا من الله تعالی بتبیینها  
 و تفصیلهای و ابلاغها الی منتها مرتبه حفظها و تعلیمها و تکمیلها .  
 اما جمال اقدس اینهمه جل اسمه الاعلی اگر چه برای توضیح نعم  
 بالغه الهیه در این دور اعظم و ظهوراتم و حفظ عباد از امراض  
 نمود او به مثل سابقه حکم بطهارت کل اشیا فرموده است تا نصف  
 سکن ربع مسکون را از این جنون تحصیل نجات بخشد و ابواب  
 سود او و سوا سزاکه ناتج از افکار ذلله دینیه است سدود فرماید  
 معذک کله امر با اجتناب از هر وساخت و قذارتی نیز بغایت تاکید  
 واجب و محتّم فرموده است و غسل ثیاب و ابدان و لوازم بیست و  
 غیرها را از هر مکروهی منصوص داشته است و حفظ این مراتب را در  
 کتاب مستطاب اقدس و الواح مقدسه اش نازل و ثابت نموده تا  
 جوهر نظافت کبری و لطافت عظمی که اعظم سمات ملا علی است  
 و سکن جنت ماموی است در آفاق اشراق کند و وصف طهارت و  
 پاکیزگی حقیقی در بین اهل عالم و کافه امم درجه طهارتیه  
 کمال یابد کما انزل الله فی کتابه الا قدس و لوحه الا عزّ الا نفس طهروا  
 کل مکروه بالماء الذی لم یغتمر بالثلاث ایامکم ان تستعملوا  
 الماء الذی تغتمر به هوا اویشی آخر کونوا نصیرا للطفة بین البریه  
 هذا ما اراد لکم مولیکم العزیز الحکیم و کذلک رفع الله حکم دون الطهاره  
 عن کل الاشیا و من ملل اخری موهبه من الله انه لهو الغفور  
 الکریم قد اغتمست الاشیا فی بحر الطهاره رفی اول الرضوان اذ تجلینا  
 علی من فی الامکان باسماقنا الحسنین وصفاتنا العلیا هذا من فضل  
 الذی احاط العالمین لتعاشروا مع الادیان و تبلیغوا امر ربکم  
 الرحمن هذا الا کلیل الاصال لوانتم من العارضین و حکم باللطافه  
 الکبری و تغسیل ما تغیر من الغبار و کیف الا و ساخ المنجمه و دونها  
 اتقوا الله و کونوا من المطهرین و الذی یری فی کسافه و سبخ انه لا یصدق

دعائه الى الله ويحجب عنه ملاطون استعملوا ماء الورد ثم الغطر  
 الخالص هذا ما احبه الله من الاول الذي لا اول له ليتذوق منكم  
 ما اراد بكم العزيز الحكيم ودر مقام ديگرا ز این کتاب مقدس در  
 آداب نظافت نازل شده است قد کتب علیکم تطهیر الاظفار و  
 الذخول فی ما یحیط بها کلکم فی کل اسبوع وبتطهیر ابدانکم بما  
 استعملتموه من قبل ایامکم ان تمنعکم الغفلة عما امرتم به من لدن  
 عزیز عظیم ادخلوا ما " بکرا والمستعمل منه لا يجوز الدخول فیها  
 ایامکم ان تقرها وازخائن حمامات العجم من قصد ما وجه راحتها  
 المنتنة قبل وروده فیها تجتنبوا یا قوموا لا تكونن من الصاعین انه  
 یشبه بالصدید والغسلین ان انتم من العارفين کذلک حیاضهم  
 المنتنة اتركوها وكونوا من المطهرین ان اردنا ان نریکم مظاهر  
 الفردوس فی الارض لیتذوق منکم ما تفرح به الفدة المقربین والذی  
 یصب علیہ الماء ویغسل به بدنه خیر له ویکفی عن الذخول انه  
 اراد ان یسهل علیکم الا مورفضلاً من عدده لتکونوا من الشاکرین  
 ودر این مقام نکته ایست که باید توضیح نمود تا اهالی بلاد امریکا  
 و اروپا که بسبب تعمیم مدتی در این قرن اخیر از جمیع مزایای  
 طهارت و نظافت محظوظند و از امراض عمومی مدیره مهلکه بی  
 نظافتی مصون و محفوظ از مصائب شرق مطلع شوند بهر سبب نزول  
 این احکام آگاه گردند زیرا تا کسی بر کیفیت ساخت و قذارت آبها  
 حمام های عمومی اهل ایران و حیاض منتنه بیوت و مساجد و  
 جوامع ایشان وهم بروساخت و قذارت آبهای مشروب اهالی  
 بخارا و سایر بلاد واسعة تا درستان مطلع نشود و متروک بودن  
 لوازم طهارت و نظافت را در میان این امم عظیم نداند ممکن  
 نیست برفضل حق جل جلاله در تنزیل و تشریح این احکام  
 اطلاع یابد و سبب لزوم و وجوب آنرا کامیاب بقی بفهمد چه اهالی  
 ایران را در جمیع بلاد و قری و مزارع عادت اینست که اهل هر  
 محلی مرکب از هزار و هزار و یا صد خانواد ه یک حمام عمومی دارند  
 و آن عمارت است از دو خانه که آنرا از سنگ و آجر و ساروج ساخته اند  
 یکی برای خلع و وضع ثياب و لوازم آن و اینرا رختکن میگویند و در  
 جهت غسل و تطهیر و تنظیف و تنهیر که آنرا حمام گرم مینامند و در  
 یک طرف این حمام گرم حوضی است از آب گرم تقریباً در عرض  
 و طول سه متر مربع و عقب یک متر مربع و جمیع این اهالی که ذکر شد  
 در حمام رختکن برهنه شده اول در این حوض آب گرم که آنرا  
 خزینه مینامند داخل میشوند از اینج و شش الی ده نفس الی بیست  
 نفس در آن واحد خواه صحیح البدن باشد و یا با امراض مزمنه

خبیثه مبتلا بودن خود را در این آب گرم میشوید و بعد بیرون این  
 خزینه نشسته با کبسه های مخصوص و سنگهای متخلخل اوساخ  
 منجمده باها و سایر اعضای خود را پاک می کنند و غالباً همانجا  
 به حلقه را من و خضاب موی و امثالها مشغول و پس از اتمام این  
 عمل بدن خود را با صابون شسته اخیراً در این خزانه آب گرم  
 که ذکر شد دوباره داخل شده و در آن آب که از هر جنس نجس تر  
 و از هر قدری قدر تراست فرو می روند و از حمام خارج میشوند اینحال  
 حمام های پنجاه ملیون نفوس شیعه است که در ایران و ترکستان  
 و هندوستان ساکنند و اما آبهای احواض بخارا و تاتارستان که  
 آب شرب اهالی است بر نهج حمام های ایران است برای تنظیف  
 و تطهیر یعنی در محلات از محلات مدن و قری حوضی ساخته اند و  
 اطراف آن مزین است با شجارتوت و غیرها و در این حوض اهالی  
 وضو میگیرند و آب دهن می افکنند و پاهای خود را و بعضی اوقات  
 دستمال و امثالها در آن میشوید و برگ اشجار و ثمره فاسد شده  
 آن در آن میریزد و همین آب را همه اهالی برای شرب و طبخ غذا  
 استعمال می کنند و غالب اوقات لون این آب حوضها سبز میشود و  
 کرمهای کثیر در آن متکون میگردد و باز هم با اعتقاد اهالی بر حسب  
 شریعت استعمال آن جائز است و آن آب ماء طاهر و لذا غالب  
 اهل بخارا در اوائل تابستان بمرض رشته مبتلا میشوند و اهالی  
 خوقند بمرض سلعه های بزرگ زهرگلو و چون در این جمله که  
 بسبب عدم فرصت و ضیق مجال در رعایت اختصار ذکر شد اهل  
 نهاست تا تمم فرمایند بر مقد ارفضل حق جل جلاله در تنزیل و  
 تشریح این حدود برای حفظ و تربیت قریب سیمصد ملیون نفوس  
 مطلع گردند زیرا عقائدی که در میان امتی بحکم دیانت بزعم  
 ایشان معمول شد محال است که با چهار ملوک و با مواظ حکما  
 تغییر پذیرد و جز به تشریح شرع جدید و ظهور مظاهرا مرآله زائل  
 شود چنانکه عقائد تقلیدیه یهود که مأخوذ از کتاب است و ابداً  
 از شرافع نازل در اصل تورات مقدس نیست بقوه هیچ ملل قادری  
 و پافلسوف ماهری تغییر نیافت و کذلک عوائد باطله هلود و مجتبی  
 و خلاصه القول از آداب شخصیه که موجب تکمیل فضائل اسانیه  
 است از قلم اهل آنقدر نازل شده است که شرح فوائد و تاثر آن  
 محتاج بتالیف کتب کبیره است نه رسائل حقیره .

(قسم سیم) از احکام و شرایع اموری است که راجع است بفوائد  
 عمومی و حفظ هیئت اجتماعی از قبیل وجود عدل و نصفت و صدق و  
 وفا و امانت و غیره و امثالها که بدون آن امنیت حاصل نشود و هیئت

اجتماعه محفوظ نماند و این باب از احکام باب واسع است که  
 اکثر احکام راجع بآن شود از قبیل احکام معاملات و سیاسات و  
 کیفیت تأسیس دول و حقوق رای و رعیت و از قبیل مواریث و از قبیل  
 حقوق مزاجت و احکام آن و آنچه از این قبیل است چه نزد اهل  
 طم از سائل مسلم است که نوع انسان مدنی الطبع خلقت یافته  
 و زندگانی بقای آن موقوف است بتعاون هیئت اجتماعه و لذا  
 جمیع شارحین شرائع سماویّه قسم اعظم شرائع و احکام خود را بامور  
 سیاسیه تخصیص داده اند و سیاست و رعایت و ترفیه و تربیت خلق  
 را اهمّ دواعی رسالت و معشت خود مقرر داشته اند. بل با اعتقاد  
 نگارنده این اوراق دیانت نیست مگر قانونی کافل حفظ و ترفیه  
 هیئت جامعه امت و چون عقول بشریه متفاوت المدارک است  
 و غالباً اتفاق ارباب عقول راجحه بر آنچه کافل حفظ و ترفیه امم  
 باشد مستحیل است حق جلّ جلاله جعل و تشریح این چنین  
 قانونی را بامعظا همراه خود مقرر داشته تا این نفوس قدسیّه ببصارت  
 الهیه قوانین و شرائع تشریح فرمایند که کم یا بیش هزار سال  
 تقریباً کافل حفظ و ترقی آن امت باشد تا آنکه بمقتضای نسبت  
 تقدّم و ارتقا و پاننا خروا تحظاط که از سنن جوهریه طبیعیّه عالم  
 است دیگر باره مظهر و مطلع روح اقدس الهی تجلی فرماید و موافق  
 آنچه مقتضای این حرکت جوهریه است تجدید سنن و شرائع  
 نماید و از این جمله که ذکر شد در یافته آمد که دین جز حفظ و اجرای  
 همین قوانین و شرائع و معرفت مطلع و مبدأ آن چیز دیگر نباشد و  
 حیات امم جز بر رعایت این موهبت کبری متحقق نگردد و بایمان  
 تنهاند و ناطاعت همین شرائع و قوانین نجات و رستگاری معقول  
 نباشد و حاصل نشود بل محبت الهیه که اول و اعظم و اساس جمیع  
 احکام دینیّه است بدون حفظ و ضایا و شرائع و هم صرف و غرور  
 محض و خیال باطل باشد و هم از این جمله واضح و پهرن گردد که  
 هرامتی که از اطاعت و رعایت این قانون مقدّس و معرفت مطلع و  
 مشرق آن بی بهره و جاهل ماند امت میته است و واقبتش بسرعت  
 باضمحلال و هلاک راجع اگر چه فی الحین بممالک شرق و مغرب  
 تغلب جوید و بمعارف نیره و وسائل باهره و جیوش جزّاره موید  
 و معزز باشد چنانکه این نکته از تا مهمل در تقدّم و انحطاط دول  
 فراغه مصر و قباصره و وثیه روم و ملوک کبابیه فرس و تباغه بمن  
 از امم عربیه قدیمه و ملوک احقاد چنگیزخان از امت تاتاریّه  
 حدیثه روشن و واضح شود و هرامتی که بمعرفت آن شارع مقدّس  
 و اطاعت آن شریعت مقدّسه افتخار یافت امت حیّه اند و غلبه و

بقائه و نفوذ قول و حسن ذکر اختصاص نیابد و اگر بظاهر در اول ضعیف  
 و مضهد و قلیل العدد باشد چنانکه این دقیقه از تأمل در حالات  
 بنی اسرائیل در ظهور حضرت موسی و امت نصرانیة در زمان ظهور  
 حضرت عیسی و امت مرتبه در ظهور حضرت خاتم الانبیا و واضح  
 و هویدا گردد و چون بر مطالب مرثیه استحضار حاصل شد معروض  
 میدارم که جمال اقدس ابهی جل ذکره و تعالی شاه نه در جمیع  
 مواضع و موارد احکام راجعه بحفظ هیئت اجتماعیه و تکمیل فضائل  
 جامعه بشریة چه در آداب و شرائط معاشرت خلق بایکدیگر و چه  
 در کیفیت تاسیس ریاسات و مصادر حکم و چه در حقوق اولی الامر  
 و چه در تعمیم معارف و احترام فلاسفه و طما و احترام از مخالفین  
 و توهین ملوک و امرا و چه در تعظیم و اطاعت والدین و معلمین و چه  
 در آداب زواج و حقوق متبادلہ ازواج و چه در عوارض و غیرها  
 من الاحکام والحدود سنن و شرایع وضع فرموده است که  
 فوق آن نزد انبیا قول بالغه متصور و معقول نیست و توفیق و  
 تالیف بین امم متباینه المنشأ واللسان والاقلیم بغير آن تحقق  
 نتواند یافت چه آن وجود اقدس در تشریح احکام و حدود در هر  
 موضعی دو جهت را ملاحظه فرموده و حکم را موافق تحقق و ایجاب  
 آن تشریح نموده است .

( اول ) اینکه اطاعت و اجراء تعمیم آن بر جمیع امم ممکن باشد و  
 بتفاوت اقالیم و ممالک صعوبت و محذوری وقوع نیابد .  
 ( دوم ) آنکه محرک نزاع و نسیانیت و دامن شمع و تجبر و مصیبت  
 نشود تا نسیم رحمت و شفقت حقیقیه بر آفاق افذه و قلوب بوزد و  
 انوار انسانیّت واقعیه بر فضای کافه صدور نماید تا بحون اللّٰه  
 تعالی بعدو مجانبیت و جفا و عداوت که در صد و رادم بر ضد یکدیگر  
 رسوخ یافته است زائل شود و تمام کره ارض بمنزله جنت واحد و  
 مانند وطن واحد ملحوظ و مشهود گردد مثلاً با آنکه هر يك از امور  
 قبیحه را از قبیل قتل و سرقت و زنا و افترا و غیرت و سب و شتم و لعنت  
 و جمیع مایتنکدیه انسان و امثالها از چنانچه سابقاً نیز بدان  
 اشاره شد جز جز تمییز فرموده و معاد را از کتاب آن موحداً  
 نهی نموده و نتایج و مضرات آنرا چه در دنیا و چه در آخرت معلوم  
 داشته است معذک کله امر فرموده است که به نفس بافتخار لب  
 نگشایند و با حدی افتراض نکنند زیرا که افتخار و افتخارین غالباً  
 سبب انزجار نفس و تکد بر قلوب گردد و به المال بنفیر و جفا متهمی  
 شود و در تعمیم معارف واجب فرموده است که هر نفس اولاد خود  
 را در طفولیت ذکوراً و انثاءً بعلم و خط و آداب سامیه طالبه

مؤذّب و مهذب دارد و اگر نفس در امتثال این حکم تهاون نماید  
 و از تربیت اطفال که ثمره وجود شجره بهمثال انسانی است  
 غفلت کند حکومت ما مقرون است که اولاد او را در مدام معصومه  
 با آداب طایفه مذکورہ تعلّم و مهذب دارد و مصارف آنرا از  
 والد ایشان در بیافت کند و اگر آن مرد فقیر و غیر متمکن باشد باید  
 حکومت مصارف تعلیم و تهذیب ایشان را از حقوق الهیّه که ماخذ  
 آن نیز در کتاب منصوص است محسوب دارد تا مکارم اخلاق در جمیع  
 عالم سست صوبت گیرد و محامد اوصاف در طفولیت کالترسم طس  
 الصّغور در اساق نفوس و صفحات صدور انانث و ذکور مست ثبوت  
 و رسوخ یابد و اشراق جمیع اقطار ارض با نور بصوبت از تعمیم شریعت  
 انسانیّت متحقق و مشهود گردد .

و این مسئله تعمیم معارف و وجوب تعلّم اولاد از جمیع احکام و شرائع  
 نوعی ممتاز و موّجد فرموده است که محال است وجوب امتثال و اجرای  
 آن در انظار اخبار مستور ماند چه برالسّه و افواه مشتهر است که  
 صنف معلمین و اساتذّه تربیت را در طبقات و رتبات داخل فرموده  
 تا سمت حقوق و ابوت ایشان همواره خاطر نشان اهل جهسان  
 باشد و موجب تشیبط و اقدام اهل علم بر حسن تربیت متعلّمین  
 گردد و در کتاب اقدس میفرماید آنچه خلاصه و ترجمه آن اینست  
 ( هر که یکی از اینها اهل محبت و ولایت تربیت کند چنانست که فری  
 از فروغ سدره مبارکه الهیّه را تربیت نماید و مستوجب ثواب  
 محبت و درود و رحمت حق جلّ جلاله گردد ) و از تأمل در این  
 نکته معلوم گردد که چون این تعمیم تعلیم از حضرت ربّ العزّه  
 نازل شود و این حکم ظاهر الفایده بقوه نفوذ کلمه الله مرافق و  
 مؤید باشد چگونه موجب زوال ظلمت جهل و توحش از جمیع اقطار  
 عالم گردد و بوده صریحه الهیّه ( و اشراق الارض بنور تها )  
 در کمال وضوح متحقق یابد و در موضوع اشغال و مکاسب فرموده  
 است که حقّ جلّ جلاله در این ظهور اعظم اشتغال و اقتصراف  
 و اکتساب معیشت را از طرق معدومه از قبیل تجارت و بافلاحت  
 و باصنعت و امثالها بر نفس واجب فرموده و اکتساب وجوه معاش  
 را از این طرق که خیر آن راجع بمنافع صوبه است من سادات  
 خداوند تبارک و تعالیّ ضرر داشته است بهر ای تاهید و اخبار این  
 حکم امر فرموده است که اهل بها از ترهب و تصوّف و انزوا و اشتغال  
 بر ریاضات شاقّه اجتناب نمایند و با اشتغال نافع و زواج و ترهب  
 معارف که موجب سعادت و نیکبختی جمیع امم و صا روآبادی عالم  
 است اشتغال جویند به عبارات رائقه و شواهد کثیره



واضح و مبرهن فرموده است که سبب مدم ادیان الهیه و ظهور  
 اختلافات مهلکه مذهبیه و تفرق شعوب مذاهب و تباین طرق  
 و مشارب احداث و ابداع همین تزهدات و تعبدات تصنعیه  
 اختراعه و ایجاد طرق تصوف و تشفات ریاضتیه شد که مانند مرض  
 قلع و شلی عارض هردینی از ادیان و ملت از ملت گشت بالکل نشاط و  
 حرارت و علوم دین و بصا ثر را از اهل ملت سلب نمود و جای آنجا  
 مبتدعه و عقائد واهی سبب ملامت و زوال امت گشت و فی الحقیقه اگر نفس  
 کیفیت حدوث رهبانیت در دیانت مسیحیه و حدوث تصوف در  
 دیانت اسلامیه نظر نماید ویرما خذ و منشأ آن که فلسفه  
 افلاطونیه یونان بود اطلاع یابد و بر نتایج رهبانیت و تصوف و  
 حروب هائله و عقائد باطله که از آن در این دو دیانت در مذمت  
 نوزده قرن مسیحی و سیزده قرن اسلامی حدوث یافت و دیانت  
 واحده را بفرق عدیده و مصائب شدید مبتلا نمود آگاه گرد دهر  
 مقداد فضل حق جل جلاله بر امت بهائیه مستحضر خواهد گشت و بر  
 عظمت فوائد این حکم محکم برای جمیع اهل عالم زیرا که در قرون  
 قریبه بظهور حضرت مسیح له المجد امت نشیطه یونانیه بسمه  
 ظم و معرفت و بسطت جاه و دولت اشتهارد اشتند و بر ممالک سوریه  
 و مصر و بلاد بین النهرین و سواحل بحر اسود استیلا یافتند و کثیری از  
 افاضل و اواسط این امت در بلاد مذکوره ساکن و متوطن شدند و  
 این فقره بالطبع موجب انتشار معارف یونانیه در میان اهل این  
 ممالک شد و سبب نشر طوم و فضائل در میان آن قبائل گشت

{ القسم الاول } ما يرتبط بظواهر العالم  
وتأليف الامم من قبيل وجوب العدل والاحسان  
وحفظ حقوق الناس وآداب المعاملات وكيفية  
المعاملات وسياسة الرعية وترقية الامة وغيرها  
مما تحفظ به الهيئة الجامعة البشرية . وتؤسس  
عليه دعائم الحضارة والمدنية .

{ والقسم الثاني } ما يرجع الى ترقى النفوس  
وتفقيه القلوب وتهذيب الاخلاق وتكميل العقول  
لما يرجى من بقائها في العوالم الآتية . والنشأة  
الثانية . من قبيل الصوم والصلاة والاذكار  
والتسبيحات وغيرها من أصناف العبادات . ومن  
المعلوم ان الحدود والاحكام منها ما شرعت لحايتها  
الروحانية . وفائدتها الاخرى . وحدها كالصلوات  
والتسبيحات . فانها لارابطة بينها وبين الفوائد  
المدنية . وحفظ الهيئة الجامعة البشرية . الا  
بعض ملاحظات طفيفة بعيدة . ومنها ما شرعت  
لظواهر الملك وليس لها رابطة بالارواح كغالب  
أحكام المعاملات والسياسات . ومنها ما شرعت  
لما فيها من الفائدتين المذكورتين . ولها آثار  
باهرة في كلتا الرتبين كالعدل والاحسان والحج  
والزكاة والصدق والامانة والعفة والطهارة وغيرها  
من أصناف المعروف والاجتناب عن الموبقات  
كالقتل والزنا والكذب والحيانة والظلم والغبية  
والافتراء وغيرها من أنواع المنكر . فهذه كلها لها  
تأثيرات ظاهرة فيما يترقى به الانسان . وتهذب  
به الاخلاق وتحفظ به الهيئة الجامعة وتضامن به  
حقوق الامة . فاذا علم ان الفاعل والمؤثر هو  
الروح وليس للبدن الاحكام الآلية يعلم بالضرورة  
مقدار نأثر نفس الارواح من صدور هذه

### المسألة الثالثة

سأل حفظه الله أن الصلاة والزكاة والصوم  
والحج هل لها فوائد وتأثيرات حقيقية أو هي  
العباب وحشية وعوائد غير مفيدة مليه .

### الجواب

اعلم أيها الفاضل المجيد . أيديك الله وإيانا  
بالبصيرة الكاشفة والرأي السديد . أن أمثال هذه  
المسائل منوطة بالاعتقاد بان لنا الهاً حقاً حكماً  
محيطاً قاهراً فوق العباد باعث الرسل ومرسل  
الانبياء لتشريع الشرائع وإيجاد الاديان فلا يعقل  
أن يعتنق انسان ديناً من الاديان الا بعد الاذعان  
بهذه الحقيقة ولا يتصور أن يتحمل عاقل مصعب  
الرقية ومتاعب العبودية الا بعد الاعتراف  
بهذه الحقيقة . ونحن معاشر الامة البهائية نعتقد أن  
الاديان باجمعها شرعت باذن الله وانتشرت بقدرته  
وعلت بكلمته وغلبت على العالم بارادته ومشيئته .  
ثم اعلم أيها الفاضل أن الاديان كما أنها منوطة  
بالاعتراف بوجود الله تبارك اسمه وعلت كلمته  
كذلك هي منوطة بالاذعان بخلود الارواح وبقائها  
بعد الاقطاع عن الابدان . فلولا الاذعان بهذه  
الحقيقة لما اعتنق انسان ديناً ولا اتبع عاقل شريعة .  
فاذا علم أن الارواح باقية خالدة والعوالم أبدية غير  
بائدة وأن الابدان كما بيناه سابقاً مستلزمة للارواح  
والقوى لا تظهر منها أفعال الآلية الاشباح  
فهي مظهرة للأفعال الصادرة منها . وملائمة للملكات  
الراسخة فيها . فلا يشك عاقل أن الديانة مطلقاً  
لا تتم الا بان تكون مبنية على قسمين مفروزين  
من الحدود . ومؤسسة على ركنين وثيقين من  
الاحكام .

الافعال والتخلق بالاخلاق الفاضلة أو الرذيلة . فان الخلق ليس الا الوصف الراسخ في الفاعل بتكرز الفعل حتى يصير ملكة . وبالملكات يحشر الانسان وبها تعرف مقادير الربح والحسران . فلتكلم في فوائد الاحكام الاربسة التي سأل عنها حضرة السائل الفاضل هداه الله تعالى الى جناب اسمه القيوم . وسقاه من الرحيق المختوم

(أما الصلوة) فهي معراج المؤمن وقرة عين الموقن ومقام المناجاة مع الله . ومعهد القيام بين يدي الله والانابة اليه . والتضرع لديه . والاعتراف بربوبيته . والاقرار بوحدانيته . والخضوع لدى ارادته . والامتثال لمشيئته . مما يؤثر في روح الفؤاد ويلين القلب ويمدده عن الظلمة والقسوة . فينتبه الى فضائل العبودية . ويدرك معنى المقت والشروع الناتجة عن المعصية . واذا أدرك الانسان آثار الاشياء بصيرة نيرة وعرف تأثير الافعال بيقين مبين وعلم ورأى فوق هذا وذاك ان له إلهاً قادراً قاهراً محيطاً مقتدراً يجازي المبد بكل صغيرة وكبيرة . ويأخذه بكل خطيئة وجسيرة . فلا بد له بالضرورة ان يجتنب عن المعاصي ويتجنب المخازي عن رهبة حقيقية وخوف مكين وهذا سر قوله تعالى (إِنَّ الصَّلَاةَ نَهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ) وقوله (وَاسْتَمِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ الْآعْلَىٰ الْخَاشِعِينَ) . ولعمري الحق لو لم يكن للصلوات وغيرها من العبادات الا انها تورث اليقين وتفيد القطع والاطمئنان فيما هو راجع الى الدين لكفاه فضلا اذ لا حياة الا بالدين ولا دين الا باليقين فافهم سر قوله تعالى (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) وسبب حصول اليقين من العبادة هو ان اليقين

ليس إلا كمال ادراك الروح والروح قوة مدركة تحيط بحقائق الاشياء أو تنطبع عليها صورها وهي تقوى وتصفى وتريد قوة وصفاء بالعبادة . والعبادة اذا كان المشتغل بهاملتفتاً الى المعاني المقصودة من الفاظها وأركانها ومدركاً لذة الاشتغال بها تمنع عن المعاصي والموبقات التي بها يقسو القلب . وتزيد كدورة الروح . فاذا زادت قوة الروح وجلالها وصفائها تزيد فيها قوة ادراك الحقائق أو انطباع صورها فيها . فالروح القوي المصنئ يدرك حقائق الاشياء كما هي عليه بالاحاطة . والروح المكدر يدرك صور الاشياء بالشواهد والادلة . ولذا اقتصت علوم الانبياء بالمشاهدة . واقتصت معارف العلماء بالقياسات والادلة . ولا يعرف مقدار هذا الفرق المبين . الا البالغون بمقام اليقين وأما غيرهم ممن لم يبلغوا بمد هذا المقام فيمكنهم ان يعرفوا هذا الفرق من آثار علم الطرفين من أصحاب الانبياء والطبقة الاولى من أهل الايمان . والفلانسة والعلماء من أصحاب الدليل والبرهان . فانهم يجدون بين آثار الطرفين فرقا واضحا وبونا شاسعا كما سنوضحه ان شاء الله . وليس هذا الا من مآثر اليقين . وفيها كفاية للمتبصرين . ولا عبرة لما تقوله الشيخ الطبيعية من المادية والدروينية ان هذه الآثار هي انفعالات وهمية وتأثرات خيالية لا حقيقة لها بل رسخت في أذهان أهلها بطول الممارسة . وكثرة المزاولة . لان ارتقاء الانسان في مراتب الايمان الى درجة يبذل روحه لصون دينه تدل دلالة واضحة على صحة ايمانه وحقيقته يقينه . وتحقق وتجلي هذه القوة القائمة . والسمة المدهشة في العقائد الاجتهادية الكسبية لا العقائد الوراثة التقليدية ويظهر الفرق بينهما بناء الاولى ونفوذها

المالين اصطبارهم . وأدهش الناظرين سكونهم  
وقرارهم . وما بدّلوا دينهم . وما كتموا إيمانهم  
ولعمر الحق هذه هي الشهادة الفعلية التي تشهد على  
صحة دينهم . وحقيقة يقينهم

وادلّ من ذلك على علو مقام يقينهم . وسبو  
مكانة دينهم . هو قدرتهم على قلب قلوب العباد  
وتحكّمهم . من تحويل عقائدكم الفاسدة إلى العقائد  
الصحيحة . وتبديل خلافتهم القبيحة الوحشية .  
بالاخلاق الحسنة المرضية . فإن الله تعالى وزع  
بهم من الاخلاق والعوائد والمبادئ القبيحة الحيثة  
الراسخة في الملل القديمة ما لم يزرعه الفلاسفة بقوة  
أفكارهم وسعة معارفهم . لأن الله تعالى وهب  
لأوليائه قدرة على انفاذ كلمته ونشر دينه وأثبت  
أمره واظهار براهينه من غير ان يستمدوا من  
القوى الملكية البشرية . أو يرتكوا إلى عماد  
سوى القدرة الالهية . من قبيل العلوم والمعارف  
الاكتسابية . أو المال والثروة الدنيوية . أو  
الذرة والسلطة الملكية أو التعاون والعصية القومية  
فرففوا سماء دينه بهذه القدرة الباهرة . وما  
شيدوها على عماد من تلك الاعمدة المذكورة  
الظاهرة . وهذه حقيقة تميز أهل الجهل عن أهل  
الايقان . ويمتاز بها أهل الشك عن أصحاب  
الايقان

ومن يتدبر في حالات الطبقة الاولى من  
المؤمنين من اصحاب الانبياء والمرسلين كأصحاب  
سيدنا عيسى وأصحاب سيدنا الرسول عليهما السلام  
يمكنه ان يدرك بعض آثار هذه القوة القوية .  
ويفهم معنى القدرة الباهرة الالهية . فان تلامذة  
سيدنا عيسى عليه السلام نشروا دين الله وبدّلوا  
العقائد السخيفة الراسخة في الامم وأزالوا العوائد

كالبذر الطيب في الارض الصالحة . وجبوط  
الثانية وسقوطها كالبذر الفاسد في الارض الخبيثة  
ومن المعلوم أن الشك واليقين والظن والقطع  
وأمثالها من الامور القلبية الاعتقادية . ليست  
من الامور المدركة بالحواس الظاهرة . حتى  
يستدل عليها بالادلة الهندسية . والقياسات  
الفلسفية بل تدل عليها الافعال وتشهد لها القلوب .  
وهذا سر الآية الكريمة الفرقانية حيث قال جل  
ذكره مخاطباً لليهود ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ  
زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا  
الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ) فان اليهود كانوا  
يعتقدون أنهم الشعب المقدس والذرية الصالحة .  
والاسرة الطيبة الطاهرة . وأولياء الله من دون  
الناس . فآخضهم الله تعالى بهذا البرهان وأخرجهم  
من أهل الايقان . وبين سمة أولياء الله . وأبان  
عن موقف أجباء الله . ومن الثابت المقرر عند  
أولى البصائر أنه اذا ثارت عواصف الاقتان .  
واشتدت أعاصير الامتحان وهجم الوحش الكاسر  
على المؤمن الحاسر . وتدجج له بمرهف مخالبه  
وأنيابه . وكثير الموت الزوأم عن نواجذه وأسنانه  
حيث تميز الشاك من الموقن . والمجتهد عن المقلد .  
والثابت من الزائل . والحق من الباطل . ولقد  
شاهدنا ورأينا في زماننا هذا كثيراً من النفوس  
الزكية وأصحاب القلوب الثابتة النقية . حين  
اشتداد هذه العواصف . وهيجان هذه القواصف  
بدّلوا بنهاية السرور مهجهم في سبيل الله وأهدروا  
في نهاية الاطمئنان دماءهم في محبة الله فاستهانوا  
بالحيوة . واستقبلوا الموت بنهاية النشاط . وسرعوا  
إلى مشهد الفناء . وسارعوا إلى معهد الفناء .  
متمللي الوجوه . مستبشري القلوب . حتى حير

الوحشية المتمكنة في أهل العالم من غير أن يوزعوا بين الناس كتباً مطبوعة . أو يهروا أنظارهم بآلات بديمة مصنوعة . أو يفتحوا المدارس العلمية . أو يستمدوا من القوى العسكرية . أو يساعدهم هزيم رعود المدافع . أو يعززهم صليل السيوف القواطع . مما يرتكن عليه المعاصرون . وينصر به الحاضرون . بل نشروا دين الله بإيمانهم . وأزالوا الكفر بقوة إيمانهم . ونصروا أمر الله بدمائهم . وأعلوا كلمته بذل أرواحهم . ولكن أخبار اليهود وعلماء المجوس وفلاسفة يونان وحكماء الروم ما كانوا متمكنين أن يزيلوا واحدة من تلك العقائد والعوائد السخيفة التي تضحك منها اليوم ذريتهم وأولادهم . وتهزوا بها أعقابهم واحفادهم

وكذلك أصحاب الرسول عليه السلام أزالوا ظلمة الكفر عن العالم بأنوار هذه القوة السماوية وقطعوا دابر الشرك بهذه القدرة الالهية . ويكفي لادراك بعض آثار هذه المنحة الكبرى والموهبة العظمى . ما ورد في السير الشريفة . والاعخبار الصحيحة . ان كبار الانصار لما آمنوا وقابلوا النبي عليه السلام في السنة الاخيرة قبل الهجرة طلبوا منه أن يرسل معهم أحداً من الصحابة ليعلمهم الصلاة والاحكام ويدعو أهل المدينة الى الاسلام فأرسل معهم مصعب بن عمير وكان مصعب شاباً أميناً لا يعرف القراءة والكتابة . ولا كان معروفاً بالفصاحة والخطابة . ولا كان يحفظ الا الصلاة المكتوبة وبعض آيات القرآن فدعا أهل المدينة الى الايمان . فأمن بيده أكثر أهل يثرب قبل أن يهاجر النبي عليه السلام اليها ويشهر السيف كما يدعى المكابرون عليها

وكذلك رأينا وشاهدنا في زماننا هذا بعض الاميين ممن وهبهم الله هذه القدرة الباهرة انهم غلبوا بقوة يقينهم وصدق إيمانهم على قلوب الملل العتيقة الثابتة في ظلمات الاوهام ومفاوز التقليد وبدلوا عقائدهم الباطلة الوراثية . بالاعتقادات الصحيحة البرهانية . وازالوا أوهامهم . واكملوا إيمانهم . فتجددت أخلاقهم . وطابت أذواقهم وأنارت بصائرهم . واطمئنت ضمائرهم فتبدلت بنور الايمان جهلهم بالعلم . وضعفهم بالقوة . وخيانتهم بالامانة . وشرهم بالفقه . وجفاؤهم بالالفه . وجبنهم بالشجاعة . وخشوتهم بالوداعة . وبالاجمال تبدلت جميع أخلاقهم العتيقة الباطلة بالاخلاق الجديدة القاضية وعقائدهم الوراثية الوهمية . بالاعتقادات الصحيحة البرهانية حيث يمكن للماقل أن يحكم بتبديل خلقهم . وتجديد اولادتهم . وانهم صاروا أحياء بعد ما كانوا أمواتاً ونبتوا نباتاً بعد ما كانوا أرقاتا . وهذه كلها مما نلوناها عليك انما هو من آثار اليقين . واليقين هو أثر العبادة كما نزل على الرسول الامين ( وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينَ ) . وفيها كفاية للمستبصرين )

{ وأما الزكوة } فهي من الامور الظاهرة فوائدها الباهرة آثارها فان أداء الزكاة يؤثر في النفس بما يوجد فيها من فضيلة السخاء ويزيل حزازة الشح والبخل وفيها سر الكرامة والنبطة الموصلة الى السيادة والزعامة ولا يمكن حفظ الحياة الجامعة البشرية الا بان تؤدي الرعية ضريبة معلومة لسلطانهم . ليصرفها في وسائل حفظ حقوقهم وتدير أمورهم . واصلاح شؤونهم وسياسة جمهورهم . ولهذا القوائد جعلها الله تعالى من أصول أحكام الديانة الاسلامية . وبين

من التعارف والتعاون والاختلاط والارتباط بين  
الامم المختلفة جنساً مما يرجع الى الفوائد المدنية  
ولو لم يكن لهذا العمل البرور والعبادة المحمودة  
ما يعرف العاقل الفطن من دقائق الآثار وعظام  
الاعمال الا بما ذكرناه من تسهيل وسائط  
التآلف والتوافق بين الامم الكبيرة . وامكان  
ايجاد الاتحاد والائتلاف بين الاقوام العظيمة .  
لكان كافياً لوجوب اعتباره . ووافياً للاعتراف  
بعظيم آثاره . فانه ليس من الامر السهل الهين  
ان يجتمع من تخوم الصين شرقاً الى اقصى افريقيا  
غرباً ومن اقصى ممالك الهند جنوباً الى اواخر  
سيريا شمالاً كل متمكن من اشراف القبائل  
وزعماء الامم في كل سنة في هذا المجمع الرهيب  
الكبير لاداء هذا المنسك العظيم العسير ويرون  
ذلك فرضاً دينياً عليهم وأمرأاً الهياً لديهم ولعمر  
الحق لو علم امرء الاسلام والخلفاء والملوك الذين  
استولوا على هذه البقعة المقدسة والارض المكرمة  
وعرفوا كيف يستعملون هذه الحكمة العالية .  
والسياسة السامية . وعاملوا زوار هذا البيت  
الكريم أحسن معاملة . وجاملوه اليق مجاملة .

وسهلوا وسائط مسافرتهم ومهدوا وسائل راحتهم  
وقاموا لدعوتهم الى الاتفاق . وحذروهم عن  
عواقب الشقاق . ونهههم الى فوائد الوفاق .  
لتمكنوا من جمع كلمة المسلمين . وايقافهم في ظل  
راية واحدة ولحصلت لهم قوة غالبية . وكلمة عالية .  
مما لا يعتبره الا كل عاقل زكي . ولا يستهين به الا  
كل خامل غبي . ولكن . (ويالاسف) ما عرفوا  
قدر هذه الحكمة المجيدة . ولا أدركوا غاية هذه  
السياسة السديدة . وأسأوا المعاملة مع زوار  
هذا البيت العتيق . وسلبوا ونهبوا حجاج هذا

مصارفها في الآيات القرآنية . ولكن القوم  
حرفوا كلمة الله . وبدلوا حدود الله . وصرفوها  
في غير ما أمر به الله <sup>(١)</sup> . فتبدلت قوتهم بالضعف  
وحياتهم بالموت . واستقلاهم بالاستعباد . وما  
ربك بظلام للعباد

{ وأما الصوم } فآثره أظهر وأجلى . وأتم  
وأعلى . لان فيه فوائد الصلاة مما ذكرناها  
وبيناها اضافة مما فيه من ترويض النفس الحيوانية  
وكبح جماح القوى الشهوانية وهذه المسألة واضحة  
بالميان . لا تحتاج الى تطويل الكلام ومزيد البيان  
اذ من المعلوم ان الانسان نوع من أنواع الحيوان  
والقوى الحيوانية بحكم الذات منجذبة الى الطبايع  
المطبوعة بها . ميالة الى الملاذ المستلذة منها . وقد  
بينا في سائر مصنفاتنا ان القوى التشريرية سواء  
كانت الهية أو بشرية . تابعة للقوى الطبيعية معدلة  
للافعال النفسانية . اذ لا يمكن كبح جناح النفوس  
وصرف ميلها عن اللذات الدنية . والشهوات  
المهلكة الحيوانية . الا بترويضها بالرياضات  
الشرعية المأثورة . وكفها عن انهماكها في  
الموتقات بالنسب السنوية . لا بالرياضات الشاقة  
الابتدعة . كما تعتقده الفرق الصوفية ولا بصرف  
التهديب والتعلم في المدارس كما تزعمه الفلاسفة  
الطبيعية

{ وأما الحج } فانه أتمن حكم جامع للفوائد  
الروحانية والمدنية . شامل للسياسات الدينية  
والملكية . اذ شرع الله تعالى فيه مناسك واعمالاً  
من الصلوات والاذكار والتسبيحات مما بينا  
فوائدها في الترقيات الروحانية وقواعد وافعالاً

(١) فان أكثرهم لا يؤدون الزكاة وقليل ممن  
يؤدونها لكن لتبرأ أهلها

المكان السحيق . حتى قضى أجل الكتاب .  
وظفلت شمس العزة والنم المنوحة للاغتراب .  
وفي ذلك آيات لأولى الالباب

قسمتهایی از کتاب احوالات شخصیہ تألیف یوسف بنیون

### آئین نامه احوالات شخصیہ زرتشتیان خواستگاری

- ۱- هر دختر یا زنی را که خالی از موانع زناشویی باشد می توان خواستگاری نمود.
- ۲- رضایت طرفین در زمینه خواستگاری پیمان زناشویی نیست.
- ۳- وکالت دادن برای اجرای مراسم نامزدی و زناشویی در صورتی جایز است که حضور شخص موکل ممتنع باشد.
- ۴- بعد از خواستگاری زن یا دختر و حصول رضایت می توان او را به نامزدی اختیار و پیمان زناشویی را اجرا نمود.
- ۵- اجرای مراسم نامزدی یا زناشویی مادامیکه پسر و دختری به بیست و یکسالگی نرسیده باشند باید علاوه بر رضایت طرفین رضایت والدین پسر و دختر نیز باشد و در صورتیکه یکی از والدین در حیات نباشد رضایت پدر و مادر زنده شرط خواهد بود و چنانکه از والدین هیچیک زنده نباشند رضایت و اجازه جد و با نبودن جد اجازه جده تا بیست سالگی لازم است.
- ۶- تشریفات نامزدی را در موقعی می توان اجرا نمود که دختر کمتر از چهارده و پسر کمتر از شانزده سال نداشته باشد.
- ۷- تشریفات نامزدی عبارت است از حلقه که از طرف پسر یا مرد بانگشت دختر یا زن می نمایند و مبادله تحف و هدایا می کنند و مراتب در صورت مجلس رسمی بامضاء شهود می رسد و باید در حضور عده ای که لااقل هفت نفر مردان معتمد زرتشتی که کمتر از بیست و پنج ساله نباشند بعمل آید.
- ۸- پس از اجرای تشریفات مذکور در مواد قبل نامزدی قابل فسخ نخواهد بود مگر در موارد زیر که برای هریک از طرفین جایز است:  
الف- وقتیکه یکی از طرفین در موقع پیمان جنون یا اختلال مشاعر داشته و طرف دیگر از آن بی اطلاع بوده.  
ب- وقتیکه جنون یا اختلال بعداً در یکی از آنها بروز کند و برطبق تصدیق اطباء تا دو سال قابل معالجه نباشد.  
پ- وقتیکه یکی از طرفین مبتلا بمرض مسری مقاربتی باشد.  
ت- وقتی که یکی از طرفین سه سال غیبت متوالی کند و خبری از زنده بودن او نرسد.  
ث- وقتیکه یکی از آنها با شخص دیگری زنا کند.  
ج- وقتیکه یکی از آنها لااقل سه سال حبس محکوم شود.  
چ- وقتیکه معلوم شود یکی از آنها قبلاً نامزد دیگر اختیار کرده باشد.  
۹- پیمان به منزله زناشویی نیست که زن را به مرد حلال کند.  
۱۰- در موقع فسخ پیمان زناشویی هریک از نامزدها می توانند هدایائی را که خود یا ابروین او بطرف داده مطالبه کند و در صورت موجود نبودن هدایا مستحق اخذ قیمت آنها است.  
۱۱- در صورت فسخ نامزدی خساراتیکه از جهت اعتماد بوقوع زناشویی وارد آمده قابل مطالبه است.  
۱۲- در موردیکه قبل از اجرای تشریفات زناشویی یکی از نامزدها فوت



نماید از طرف نامزدزنده و اولیای نامزدزنده می تواند هدایایی که بین طرفین بعنوان نامزدی مبادله شده از یکدیگر مطالبه نماید و در صورتیکه عین هدایا موجود نباشد مستحق اخذ قیمت هدایائی خواهند بود که عادتاً نگاهداشته می شود مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر تلف و یا بحسب متعارف مصرف شده باشد.

۱۴- مدت مرور زمان دعاوی ناشی از فسخ نامزدی از تاریخ وقوع فسخ دو سال است.

### در حقوق و تکالیف زناشویی (نکاح)

۱۴- پیش از آنکه دختر بشانزده سالگی و پسر به هیجده سالگی برسد اجرای مراسم ازدواج جایز نیست.

۱۵- اجرای مراسم ازدواج مطابق مقررات مذهبی زرتشتیان بوسیله دستور یا مؤید مجاز و با حضور لااقل هفت نفر از مردان معتمد زرتشتی که کمتر از بیست و پنج سال نداشته باشند انجام می یابد و با شنیدن اقرار رضایت از طرفین آئین ازدواج تکمیل می شود.

۱۶- برای هر مرد زرتشتی بیش از یکزن و برای هر زن زرتشتی بیش از یک شوهر جایز نیست مگر در صورتیکه جفت او را مرگ یا علتی دیگر از علل مصرحه در این آئین نامه از او جدا نموده و قانوناً او را مجاز کرده باشد.

۱۷- همین که تشریفات زناشویی انجام شود روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زن و شوهر در مقابل هم دیگر برقرار گردیده است.

۱۸- ریاست خانواده مادام الحیات با شوهر و در موقع فوت و یا محجور و ممنوع شدنش با زن است.

### در قرابت

#### (موانع زناشویی)

۱۹- زناشویی در میان خویشاوندان نسبی یا سببی در موارد زیر ممنوع است:

#### ۱- نسبت به زن

الف- پدر و جد هر قدر بالا برود، شوهر مادر، عمو، خالو، برادر، پسر برادر، پسرخواهر، پسر، پسر دختر، شوهر دختر، شوهر دختر پسر، پدر شوهر دختر، پدر زن، پسر پدر شوهر، پدر بزرگ شوهر هر قدر بالا برود، پدر مادر شوهر، پدر بزرگ مادر شوهر هر قدر بالا برود، عموی شوهر، دختر خالوی دختر، جد و اجداد مادری، نوه های برادر و خواهر و دختر و پسر نسلاً بعد نسل.

ب- پدرخوانده، برادرخوانده، برادرخوانده عمو و خالو، پسرخوانده برادر، پسرخوانده خواهر، پسرخوانده، پسرخوانده دختر، شوهر دخترخوانده، شوهر دخترخوانده پسر، برادرخوانده مادر، برادرخوانده عمه یا خاله، نسبت به پدرخوانده و برادرخوانده و خواهرخوانده و دخترخوانده و پسرخوانده نسلاً بعد نسل.

پ- کسانی که با زن یا پدر و مادر و خواهر و برادر و اولاد و اولادزاده های او و اولاد پدری او همشیر بوده اند و با پدران او و پسران هریک از این طبقات.

#### ۲- نسبت به مرد

الف- مادر، زن پدر، خاله و عمه، خواهر، دختر برادر، دختر خواهر، دختر پسر، دختر دختر، زن پسر، مادر پدر، مادر دختر، زن پسر دختر، مادر شوهر دختر، مادر زن و مادر او هر قدر بالا برود، خواهر پدر زن، خواهر مادر زن، زن عمو و زن خالو زن پسر برادر، زن پسر خواهر، نسبت به زن پدر و خواهر و دختر برادر و دختر خواهر و دختر و پسر زن و زن و پسر دختر نسلاً بعد نسل،

ب - مادرخوانده، خواهرخوانده مادر، خواهرخوانده شوهر دختر خوانده، خواهر یا برادر، دخترخوانده پسر یا دختر، دخترخوانده یا خواهرخوانده اجداد، زن پسرخوانده نسلاً بعد نسل.

نسبت به مادرخوانده و خواهرخوانده و دخترخوانده و دخترخوانده خواهر یا برادر و دخترخوانده زن پسر.

پ - دختر یا زنیکه پدر و مادر و خواهر و برادر و اولاد و اولادزاده‌های او و اولاد پدری او همشیر بوده‌اند و همچنین با مادران یا دختران هریک از این طبقات.

### در مهریه

۲۰ - در آئین زرتشتی رهائی اختیاری نیست و در اجرای مراسم زناشوئی قید مهریه نمی‌شود.

### در موارد امکان فسخ زناشوئی یا رهائی

هرگاه در موقع اجرای مراسم زناشوئی زن و یا شوهر دیوانه بوده و یا اختلال مشاعر داشته در صورتیکه طرف از جنون و اختلال مشاعر او آگاه نبوده است برطبق تقاضای طرف دیگر ازدواج قابل فسخ است ولی اگر بعد از زناشوئی و مقاربت چنانچه زن جنون و یا بیماری درمان‌ناپذیری پیدا نماید که توانائی انجام امور خانه‌داری را نداشته باشد و مدت پنج سال بطول انجامد و پزشکان از درمانش درمانند شوهر با ارائه گواهینامه دو پزشک معتمد بمعرفی انجمن زرتشتیان محل و بشرط نگاهداری و تحمل هزینه زندگی همسر اولیه در خور شئون طرفین اعم از اینکه زن اول به اختیار خود در یک منزل یا منزل جداگانه زندگی نماید شوهر مجاز با اختیار یک همسر دیگر خواهد بود و در صورت فوت شوهر هریک از دو همسر یک دوازدهم از کل دارائی شوهر بهره‌مند خواهند شد.

۲۲ - هرگاه بعد از مزاجت زن دریابد که شوهر عینین بوده (مردی نداشته) با وجود چاره‌جویی تا ۳ سال درمان نشود و طبیب تصدیق کند که چاره‌پذیر نیست زن می‌تواند تقاضای رهائی نماید.

۲۳ - در صورتیکه شوهری در مدت ۳ سال از دادن مخارج زندگی (نفقه) به زن امتناع نماید برحسب درخواست زن می‌توان طلاق داد.

۲۴ - چنانچه به ثبوت برسد که زن مرتکب زنا شده شوهر می‌تواند او را طلاق دهد و همچنین اگر ثابت شود که شوهری با زن دیگر زنا کرده زن او می‌تواند درخواست طلاق نماید.

۲۵ - هرگاه مدلل شود که شوهر با زن خود طوری ستم و بی‌رحمی نموده که زن در دست او معذب و زندگی زن در خطر باشد و نصیحت و مهلت به نظر حاکم موثر نشود زن می‌تواند تقاضای طلاق نماید یا جدائی اختیار کند.

۲۶ - در موردیکه زن بموجب ماده قبل جدائی اختیار کرده و در منزل علیحده اقامت نماید شوهر مکلف خواهد بود در حدود وسیع و درخور شأن و احتیاج مسلم زن مخارج او را در منزل جداگانه تأدیه نماید.

۲۷ - در موقعی که زن بشرح ماده (۲۵) بخواهد تقاضای طلاق نماید تا تکلیف او معین نشده است با تصدیق حاکم می‌تواند در ظرف مدت محاکمه منزل علیحده اختیار نماید و مخارج زندگی خود را بشرح ماده (۲۶) تقاضا و اخذ کند.

۲۸ - در مورد جدائی موقت زن بشرح مواد ۲۵/۲۶/۲۷ باید مسکن او برضایت طرفین اختیار شود و در صورت عدم توافق تعیین آن با حاکم خواهد بود.

۲۹ - اگر زنی نافرمان بوده از رفتار او بیم خطر جانی برای شوهر موجود باشد که نتوان با اندرز و جدائی موقتی علل مذکور را رفع نمود برحسب خواهش شوهر طلاق داده می‌شود.

۳۰- اگر زنی شوهر یا نامزد دیگر داشته که حقیقت را پنهان و شوهر دیگر اختیار نموده باشد یا شوهر زن یا نامزد دیگر داشته و حقیقت را پوشیده و زن دیگر اختیار کند ازدواج بعدی باطل محسوب است.

۳۱- هرگاه شوهری ۵ سال متوالی غیبت نموده و خبری از زنده بودن او نرسیده بمنزله مرده تلقی می شود و زن او می تواند طلاق بخواهد.

۳۲- در موقعیکه زن یا شوهر ترک دین زرتشتی کند رهائی بخودی خود بین آنها واقع شده و در اینصورت طرفی که ترک دین نموده ملزم است یک ششم از کل دارایی خود را بطرف دیگر که بمذهب زرتشتی باقیمانده پرداخت و منتقل نماید و در اینصورت ستر پرستی و تربیت فرزندان نیز بهزیته مرد بمعده طرفی است که در مذهب خود باقی مانده باشد.

۳۳- اگر غایب مفقود الاثر مذکوره در ماده (۳۱) پس از وقوع طلاق بشرح ماده مذکور مراجعت نماید که مطلقه او با دیگری وصلت نکرده باشد با پرداخت نفقه مدت گذشته بزن حق رجوع دارد

۳۴- هرگاه در موقع تقاضای طلاق زن شخصاً دارای سرمایه زندگی شخصی بآن اندازه نباشد که بتواند زندگی خود را برگذار کند و یا مخارج محاکمه بپردازد محکمه پس از درخواست زن با ملاحظه اوضاع و زندگی طرفین می تواند حکم کند که شوهر تا موقع ختم محاکمه مبلغی عادلانه و در حدود توانایی خود و متناسب با مخارج معموله زندگی زن بپردازد.

۳۵- در موقع صدور حکم طلاق اگر موجب طلاق خلاف عفت از طرف زن نباشد محکمه با ملاحظه دارائی زن و شوهر امر خواهد کرد که شوهر برای مخارج زن تا مدتیکه زن شوهر دیگر اختیار ننموده است مبلغی دفعتاً یا باقساط باو بپردازد.

۳۶- اجزای مراسم طلاق باید در موقعی وقوع یابد که زن در عادت زنانگی نباشد.

۳۷- در موقع طلاق هرگونه هدایائیکه از طرفین تا آن موقع بطرف دیگر اهداء شده باشد متعلق بخود آن طرفی است که باو اهداء شده است.

۳۸- بعد از صدور حکم طلاق از محکمه تشریفات طلاق مطابق رسوم مذهبی زرتشتیان و بتوسط مراجع معین آنها بعمل خواهد آمد.

#### در اولاد و نگاهداری و تربیت آنها

۳۹- نگاهداری فرزند از حیث معاش و تربیت برعهده ابویین است و در

صورت فوت یکی از ابویین برعهده آن دیگری است که زنده است الا در موقعیکه طلاق واقع شده باشد در اینصورت باختیار و عهده پدر خواهد بود.

۴۰- در موقع محاکمه بین زن و شوهر راجع به طلاق نسبت بنگاهداری فرزندی که کمتر از ۱۶ سال و یا در رحم باشد محکمه ترتیبی عادلانه مقرر خواهد کرد.

۴۱- به هنگام فوت پدر در صورتیکه صغیر داشته باشد مادامیکه مادر زنده است و شوهر دیگر اختیار ننموده قیمومت به عهده اوست والا جد پدری و اگر از اجداد پدری کسی نباشد قیم را مقام صلاحیت دار عمومی معین خواهد کرد.

## در نفقه

۴۲- در مورد فوت پسر در صورتیکه از خود بقدر کفایت دارائی باقی نگذاشته باشد اگر پدر زنده باشد نگاهداری فرزند بر عهده پدر پسر متوفی خواهد بود و همچنین نسبت به زن پسر متوفی مادام که شوهر اختیار نکرده است هرگاه پدر فوت نموده و سهم الارث پسر متوفی بقدری نبوده که اکتفا بمعاش و تربیت پسر فرزند متوفی و نگاهداری زن او کند با رعایت شرح فوق برعهده مادر و چنانچه مادر بی بضاعت یا فوت نموده باشد برعهده جد پدری است و در صورت فوت یا ناداری جد پدری بر عهده اولاد جد پدری است با رعایت تقدم ذکور بر اناث و ارشدیت و تمکن و همچنین است نسبت به نگاهداری زن پسر متوفی.

## در ولایت قهری

۴۳- طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و در صورت فوت یا محجور و ممنوع شدن او تحت ولایت قهری مادر و در صورتیکه بعد از فوت پدر طفل شوهری دیگر ننموده باشد و یا محجور و ممنوع نشده باشد در صورت فوت هر دو و یا فوت پدر و ازدواج بعدی مادر تحت ولایت قهری جد پدری خود می باشد و همچنین است نسبت به فرزند غیر رشید یا دیوانه در صورتی که عدم رشد یا دیوانگی او پیوسته بصغر سن باشد.

۴۴- هر یک از پدر و مادر و پدر بزرگ می تواند در موقع ولایت خود برای صغیری که تحت ولایت اوست وصی معین کند تا در صورتیکه پس از فوت او و ولی قهری موجود نباشد قیم آن صغیر شود.

## در روش وصیت

۴۵- هر زرتشتی می تواند بموجب وصیت اموال خود را میان ورثه و یا اشخاص دیگر تقسیم کند و یا بهر مصرف خیریه دیگری که بخواهد برای بعد از مرگ خود تعیین نماید تخلف از وصیت جایز نیست.

۴۶- در صورتیکه موصی بعد از وصیت اولاد دیگری پیدا کند یا پس از فوت او حاملی ظاهر شود و مسلم نباشد که موصی قصد محروم کردن اولاد بعدی یا حمل را از ارث داشته بهر یک از آنها بقدر سهمی که با فرض نبودن وصیت از ماترک بهره ور می شده سهم می گردند.

## در فرزندخواندگی و پلگذاری<sup>۱</sup>

۴۷- تعیین فرزند خوانده که بمنزله فرزند حقیقی است با رعایت مقررات زیر است:

الف- در موردیکه زن و شوهری بی اولاد با موافقت یکدیگر از زرتشتیان کسی را بسمت فرزند برگزیده باشند.

ب- هرکس فرزندخوانده اختیار کند آن فرزندخوانده وارث شخصی اوست و اگر بعداً ازدواج کند و فرزندی از او بوجود آید فرزندخوانده نیز در ردیف یکی از فرزندان بشمار و در حقوق و مقررات مانند یک فرزند حقیقی محسوب است.

پ- پس از تعیین فرزندخوانده باید مراتب در دفتر انجمن زرتشتیان محل ثبت و بامضاء پدرخوانده و یا مادرخوانده و چهارتن گواه برسد و دفتر انجمن محل نیز باید گواهی نامه مبنی بر هویت و شناسائی فرزندخوانده صادر و بفرزندخوانده تسلیم نماید.

۴۸- در قسمت فقره ب از ماده (۴۷) درموقعیکه زن بیوه یا شوهر بیوه کسی را بفرزندی اختیار کند آن فرزندخوانده فقط وارث همان زن یا شوهر خواهد بود که او را بفرزندی خوانده مگر در موردی که وارث زن یا شوهر که او را بفرزندی نخوانده نیز موافقت نماید که همان شخص مبین فرزندخوانده زن و شوهر هر دو بشمار آید.

۴۹- درموردیکه مردی بی اولاد فوت نماید و فرزندخوانده هم نداشته باشد و وصیتی نکرده باشد ورثه می تواند در صبح روز چهارم فوت با حضور موید و حضار بسر یا مردی زرتشتی را بسمت پلگذاری شخص متوفی معین کند و در این صورت پلگذار سمت فرزند حقیقی را خواهد داشت.

تبصره- صبح چهارم هنگام تعیین پلگذار باید گواهی نامه در سه نسخه تنظیم و بامضای ورثه و موید و چهارتن گواه و سپس بگواهی انجمن محل رسانیده و با ثبت در دفتر انجمن یک نسخه از آن به پلگذار تسلیم گردد.

۵۰- در تعیین پلگذار بستگان مرد متوفی مقدم اند و با نبودن بستگان مرد از بستگان زن، چنانچه متوفی زن اختیار نکرده باشد و یا زن او بستگان نداشته باشد از میان سایر زرتشتیان کسی را انتخاب می کنند.

### تقسیم ارث در صورت نبودن وصیت

۵۱- از دارائی بازمانده از متوفی قسمتهای زیر موضوع می شود:

- ۱- مخارج کفن و دفن متوفی.
- ۲- مبلغی که برای ادا راه رسوم معموله مذهبی به جهت شخص متوفی لازم است و یا برای زن و فرزندی که قبل از او فوت کرده و بر عهده متوفی فعلی است.
- ۳- قروض مسلم متوفی.
- ۴- مبلغی که برای صرف امور خیریه و یا تقسیمات خصوصی اختصاص داده باشد. بقیه بعنوان دارائی خالص او محسوب و بصرف ورثه درمی آید.
- ۵۲- هنگامیکه کسی بمیرد و از او پدر و یا مادر یا بیوه و فرزندان بازمانده و شخص متوفی وصیت نکرده باشد دارائی بازمانده از او طوری تقسیم خواهد شد که نخست از کل دارائی خالص او با رعایت ماده (۵۱) یک ششم بهره زن منجزی و نصیب او و نسبت به بقیه هر یک از پدر و مادر در صورتیکه هر دو زنده

۱- منظور از پلگذاری این است که زرتشتیان اعتقاد دارند روز چهارم فوت روح متوفی از پل پیچونود (سراط) می گذرد که در صورت انتخاب پلگذار گشتن از پل پیچونود برای متوفی آسان و راحت خواهد بود در غیر اینصورت سقوطش حتمی است.»

باشند بهریک یک دهم والا یک هشتم سهم آنکه زنده است داده می شود و هر پسر دو مقابل سهم هر دختر بهره مند می گردد. و اگر در میان اولاد متوفی صغیری باشد بهریک از صغار در حدود متمارف و بحدود اوضاع و احوال خانوادگی بعنوان حق التربیه و نگاهداری مبلتی اضافه داده می شود.

۵۳- در مواقعی که زنی زرتشتی بلا وصیت بمیرد و از او پدر و مادر و شوهر و فرزندان بازمانده باشند دارائی او باین نحو تقسیم خواهد شد بهریک از پدر و مادر یک دهم و اگر یکی زنده باشد یک هشتم از دارائی خالص داده می شود و نسبت به بقیه سهم شوهر و سهم هر پسر و دختر مساوی خواهد بود.

۵۴- در موردیکه شوهری مرده و زن بعد از او بمیرد تمام دارائی باقی مانده از زن بین پدر و مادر و پسران و دختران بازمانده از او بشرح ماده قبل تقسیم خواهد شد.

۵۵- هنگامیکه در اثر حوادث زن و شوهری با هم بمیرند ترتیب تقسیم ارث بین اولاد آنها باین نحو خواهد بود که نسبت به ارثیه از پدر هر پسر معادل دو سهم هر دختر بهره خواهد برد و نسبت بارثیه از مادر مساوی خواهند برد و نسبت به پدرزن و مادرزن و شوهر با رعایت مواد ۵۲/۵۳/۵۴ عمل خواهد شد.

۵۶- اگر فرزندی قبل از پدر و مادر فوت شده باشد بعد از فوت پدر و مادر در موقع تقسیم ارث در صورتیکه از آن فرزند متوفی زن و فرزندی باقی مانده باشد سهم فرزندی او به بیوه و فرزند یا فرزندان او تعلق خواهد گرفت و در صورت نداشتن فرزند بیوه او مطابق ماده ۵۷ ارث می برد.

۵۷- در موقع مرگ زن یا شوهر که بیوه از او باقی مانده باشد بدون آنکه اولادی از خود او مانده باشد نصف از دارائی بلا وصیت نصیب بیوه ای است که باقی مانده و نصف دیگر بهره پدر و مادر شخص متوفی خواهد بود در صورتیکه پدر و مادر شخص متوفی هیچیک در حیات نباشند خویشان پدری شخص متوفی بترتیبی که در ماده (۶۵) درجه تقدم آنها تعیین شده است ارث می برند.

۵۸- اگر در موقع فوت شوهری زن او آبستن باشد تقسیم ارث موقوف به بعد از وضع حمل خواهد بود و چنانچه بخواهند ترکه را تقسیم کنند باید احتیاطاً برای حمل بهره که مساوی حصه دو پسر باشد کنار گذارند و حصه هریک از وراثت مراعاتست تا حال حمل معلوم گردد.

۵۹- هرگاه زن یا شوهر یا هر دو از ازدواج دیگری اولادی داشته باشد اولاد هریک از آنها از نامادری و ناپدری خود ارث نمی برند.

۶۰- کسی که بمناسبت فرزندخواندگی حق ارث بردن از پدر و مادری که او را بفرزندی خوانده اند پیدا کرده است این حق مانع از ارث بردن او از والدین و خویشاوندان حقیقی خود نخواهد بود.

۶۱- وقتیکه وارث میت منحصر بچند برادر و خواهر باشد چنانچه میت زن بود سهم الارث هریک از برادران و خواهران مساوی است و هرگاه مرد باشد هریک از برادران معادل دو برابر هر خواهر بهره ور خواهد شد.

۶۲- چنانچه فرزندخوانده قبل از فوت پدرخوانده یا مادرخوانده و یا پدر و مادر حقیقی او بمیرد که از او زن و فرزندی باقی نباشد نصف از دارائی او متعلق بپدر و مادر حقیقی و نصف دیگر بپدر و مادرخوانده و یا هریک از آنها که سمت فرزندخواندگی او را داشته است تعلق خواهد گرفت و اگر زنی از او باقی باشد نصف از کل دارائی او نصیب زن و نصف دیگر دو قسمت شده یک ربع سهم پدر و مادر حقیقی یا وارث آنها و ربع دیگر سهم کسیکه فرزندخوانده اوست خواهد شد.

۶۳- در صورتی که فرزندخوانده ای بعد از فوت پدر و مادرخوانده یا یکی از آنها بمیرد و از او زن و فرزندی باقی نباشد دارائی او بین پدر و مادر حقیقی یا

وراث آنها تقسیم خواهد شد.  
 ۶۴ - اگر در میان وراث غایب مفقود الاثری باشد سهم او کنار گذارده می شود تا حال او معلوم گردد.

### مهم الارث طبقات

۶۵ - در طبقات وراث طبقه اول مقدم بر طبقه دوم و دوم مقدم بر سوم است و به همین نحو طبقات بعدی بشرح زیر:  
 طبقه اول - زن یا شوهر، اولاد پدر و مادر اولاد زاده در مواردیکه مطابق این آئین نامه قائم مقام اولاد متوفی واقع می شوند.  
 طبقه دوم - برادر و خواهر متوفی و اولاد آنها هر قدر پائین برود.  
 طبقه سوم - جد و جده.  
 طبقه چهارم - اعمام و عمات و خالوها و خاله ها و اولاد آنها.

### احوال شخصیه کلیمیان

#### ارث

اول - فرزندان ذکور وراث ترکه پدر خود می باشند.  
 دوم - سهم الارث پسر نخست زاده که باصطلاح عبری (بخور) می نامند دو برابر برادرهای دیگر است و دختران متوفی که در حیات پدر بخانه شوهر رفته و جهیزیه برده اند دیگر حتی به ماترک پدر خود ندارند ولی دخترانی که در حیات پدر بخانه شوهر نرفته اند مادامیکه شوهر نکرده اند برادران موظفند تمام مخارج و لوازم تعلیم و تربیت آنها را تکفل نموده و در موقعیکه دختران می خواهند بخانه شوهر بروند باید جهیزیه بایشان بدهند و جهیزیه را که هر کدام دختران می برند نباید کمتر از یک دهم سهم الارث پسران باشد و پدران می توانند بر حسب وصیت سهم الارث دختران خود را نسبت به پسران نصف تعیین نمایند.  
 سوم - هرگاه پسر متوفی قبل از خودش فوت نموده باشد پسر پسرش وراث بوده و بر دختران صلبی متوفی تقدم دارد و اگر پسر متوفی و پسرزاده اش نباشد دختر متوفی وراث می شود.  
 تبصره - اگر پدری دارای پند پسر باشد و یکی از پسران با داشتن اولاد در حیات پدر خود فوت بنماید فرزندان پسر متوفی سهم الارث پدر خود را وراث خواهند بود.  
 چهارم - اگر متوفی پسر و دختر و یا نواده پسری یا نواده دختری نداشته باشد پدر متوفی در درجه دوم وراث تمام ترکه خواهد بود و مادر متوفی حتی نخواهد داشت.  
 پنجم - اگر متوفی پسر و دختر و نواده پسری و نواده دختری نداشته باشد و پدر او هم در قید حیات نباشد برادران متوفی وراث خواهند بود.  
 ششم - هرگاه متوفی برادر و برادرزاده یا نواده برادر هم نداشته باشند خواهر متوفی وراث خواهند بود. و اگر خواهر هم نداشته باشد اولاد یا نواده خواهر وراث خواهند بود.  
 هفتم - اگر متوفی برادر و برادرزاده و نواده و خواهر و خواهرزاده و نواده خواهر نداشته باشد پدر متوفی اگر او هم نباشد عمومی متوفی و اگر عموم نباشد اولاد یا نواده عموم وراث خواهند بود. اگر متوفی دارای این اقارب نباشد عمه وراث خواهد بود و اگر عمه نباشد عمه زاده یا نواده عمه و اگر او هم نباشد به جد پدر متوفی اگر او هم نباشد به عمومی پدر متوفی و بعد به اولاد عموم و بعد نواده عموم

ارث متوفی انتقال خواهد یافت. و هر نقل و انتقالی که با شرایط مقرر مذهب یهود واقع شود نافذ می باشد و شخص کلیمی با داشتن اولاد یا اقارب دیگر نمی تواند تمام دارائی خود را بدیگری ببخشد.

هر نوع وصیتی که مطابق مقررات شرع یهود تنظیم شود و مخالف مقررات مذهبی یهود نباشد و مستحقین ارث را اعم از اینکه فرزند یا طبقات دیگر باشند محروم ننماید و مورد تصدیق علمای واجد شرایط یهود باشد باید طبق آن رفتار نمایند. مرد کلیمی بهیچوجه نمی تواند کل دارائی خود را بعیال خود صلح نماید و یا بنحو دیگر ببخشد یا واگذار نماید عیال متوفی مادامیکه مهریه خود را مطالبه و دریافت ننماید حق نفقه از اموال و دارائی شوهر خود دارد و پس از اخذ مهریه مافی القباله نکاحیه خود دیگر حقی باموال و دارائی شوهر خود ندارد مگر شوهر او بطور وصیت قسمتی یا مقداری از اموال خود را باو واگذار یا صلح یا اختصاص بدهد.

### ازدواج در ملت کلیمی

تاکنون قاعده ملخص و مدونی چه بزبان عبری و چه بزبان فارسی برای نکاح و طلاق تنظیم نگردیده و از همان کتابهای شرع قدیمی خودشان استفاده می کنند.

قواعد زیر که با استفسار از روحانیون و اشخاص مطلع در انجمن کلیمیان تهران صورت پذیرفته قابل ذکر می باشد:

۱- تعدد زوجات تا چهار زن و همچنین طلاق در مذهب کلیمی جایز است ولی شرطی دارد بعلاوه عادات قدیمی آنها فقط نگاهداری یک زن است و کمتر دیده شده که مرد کلیمی دارای دو زن باشد زیرا ازدواج قانونی با طلاق زن اولی و گرفتن زن دوم منوط بر این است که زن از حیث امراض و علل قادر به ایفای وظایف زناشویی نباشد یا زناکار یا نازا باشد و مرد هم بالضروره اولاد نخواهد در غیر اینصورت باید بهمان زوجه اولیه اکتفا کند و همچنین طلاق گرفتن زن هم همان شرایط عمومی را دارد که در اکثر مذاهب مقرر است از قبیل عین یا امراض غیر قابل علاج یا زنا و امثال آن.

طلاق در مذهب کلیمی فقط یک طلاق است و مادامی که زن شوهر اختیار نکرده باشد می تواند با شوهر اولیه اش مجدداً ازدواج کند ولی همینکه شوهر کرد بر شوهر اول حرام ابدی می شود. تجدید ازدواج اولیه خود هم در صورتی است که مرد از سادات کلیمی (اولاد هارون) نباشد زیرا اولاد هارون اصلاً نمی توانند با زن بیوه ازدواج کنند چه زن خودش بوده باشد چه زن دیگران.

عده زن مطلقه ۹۲ روز است اگر هم زن حامله باشد پس از وضع حمل هم باید عده نگهدارد و آنهم برای ولد پسر چهل روز و برای ولد دختر ۸۰ روز است زیرا تا انقضای مدت های مزبور زن بر شوهر حرام است و مرد نمی تواند در آن فواصل با زن نزدیکی کند بعلاوه اگر زن شیرده هم باشد تا خاتمه شیر دادن نمی تواند شوهر کند. از حیث قرابت و حرمت ازدواج هم تقریباً مثل سایر ملل اند با این تفاوت که در حال ضرورت می توانند با برادرزاده و خواهرزاده هم وصلت کنند ولی این عمل کراهت دارد و تقریباً از بین رفته. حتی با دختر عم و دخترخاله هم در حال ضرورت می توانند ازدواج کنند.

بطور کلی در ممالک اروپا و آمریکا کلیمی های ساکن آنجاها چه از حیث ازدواج و چه از حیث ارث و احوالات شخصیه و غیر شخصیه تابع قوانین کشور محل اقامت خود هستند.



و اینک محرمات آنها از فصل کتاب ابن هعزر قسمت شولحان عاروج نقل می شود:

- ۱- مادر و مادر مادر بیالا. ۲- مادر پدر بیالا. ۳- مادر پدر به بالا.
- ۴- مادر پدر پدر. ۵- زن پدر. ۶- نامزد یا معقوده پدر حتی غیر مدخول بها چه پدر در حیات باشد یا فوت. ۷- متعه پدر. ۸- فریب داده شده پدر. ۹- زن پدر پدر به بالا. ۱۰- زن پدر مادر به بالا. ۱۱- زن برادر چه برادر اصلی چه نامادری.
- ۱۲- زن برادر مادر چه از پدر و چه از مادر. ۱۳- خواهر چه از پدر چه از مادر چه از طریق مشروع چه نامشروع. ۱۴- دختر. ۱۵- دختر دختر به پائین. ۱۶- دختر پسر به پائین. ۱۷- دختر زن. ۱۸- دختر دختر زن. ۱۹- دختر پسر زن. ۲۰- دختر دختر دختر زن. ۲۱- دختر پسر زن. ۲۲- مادر زن. ۲۳- مادر مادر زن به بالا. ۲۴- مادر پدر زن به بالا. ۲۵- خواهر پدر. ۲۶- خواهر مادر. ۲۷- زن برادر پدر. ۲۸- زن برادر مادر. ۲۹- زن پسر. ۳۰- زن پسر پسر. ۳۱- زن پسر دختر. ۳۲- زن برادر چه از پدر چه از مادر خواه مشروع خواه نامشروع. ۳۳- زن پدر زن. ۳۴- خواهر زن مادامی که عیال در قید حیات باشد.

### احوال شخصیه مذاهب مسیحی

#### مقررات کلیسای انجمن پرستان در ارث

- ۳۳- موجب ارث دو امر است نسب و سبب.
- ۳۴- اشخاصی که بموجب نسب یا سبب ارث می برند سه طبقه اند. طبقه ۱- اولاد، زوج یا زوجه و والدین در صورتیکه متوفی کفیل مخارج آنها بوده است با در نظر گرفتن ماده (۳۸).
- تبصره- اولاد اولاد در صورتیکه پدر یا مادرشان فوت کرده باشد قائم مقام اولاد متوفی تلقی و با سایر افراد طبقه اول ارث خواهند برد.
- طبقه ۲- اجداد، برادران، خواهران و اولاد آنها.
- طبقه ۳- اعمام، عمات، خالات و اولاد آنها.
- ۳۵- وارثین طبقه بعد وقتی ارث می برند که از وارثین طبقه قبل کسی نباشد.
- ۳۶- در صورت نبودن وارث امر ترک متوفی راجع به کلیسای انجیلی است.
- ۳۷- ترکه بین افراد یک طبقه بالتساوی تقسیم خواهد شد مگر آنکه مورث خود طریقه مخصوص دیگری با تصویب کلیسای انجیلی تعیین نموده باشد.
- تقسیم ارث قبلاً بایستی بیکی از امنای کلیسای انجیلی داده شده باشد.
- ۳۸- در صورتیکه متوفی اولادی نداشته باشند و کفیل مخارج والدین خود بوده باشد و والدین هم کسی غیر از او نداشته باشند که بتواند کفیل مخارج آنان گردد، ترکه بین پدر و مادر و زوجه بالتساوی تقسیم خواهد گردید.
- ۳۹- در صورتیکه متوفی دارای اولاد صغیر بوده زوج و یا زوجه باید تا موقع کبیر شدن آنها قیمومت و وصایت آنها را قبول کنند. در صورتیکه زوجه قبل از کبیر شدن اولاد خود شوهر نماید از ماترک سهمی نخواهد برد مگر اینکه اولاد شوهر متوفی را نیز با خود تا موقع کبیر شدن نگهدارد. در اینصورت نظارت کلیسا در امر ترکه صغار حتمی است.
- تبصره- کلیه آرائیکه از طرف کلیسا در مورد ازدواج، ارث و وصیت صادر

می‌گردد بایستی پس از شور در کمیته مربوطه و در نظر گرفتن اوضاع و احوال صادر گردد.

### زناشویی در کلیسای انجیلی

- ۴۰ - مقدمه. کیفیت زناشویی. خدا برای تأمین و تکمیل نیک بختی نوع بشر زناشویی را تجویز و متبارک فرموده و اساس آنرا بر روی قوانین و احکامی متین استوار ساخته است.
- ۴۱ - خداوند ما عیسی مسیح مقرر فرموده که شخص پدر و مادر خود را رها کرده و بزَن خود پیوندد.
- ۴۲ - خداوند ما عیسی مسیح بوسیله حواریون خود کسانی که بوسیله زناشویی با هم می‌پیوندد دستور داده است تا یکدیگر را محبت و احترام کنند و در مقابل اشتباهات و کوتاهی‌های یکدیگر گذشت نموده بردباری پیشه خود سازند بهنگام بیماری و رنج و اندوه یکدیگر را تسلی دهند. در امور خانوادگی برای رفع احتیاجات مادی و معنوی یکدیگر را با کمال صمیمیت همکاری نموده و برای نیک بختی یکدیگر دعا کنند و در امور روحانی یکدیگر را با دعا تشویق و ترغیب نمایند و در پرتو لطف خداوند گاری طوری زندگی کنند که شایسته فرزندان و وارثان حیات جاودانی است.
- ۴۳ - چونکه خدا تعلیم می‌دهد که مسیحیان باید فقط در خداوند ازدواج کنند، شایسته است اعضای کلیسای انجیلی با مسیحیان زناشویی نمایند.
- ۴۴ - همین که نکاح بطور صحت واقع شد روابط زوجین بین طرفین ایجاد و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می‌شود.
- ۴۵ - زن و شوهر مکلف بسازش و سلوک و حسن معاشرت با یکدیگرند.
- ۴۶ - تشدید میانجی خانواده و تربیت اولاد خود و معاضدت در سعادت خانواده از وظایف حتمی هر دو طرف است.
- ۴۷ - در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است.
- ۴۸ - نفقه زن بعهده شوهر است و نفقه عبارت است از سکنی، البسه، غذا و اثاث البیت که بطور متعارف و متناسب با وضعیت مالی زوجین تهیه می‌شود.
- ۴۹ - در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه زن موظف است اول به کلیسا رجوع نموده و کلیسا نیز پس از تحقیقات لازم طرز پرداخت و مقدار آنرا تعیین خواهد نمود.
- ۵۰ - زن مستقلاً می‌تواند در دارائی شخصی خود هر تصرفی را که می‌خواهد بنماید.
- ۵۱ - طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی را که مخالف مقتضای عقد نمی‌باشد ضمن عقد ازدواج بنمایند.

### قوانین ازدواج

- ۵۲ - ازدواج مسیحی در خداوند بوده و وقتی که هر دو زوجین مسیحی هستند بجز در موارد مندرجه در این قانون تا آخر عمر غیر قابل انحلال است.
- ۵۳ - ازدواج مسیحی یعنی عقد نکاح دائم یکزن که در عقد نکاح کسی نیست با مردی که زنی بعقد نکاح ندارد. ازدواج مرد با بیشتر از یکزن و ازدواج زن با بیش از یک مرد در آن واحد باطل است.
- ۵۴ - هرگاه مرد و زنی که برای ازدواج آنها طبق آئین مسیحی و تصد مؤتمنان و کشیش کلیسای انجیلی ایران مانعی در بین نیست در حضور سه شاه، نمایندگان کلیسایی که اختیار انجام مراسم ازدواج با آنها واگذار شده رضایت

را نسبت به ازدواج ابراز نمایند عقد ازدواج آنها توسط کلیسا جاری و زناشویی آ  
وسيله نمايندگان قانون کلیسا اعلام خواهد گردید.

۵۵- ازدواج مسیحی با محارم خود ممنوع و باطل است.

۵۶- محارم هر شخصی عبارت است از پدر و مادر و والدین والدین خود

اولاد والدین خود و اولاد طبقه اول اجداد و جدات خود مادرزن یا مادران  
دختران آنها، پدر شوهر یا پدران و یا پسران آنها.

۵۷- نکاح اناث قبل از رسیدن به ۱۶ سال تمام و نکاح ذکور قبل

رسیدن به ۱۸ سال تمام ممنوع است مگر با اجازه کلیسای انجیلی.

۵۸- ازدواج با شخص دیوانه و یا اشخاصی که به امراض زهروی مبت

می باشند تا مادامیکه مرض در آنها موجود است ممنوع است. تصدیق صحت مز  
طرفین از طرف پزشک مورد اطمینان کلیسا برای اجرای عقد ازدواج ضروری است.

۵۹- در مورد نکاح مسیحی با غیرمسیحی طرف مسیحی ملزم است

مسیحیت خود را اقرار نموده و اطفال خود را طبق آئین مسیحی غسل تعمید و ترب  
نماید.

۶۰- زن و یا شوهر غیرمسیحی در صورتیکه بخواهند داخل مسیحیت گرد

پس از اجازه کلیسا می توانند اجرای مراسم تعهد پیمان مقدس را قبول نمایند و ش

و تفصیل قبولی پیمان آنها بایستی در دفتر کلیسا درج شود.

۶۱- هر مرد و یا زنیکه عقد نکاحش در کلیسا بسته می شود بایستی پی

مقدس ازدواج را بشرح زیر تقبل نماید:

(من ترا بزوجیت دائمی خویش قبول می نمایم و با تو عهد و پیمان می بند

که در حضور خدا و این شهود که زن- شوهر با محبت و با وفای تو باشم و در غدا

فقر در خوشی و غم، در بیماری و تندرستی تا موقعیکه هر دو زنده باشیم هر دو یک  
تن و یکدل باشیم).

تبصره- تعیین صدق الزامی نیست ولی با موافقت زوجین و ابرین آنها

می توان صدق تعیین و در نکاحنامه تصریح نمود.

### در طلاق و جدائی و حضانت اطفال

۶۲- طلاق یعنی انحلال عقد ازدواج بین زن و شوهر در کلیسای انجیلی

که بجز در موارد مصرحه در این قانون میسر نمی باشد.

۶۳- هیچیک از مسیحیان بدون علت و بدون اجازه و تصویب کلیسای

انجیلی نمی تواند عقد ازدواج خود را منحل نماید.

۶۴- انحلال عقد ازدواج و اعلام آن منحصرأ از وظایف خاصه کلیسا

است.

۶۵- در موارد ذیل کلیسا می تواند با طلاق موافقت نموده و عقد ازدواج را

منحل نماید:

الف- هرگاه زن و یا شوهر زنا نماید و زناى آنان بر کلیسا مسلم و محرز

گردد.

ب- هرگاه کلیسا دستور جدائی برای مدت محدودی بدهد و پس از

جدائی ادامه زندگی زناشویی برای طرفین میسر نباشد. حداقل جدائی که مجوز

طلاق است ۵ سال متوالی است.

ج- هرگاه شوهر و یا زنی همسر خود را ترک گفته و از دو تا پنج سال رجوع

نکند و یا اینکه شوهر از پرداخت نفقه خودداری نموده و اجبار پرداخت نفقه میسر

نباشد یا یکی از طرفین مفقود الاثر شود و یا در صورت حیات نتوان آنها را وادار

بر رجوع بزندگی با همسر خود نمود.

تبصره - در مدت جدائی نفقه زن بمعهده شوهر است.

۶۶ - تشخیص جدائی در کلیه موارد فوق منحصرأ با کلیسا و یا کسانی است که از طرف کلیسا برای این کار تعیین می گردند.

۶۷ - کلیسا پس از انحلال عقد نکاح مراتب را ضمن طلاقنامه ای درج و یک نسخه از طلاقنامه مزبور را بهریک از زوجین می دهد.

۶۸ - ازدواج با یکی از زوجین که توسط کلیسا خاطی تشخیص و بانجهت عقد ازدواجش منحل گردیده ممنوع و باطل است مگر با اجازه هما کلیسا.

۶۹ - در صورتیکه بر کلیسا مسلم شود که شخصی از گناه خود توبه نمود است کلیسا می تواند رأی بر ازدواج مجدد طرف خاطی اتخاذ نماید.

۷۰ - پس از طلاق زن حتی به نفقه نداشته ولی می تواند برای حضانت طفل از پدر طفل مقرری دریافت نماید تعیین مقدار مقرری و طرز پرداخت آن کلیسا است.

۷۱ - راجع به حضانت اولاد پس از طلاق کلیسا با در نظر گرفتن اوضاع احوال طرفین تصمیم مقتضی نسبت به حضانت اطفال اتخاذ خواهد نمود.

۷۲ - در تمام دوره حضانت مصوبه کلیسا مخارج اولاد برعهده پدر است پس از طی دوره حضانت در صورتیکه مادر برخلاف رأی کلیسا از تسلیم اولاد ار نماید حتی به مخارج نخواهد داشت.

۷۳ - در صورتیکه بنظر کلیسا مرد در امر طلاق خاطی شناخته شود زن می تواند از تسلیم دختر و یا پسر بشوهر در صورت تشخیص کلیسا بر صلاحیت قدرت تربیت و تمکن زن تا مدتیکه کلیسا این تشخیص را می دهد امتناع ورزد در صورتیکه زن خاطی شناخته شود مرد نیز حق دارد در صورت تصویب کلیسا اولاد خود را در اختیار او قرار ندهد.

۷۴ - در صورتیکه کلیسا تشخیص نماید که ادامه زندگانی پسر یا دختر زن یا شوهر در خطر مرگ و یا انحطاط اخلاقی است طرف مقابل در صورتیکه بخواهد و تمکن داشته باشد می تواند اولاد خود را پیش خود نگاهدارد. تشخیص صلاحیت و قدرت و تمکن منحصرأ با کلیسا یا کسانی است که برای این مقصود از طرف کلیسا معین می شود.

۷۵ - کلیسا می تواند دستور متارکه موقتی بین زوجین را صادر نماید و در این صورت نفقه زن با شوهر خواهد بود. تعیین کیفیت پرداخت و کمیت نفقه نیز با کلیسا است.

### موانع نکاح

۷۶ - نکاح با معارم خود اگرچه قرابت حاصل از زنا باشد ممنوع و باطل است.

۷۷ - نکاح زن یا مردیکه طبق قوانین کلیسا از همسر خود جدا شده باشد ممنوع است مگر با اجازه همان کلیسایی که اعلام طلاق نموده است.

۷۸ - نکاح با زن شوهردار یا مرد زن دار باطل است.

۷۹ - کلیسا موظف است قوانین آمره<sup>۱</sup> را در مورد ازدواج و طلاق و جدائی مراعات نماید.

۱ - قوانینی که اراده افراد در صورتیکه برخلاف آن باشد بی اثر است خواه آن قانون بصورت امر باشد خواه بصورت نهی. مانند قوانین راجع به نظم عمومی و اخلاق حسنه.

## خواستگاری

۸۰- فقط زنی را که خالی از موانع نکاح است می توان خواستگاری نمود.

۸۱- وعده ازدواج ایجاد علقه زوجیت نمی نماید و تا عقد ازدواج کلیسایی اجرا نشود طرفین نسبت بهم هیچگونه تعهدی ندارند.

۸۲- مدت نامزدی بیش از دو سال تجاوز ننموده و در پایان این مدت طرفین حق فسخ قرارداد نامزدی را دارند مخارجی که نامزدها قبل از عقد ازدواج برای یکدیگر می نمایند قابل استرداد نبوده ولی در صورت بهم خوردن نامزدی هرگونه مال موجودی که در نزد طرف دیگر باشد بایستی بصاحبش مسترد گردد. حل این قبیل اختلافات با کلیسا است و نظر کلیسا در این مورد قطعی است.

۸۳- هریک از زوجین بایستی قبل از ازدواج تقاضای گواهی صحت مزاج طرف مقابل را که توسط یکی از پزشکان معتمد کلیسا بعمل آمده باشد نسبت به امراض زهروی، سل، برص، جذام و دیوانگی بخواهد عقد ازدواج پس از ارائه گواهی مزبور میسر خواهد بود.

## شرایط صحت نکاح

۸۴- عاقد بایستی بالغ و کیش دستگذاری شده و دارای اجازه مخصوص از طرف کلیسا باشد.

۸۵- هرگاه یکی از متماقدين كریا لال باشد (یا هم کرو هم لال) اظهارات ثابت غیرلفظی آنان که بطور وضوح حاکی قصد و رضای آنان در امر ازدواج باشد برای عاقد کافی است.

## قواعد مسیحی ارومانه گریگوریان خلیفه گری در نکاح

ماده ۲۲- هرگاه یکی از نامزدها بدون عذر موجه نامزدی را بهم زند و یا اسباب مهمی برای فسخ آن از طرف دیگر فراهم سازد باید هدایائی را که دریافت نموده پس داده و کلیه خسارات را جبران کند مشروط بر اینکه طرف از تاریخ فسخ نامزدی تا مدت یکسال تقاضای آنرا ننماید.

ماده ۲۳- عقد نکاح که بوسیله کلیسا بین مرد و زن منعقد می گردد ازدواج قانونی محسوب می شود.

عاقد موظف است قبل از اجرای عقد دقت و تحقیق نموده و اطمینان حاصل کند که ازدواج با مفاد و مندرجات مواد از ۲۴ تا ۲۹ این فصل مابینتی ندارد.

ماده ۲۴- عقد ازدواج باید توسط شخص روحانی صلاحیت دار مطابق قواعد و رسوم کلیسا اجرا گردد و وقوع ازدواج در دفاتر ثبت و بزرگین گواهی نامه ازدواج و اوراق رسمی طبق مقررات و قوانین کشور داده می شود.

ماده ۲۵- ازدواج فقط برای کسانی جایز است که به سن بلوغ ازدواج یعنی اناث بسن ۱۵ سال و ذکور بسن ۱۸ سال تمام رسیده باشند.

ماده ۲۶- ازدواج باید بدون تقلب، تهدید، عنف، با ابراز اراده مستقل، آزاد، علم، اطلاع و مشاعر سالم بعمل آید. ازدواج اشخاص صغیر یا اشخاص کبیریکه در تحت قیمومت می باشند مستلزم موافقت پدر یا هیئت قیمومت خواهد بود. اگر هیئت قیمومت از دادن رضایت برای ازدواجیکه مانع قانونی نداشته و با منافع مولی علیه موافق باشد خودداری نماید خلیفه گری می تواند رضایت لازم را بدهد.

ماده ۲۷ - مادامیکه ازدواج بواسطه طلاق یا بجهت فوت یکی از زوجین منحل و یا بموجب رأی محضر روحانی فسخ نشده باشد، ازدواج ثانوی ممنوع است.  
ماده ۲۸ - ازدواج با اقارب نسبی فقط از درجه پنجم و یا اقارب سببی از درجه چهارم جایز است.

ازدواج بین پدر تممیدی و فرزند تممیدی و بین پدرخوانده و مادرخوانده یا فرزندخوانده ممنوع است. از حیث ازدواج ولد نامشروع نسبت به پدر و اقارب او نیز در حرمت نکاح می باشد.

ماده ۲۹ - ازدواج اشخاص مختل المشاعر و مبتلا بامراض مسری ممنوع است. اشخاصی که می خواهند تأهل اختیار نمایند با گواهینامه پزشک مشعر بر نداشتن امراض نامبرده را ارائه نمایند.

ماده ۳۰ - ازدواجیکه بطریق مدنی و بدون عقد مذهبی صورت گرفته باشد خارج از حدود صلاحیت کلیسا بوده و تابع این مقررات نیست.

ماده ۳۱ - ازدواجیکه طبق قسمت اول ماده (۲۴) صورت نگرفته باشد باطل و کان لم یکن خواهد بود.

ماده ۳۲ - ازدواجی که بدون رعایت موانع مذکور در مادتين (۲۷ و ۲۸) صورت گرفته باشد اساساً باطل و باید توسط کلیسا منحل گردد. هر یک از زوجین و در مورد ماده (۳۷) همسر ازدواج قبلی نیز حق تقاضای فسخ ازدواج را خواهد داشت.

ماده ۳۳ - ازدواجیکه در موقع عقد آن مواد (۲۶ و ۲۹) رعایت نشده کاملاً معتبر شناخته خواهد شد مشروط بر اینکه طرف ذینفع در موعده مقرر در قسمت اخیر این ماده اعتراض برای فسخ آن نکرده باشد.

در موارد ذیل می توان توسط کلیسا تقاضای فسخ ازدواج را نمود:

الف - در مورد بند اول از ماده (۲۶) طرفیکه درباره او تقلب و یا تهدید یا عنف بعمل آمده و یا طرفی که موافقت خود را بازدواج در حالت اختلال دماغی و یا نداشتن اراده آزاد اظهار داشته است می تواند تا ششماه بعد از اطلاع از تقلب و یا بعد از رفع تهدید یا عنف یا اختلال دماغی تقاضای فسخ ازدواج را بنماید.

ب - در مورد بند اخیر از ماده (۲۶) پدر یا قیم تا ششماه بعد از اطلاع از وقوع ازدواج تقاضای فسخ آنرا بنماید.

ج - در مورد ماده (۲۹) طرف سالم می تواند تا ششماه بعد از اطلاع از بیماری طرف دیگر تقاضای فسخ ازدواج را بنماید.

در هر حال مهلت اعتراض سه سال پس از عقد نکاح منقضی خواهد شد و چنانچه ازدواج سه سال بدون اعتراض ادامه داشته باشد قطعی و معتبر محسوب و پس از آن غیر قابل اعتراض خواهد بود.

ماده ۳۴ - عدم رعایت مقررات ماده (۲۵) موجب نافذ نبودن نکاح خواهد بود.

ماده ۳۵ - ازدواج غیرنافذیکه برطبق ماده (۳۳) تنفیذ می گردد از بدو وقوع معتبر محسوب می شود.

ماده ۳۶ - ازدواج غیرنافذیکه برطبق مقررات مواد (۳۲ و ۳۳) فسخ می شود از بدو وقوع عقد کان لم یکن محسوب و منشأ آثار حقوقی ناشیه از ازدواج نخواهد بود مگر در موارد ذیل:

الف - اگر موجبات فسخ ازدواج در موقع عقد نکاح برای شوهر معلوم ولی برای زن مجهول بوده باشد زن حق مطالبه نفقه را خواهد داشت همچنانکه در مورد انحلال عقد ازدواج زن بی تقصیر دارای حق مطالبه نفقه از شوهر مقصر خود می باشد.

ب - اولاد ناشیه از نکاح منفسخ مشروع محسوب و باید درباره آنها نیز مقرراتی که در مورد انحلال عقد ازدواج برای اولاد پیش بینی شده است رعایت گردد.

### در حقوق و تکالیف ناشیه از نکاح

ماده ۳۷ - زن بواسطه ازدواج نام خانوادگی شوهر را کسب و از کلیه حقوق شخصی مختصه شئون طبقاتی شوهر خود بهره مند می گردد ولی این حق بمجرد انحلال عقد ازدواج از زن سلب می شود. شوهر از زن خود بتناسب با شئون و دارائی خود نگاهداری نموده و مخارج خانوادگی بر عهده شوهر است. در مورد کلیه امور مهم زندگانی زناشویی با رعایت نظر زوجه تصمیم لازمه را اتخاذ می نماید. اداره امور خانه از حقوق و تکالیف زن بوده و می تواند در حدود آن انجام وظیفه نماید. در صورت عدم بضاعت شوهر زن باید در حدود استطاعت مالی خود در مخارج خانوادگی با شوهر مشارکت نماید.

زن شوهر دار دارای اهلیت کامل حقوقی است و می تواند آزادانه دارائی خود را اداره و در آن دخل و تصرف و حوائج شخصی خود را تأمین نماید.

ماده ۳۸ - طفلی که در زمان ازدواج یا بعد از ازدواج متولد شود ملحق بشوهر است مشروط بر اینکه انعقاد نطفه در زمان زوجیت وقوع یافته و یا اگر حمل قبل از عقد ازدواج واقع شده شوهر نفی ولد نکرده باشد. مدت حمل تا زمان تولد باید بین ۱۸۱ الی ۳۰۱ روز باشد. در هر صورت نفی ولد حق شخص شوهر است و فقط او می تواند در صورتیکه نسبت به مشروع بودن طفل ظنن باشد در ظرف مدت یکسال از تاریخ اطلاع از تولد طفل بخلیفه گری رجوع و دعوی نفی و انکار ولد بنماید. اگر طفل پس از فوت پدر تولد یافت هر ذی نفی می تواند مشروعیت طفل را مورد دعوی قرار دهد.

ماده ۳۹ - اطفالیکه خارج از نکاح متولد می شوند غیر مشروع محسوب و در حین تعمیم بنام خانوادگی والدین مادر خود نامیده می شوند. کسی پدر محسوب می شود که خود به تنهایی با مادر طفل در زمان شروع حمل نزدیکی داشته. کلیه مخارج برای وضع حمل همچنین مخارج معاش و تربیت طفل تا موقع بلوغ بعهده پدر است و پس از بلوغ نیز اگر طفل بعلت عیوب و نواقص دماغی یا جسمانی قادر به تأمین معاش نباشد پدر ملتزم بنگاهداری او خواهد بود. ولد نامشروع پس از ازدواج پدر و مادرش مشروع خواهد شد.

ماده ۴۰ - از حقوق و تکالیف پدر است که نسبت به شخص فرزند صغیر خود سرپرستی نموده (از قبیل نظارت و سرپرستی و تربیت و تحصیل و تعیین اقامتگاه و غیره) و نیز نسبت به دارائی او مراقبت و بعنوان نماینده قانونی او بعمل و اقدام نماید. در صورتیکه پدر قادر بانجام وظایف مذکور نبوده و یا مسامحه در انجام آن بنماید و یا از حقوق خود سوء استفاده بکند و بر اثر آن صرفه و صلاح صغیر اعم از جسمانی یا مادی در معرض مخاطره قرار گیرد مقام روحانی صلاحیتدار برای جلوگیری اینگونه مخاطرات اقدامات لازمه را بعمل می آورند.

مادر نیز حق سرپرستی طفل خود را دارد و مکلف است که با پدر طفل مساعدت نموده و در صورت غیبت یا بیماری پدر و موارد مشابه قائم مقام او خواهد بود.

ماده ۴۱ - اموال منقول و غیر منقول زوجین دارائی مشترک نمی باشد و هر کدام از زوجین مالکیت اموال خود و منافع آنها را حفظ نموده و می تواند از طریق ارث یا

کارویا طرق دیگر دارائی جدیدی تحصیل نمایند. هرکدام از زوجین دارای حق اداره اموال خود و تعیین تکلیف آزادانه آن می باشد. جهیزیه و اموال زوجه در مالکیت وی باقی می ماند.

### در انحلال نکاح

ماده ۴۲ - مرجع دعاوی راجع به فسخ و انحلال ازدواج خلیفه گری می باشد.

خلیفه گری پس از اطلاع از دلایل و استماع توضیحات طرفین و اظهارات شهود و تکلیف سازش در صورتیکه اقدامات برای اصلاح آشتی طرفین بلااثر بماند بملحوظ دلایل موجود رأی خود را صادر می کند. حکم انحلال ازدواج در دفاتر مخصوص برطبق قوانین کشور ثبت و بموقع اجرا گذارده می شود. شهادت بنفع کسی که با شاهد در حرمت نکاح است پذیرفته نخواهد شد.

### در موجبات انحلال نکاح

ماده ۴۳ - موجبات انحلال ازدواج عبارتند از:

- ۱ - خیانت یکی از زوجین نسبت به زناشویی (زنا).
- ۲ - نقص مهم جسمانی (از قبیل خنثی بودن) و یا مرض دماغی غیر قابل معالجه (جنون) که بعلمت آن رابطه عادی زناشویی غیرممکن گردد.
- ۳ - امراض مسریه (مقاربتی) که بعلمت خیانت برعهده زوجیت عارض گردیده و مرض جذام.
- ۴ - در صورتی که یکی از زوجین دو سال غایب و مفقودالاثر باشد.
- ۵ - اگر یکی از طرفین بموجب حکم دادگاه بمجازات شدید کیفری و یا تبعید طولانی محکوم شود.
- ۶ - عدم تجانس شدید اخلاقی مرد و زن و ستیزگی و دائم الخمر بودن و بدرفتاری و تعدی.
- ۷ - ناتوانی جنسی غیرقابل علاج یکی از زوجین
- ۸ - نزدیکی غیرطبیعی بین زوجین (لواط).
- ۹ - امتناع کلی یکی از زوجین از ایفاء وظیفه زناشویی.

### در آثار حقوقی انحلال نکاح

ماده ۴۴ - اگر انحلال عقد ازدواج بعلمت تقصیر شوهر باشد شوهر موظف خواهد بود معاش زن را بفرانخور دارائی و شئون خود تا ازدواج مجدد زن یا فوت او تأمین نماید. زن جهیزیه و اموال خود و نیز هدایائی را که دریافت داشته و همچنین بقیه دارائی شخصی خود را همراه می برد.

ماده ۴۵ - اگر زوجه مقصر بوده باشد فقط جهیزیه و اموال خود و بقیه دارائی شخصی خود را دریافت می نماید و این حکم شامل موردی نیز خواهد بود که انحلال نکاح به علمت تقصیر طرفین بعمل آمده باشد و یا آنکه هیچکدام از طرفین مقصر شناخته نشده باشند.

در صورت تقصیر زن شوهر می تواند از استفاده از نام خانوادگی خود بوسیله زوجه ممانعت کند در اینصورت زوجه نام خانوادگی پدر خود را اختیار خواهد نمود.

ماده ۴۶ - اگر ازدواج طبق بندهای ۲ و ۳ و ۷ ماده (۴۳) بواسطه بیماری زوجه منحل گردد که بعد از عقد ازدواج بدون تقصیر او عارض شده و یا قبل از ازدواج وجود داشته ولی در موقع عقد ازدواج از شوهر خود پنهان نداشته باشد زن دارای حقوق مذکوره در ماده (۴۴) خواهد بود. اگر بیماری یا عدم توافق جنسی بعد



از ازدواج بواسطه قصیر خود عارض شده و یا ناتوانی جنسی قبل از خود را در حین عقد ازدواج از شوهر پنهان نموده باشد طبق بند اول ماده (۴۵) رفتار خواهد شد.  
 اگر ازدواج طبق بندهای ۲ و ۳ ماده (۴۳) بسبب بیماری زوج منحل شده که بدون قصیر او در زمان زوجیت عارض شده و یا در صورتی که قبل از ازدواج وجود داشته ولی در حین عقد ازدواج از زن خود پنهان نموده است زن موظف است در صورت لزوم حتی المقدور از شوهر سابق خود مواظبت نماید.

ماده ۴۷ - پس از انحلال ازدواج نیز ولایت پدر نسبت به اولاد صغیر ادامه دارد و باید نگاهداری از شخص و دارائی آنها نموده و بسمت نمایندگی آنها عمل و اقدام کند. اما اگر در انحلال عقد ازدواج زوج به بی قصیر بوده و اولاد صغیر (چه ذکور و چه اناث) بخرج پدر در حضانت مادر باقی مانده و از طرف او پرستاری می شوند ولی اگر زن مجدداً ازدواج کند یا مبتلا باختلال مشاعر شود و یا اینکه از نگاهداری اطفال خودداری کند این حق باز او سلب می شود.  
 ماده ۴۸ - هرکدام از والدین که اولاد در نزد وی نباشند حق دارد با آنها ملاقات و رفت و آمد نماید. خلیفه گری می تواند در این خصوص نحوه ملاقات را معین نماید.

### در ارث

ماده ۶۲ - اشخاص ذیل وراث متوفی یا غایب مفقودالارث محسوب می شوند مشروط بر اینکه در حین فوت حقیقی یا فرضی مورث در قید حیات باشند:  
 اولاً - اقارب نسبی ذکور و اناث.  
 ثانیاً - فرزندان خوانده و اولاد فرزندان خوانده.  
 ثالثاً - زوجین از یکدیگر در صورتیکه ازدواج بین آنان قانونی بوده و منحل نشده باشد.

ولد نامشروع فقط نسبت به پدر خود و اقارب او دارای حق وراثت می باشد و بالعکس ولی از پدر و اقارب او ارث نمی برد و آنها نیز متقابلاً نسبت به او حق وراثت ندارند.

ماده ۶۳ - اشخاص زیر از حق ارث بهره مند می باشند:  
 الف - حمل بشرطی که زنده متولد شود.  
 ب - کسانی که دارای نقص جسمانی و عقلانی هستند.  
 ج - ولد نامشروع اگر مورث مادر او و یا از اقارب مادر باشد.

ماده ۶۴ - وراث متوفی بترتیب طبقات ارث می برند بنحویکه وراث طبقه بعد وقتی ارث می برند که از وراث طبقه قبل کسی نباشد و یا تماماً از ارث محروم شده و یا از قبول آن امتناع نموده باشند.  
 طبقات وراث بترتیب ذیل است:

الف - در طبقه اول وراث خط نزولی متوفی ارث می برند (اولاد و اولاد اولاد تا هر درجه که پائین برود) مگر بین اولاد اناث و ذکور بتساوی تقسیم می شود. تقسیم ارث با رعایت ترتیب عزوت می گیرد باین معنی که حصه اولاد فوت شده با اولاد او می رسد و اگر از آنها نیز یکی یا چند نفر مرده باشد حصه متعلق بآنها با اولاد آنها می رسد. بهمین نحو رفتار خواهد شد اگر یکی از اولاد از ارث محروم شد یا از قبول آن خودداری بنماید.

حصه اولادیکه مرده یا از ارث محروم شده و یا از قبول آن خودداری کرده باشد در صورتیکه خود دارای اولاد نباشد بسهم الارث برادران و خواهران او اضافه خواهد شد. فرزندان خوانده از حیث وراثت در حکم اولاد است.

تبصره - ابویں متوفی از وراثت طبقه دوم بشمار می رود مهذا در صورت احتیاج حق خواهند داشت تقاضا نمایند که از ترکه مخصوص وراثت طبقه اول بفتح آنها (یعنی ابویں مورث) مقداری متناسب با کمیت ترکه و احتیاجات طبقاتی ایشان بعنوان مستمری تأمین و باقسط ماهیانه بآنها پرداخته شود

ب - وراثت طبقه دوم ابویں و برادران و خواهران متوفی و اولاد برادران و خواهران او می باشند تا هر درجه که پائین برود. اگر پدر و مادر متوفی در قید حیات باشند منحصراً و متساویاً وارث ترکه خواهند بود. اگر یکی از آنها فوت نموده باشد سهم او با اولاد او تا هر درجه پائین برود تعلق می گیرد و اگر از او اولادی نباشد حصه او نیز پسر یا مادر مورث که در قید حیات است می رسد. اگر هیچکدام از والدین متوفی در قید حیات نباشند حصه هر یکی از آنها با اولاد وی تا هر درجه که پائین برود می رسد یعنی به خواهران و برادران متوفی و اولاد و اولاد اولاد آنها. تقسیم ترکه مطابق اصولی که برای طبقه اول مقرر است صورت می گیرد خواهران و برادران ابویں متوفی هم از حصه مادر و هم از حصه پدر ارث می برند ولی خواهر ابی یا امی فقط از حصه پدر یا مادری ارث می برند که بواسطه وی با متوفی رابطه نسبی دارند.

ج - در طبقه سوم والدین پدر و مادر متوفی و اعمام و اخوال و خالات و اولاد و اولاد اولاد آنها ارث می برند. اگر ابویں پدر و مادر مورث در قید حیات باشند تماماً و بطور متساوی ارث می برند و اگر یکی از ابویں پدر مرده باشد حصه او با اولاد و اولاد اولاد وی در صورتیکه اولاد نداشته باشد بهرکدام از زوجین که در قید حیات است می رسد. نسبت بابویں مادر نیز به همین ترتیب رفتار خواهد شد. اگر از ابویں پدر و اولاد آنها کسی باقی نباشد ماترک تماماً بخط امی تعلق می گیرد و بالعکس. اگر از اجداد متوفی کسی نباشد حصه هرکدام از آنها با اولاد و اولاد اولاد آنها تعلق می گیرد و ترکه طبق اصولی که نسبت به طبقات اول و دوم مقرر است بین آنها تقسیم می شود.

د - وراثت طبقات چهارم و پنجم و غیره عبارتند از اسلاف و اجداد متوفی و اولاد آنها تا هر چه که پائین برود اگر از وراثت سه طبقه قبل نباشند، از طبقه چهارم بسمت تقسیم ترکه بترتیب آنان صورت نمی گیرد و بنا بر این حصه وراثت فوت شده با اولاد آنها نمی رسد بلکه تمام ترکه بشخصی می رسد که زنده و از حیث درجات قرابت از دیگران بمورث نزدیکتر باشد و اگر چند نفر از اقارب از حیث درجه از دیگران بمورث نزدیکتر ولی نسبت بهم در وضع متساوی باشند تمام ترکه بطور متساوی بین آنها تقسیم می شود.

ماده ۶۵ - زوج یا زوجه در صورت بقا ازدواج قانونی تا تاریخ فوت بترتیب

ذیل ارث می برند:

الف - در صورت فوت زوج زوجه بقرار ذیل ارث می برد:

اولاً - اگر متوفی اولاد داشته باشد زوجه متساویاً با اولاد ارث می برد.

ثانیاً - در صورتیکه متوفی اولاد نداشته ولی اقارب نسبی تا درجه دوم (از

قبیل جد یا پدر یا مادر یا خواهر یا برادر) داشته باشد زوجه از ترکه منقول دو ثلث و از ترکه غیر منقول با استثناء اموال غیر منقول اجدادی یک هفتم ارث می برد.

ثالثاً - اگر زوج اولاد نداشته باشد و فقط اقارب دیگر متوفی از درجه دوم

به بعد موجود باشند زوجه نصف ماترک را بعنوان مالکیت ارث می برد.

رابعاً - اگر جز زوجه وارث دیگری نباشد تمام ترکه را بعنوان مالکیت

بارث می برد.

- ب - در صورت فوت زوجه زوج به ترتیب ذیل ارث می برد:
- اولاً - اگر اولاد مشترک وجود داشته باشد زوج تمام ترکه زوج را بعنوان نمایندگی اولاد و با حفظ حق مالکیت آنها در تصرف می گیرد اگر غیر از اولاد مشترک زوجه اولادی نیز از ازدواج قبلی داشته باشد آنها نیز مانند اولاد مشترک و با سهام متساوی ارث می برند و سهم الارث آنها تابع حکم فوق نخواهد بود.
- ثانیاً - در صورتیکه زوجه اولاد نداشته باشد شوهر وارث منحصر خواهد بود.
- ماده ۶۶ - اگر متوفی راجع بترکه خود وصیت نکرده و وارث قانونی باقی نگذاشته باشد خلیفه گری آخرین وارث محسوب و ترکه متوفی را برای مقاصد عام المنفعه و خیریه بکار خواهد برد.
- ماده ۶۷ - وارث ممکن است در آن واحد بعنوانین مختلف ارث ببرد مثلاً در صورتی که زوجه قرابت نسبی هم با مورث داشته باشد.
- ماده ۶۸ - قبل از تقسیم ترکه باید مخارج کفن و دفن متوفی و قروض او آنچه برطبق وصیت مقرر گردیده تأدیه شود.
- ماده ۶۹ - هرگاه متوفی در حین حیات یکی از اولاد خود سهمی بابت مخارج عروسی و یا مبلغی برای تجارت و یا برای این قبیل مقاصد فوق العاده پرداخته باشد مبلغی که بدین ترتیب پرداخته شده از سهم الارث او موضوع شده و به سهام کلیه اولاد اضافه می شود.
- ماده ۷۰ - قبل از تقسیم ترکه متوفی برای اولاد ذکور مجرد مبلغ متناسبی برای خرج عروسی و برای اولاد اناث غیرمتاهل مبلغی معادل جهیزیه تخصیص داده می شود.
- ماده ۷۱ - وراثت در حدود سهم الارث خود در مقابل قروض و تمهیدات مربوط به ماترک متوفی مسئول می باشند معهداً وراثت می تواند با امتناع از قبول ماترک این مسئولیت را از خود سلب نماید.
- امتناع از قبول ماترک باید رسماً از طرف وراثت بمقامات صلاحیتدار ظرف دو ماه بعد از اطلاع از وراثت اعلام گردد. اگر وراثت تحت قیمومت باشد قیوم مکلف است پس از اطلاع از ارث بلافاصله بمقام خلیفه گری رجوع و برای رد یا قبول ماترک موافقت آنرا جلب نماید.
- ماده ۷۲ - در مورد وراثت غائب مفقودالارث باید مقررات مواد (۸۷۲) الی (۸۷۹) قانون مدنی ایران رعایت شود. اگر خود مورث مفقودالارث باشد، مقررات مواد (۱۰۱۶) الی (۱۰۱۸ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۷) قانون مدنی لازم الرعایه خواهد بود.
- ماده ۷۳ - برای تشخیص اینکه از دو یا چند اقارب فوت شده که تاریخ فوت آنها مجهول است و یا تاریخ فوت بعضی از آنها معلوم است کدام وارث و کدام مورث می باشند باید طبق مواد (۸۷۳ و ۸۷۴) قانون مدنی ایران رفتار شود.
- ماده ۷۴ - طبق مواد (۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۵) قانون مدنی ایران شخصیکه در قتل عمدی مورث شرکت داشته است بعنوان وارث غیرصالح از ارث محروم و سهم الارث او بپورته قانونی وارث محروم تعلق می گیرد.

### قواعد مسیحی ارتدکس (روسی)

- ۱ - هرکس دارای مذهب ارتدکس (روسی) باشد ولو از کشورهای مختلف می تواند با زن ارتدکس روسی ازدواج نماید.
- ۲ - ازدواج مردهای جوانی که سن آنها کمتر از ۱۸ سال باشد و همچنین ازدواج زنهای جوانی که سن آنها کمتر از ۱۶ سال باشد ممنوع می باشد و اما در مورد اهالی اصلی ایالات ماوراء قفقاز اگر چنانچه سن داماد ۱۵ سال باشد و سن

عروس هم ۱۳ سال باشد ازدواج آنها جایز می باشد.

- ۳- ازدواج شخصی که سن او بیشتر از هشتاد باشد ممنوع می باشد.
- ۴- ازدواج اشخاص مجنون و یا دیوانه ممنوع می باشد.
- ۵- ازدواجی که بدون اجازه والدین و یا قیم باشد ممنوع است.
- ۶- ازدواج اشخاصی که در خدمت نظام وظیفه باشند و یا ازدواج اشخاصی که کارمند دولت باشند بدون اجازه رؤسا آنها که بطور کتبی تصدیق شده باشد جایز نمی باشد.
- ۷- ازدواج بدون ابراز اراده مستقل و موافقت کامل اشخاصی که ازدواج می نمایند قانوناً نمی تواند منعقد گردد بنابراین والدین حق ندارند اولاد خود را و همچنین قیم ها حق ندارند اشخاصی را که تحت قیمومت آنها قرار دارند بدون موافقت خود آنها مجبور کنند تا اینکه با همدیگر ازدواج نمایند.
- ۸- تا هنگامی که ازدواج سابق طبق قانون منحل نگردد ازدواج جدید ممنوع می باشد.
- ۹- ازدواج در مرتبه چهارم بکلی ممنوع می باشد.
- ۱۰- ازدواج مابین اشخاصی که با همدیگر قرابت خویشی و نسبت داشته باشد تا آن حدی از نسبت که قانون کلیسا آنها اجازه ندهد ممنوع می باشد.  
طبق این تصدیق نامه کلیه شواهدی که در این مراسم ازدواج حضور دارند تصدیق می نمایند که مابین این دو شخصی که با هم ازدواج می نمایند هیچ نوع نسبت و قوم و خویشی وجود ندارد و کسی آنها را مجبور به ازدواج نمی نماید و هیچ نوع موانع دیگر هم برای انعقاد قانونی این ازدواج موجود نمی باشد سپس اشخاصی که ازدواج می نمایند ورقه چاپی را که مطابق شکل مقرر می باشد در کتاب مخصوصی امضاء می کنند و اگر آنها سواد نداشته باشند اشخاصی که مورد اعتماد آنها باشند سند را امضاء می کنند.
- ۱۱- طبق قوانین جنائی و مسئولیت در مقابل آن هیچکس حق ندارد که کشیشی را مجبور سازد که برخلاف مقررات کلیسایی یا تحریم کلیسایی و یا دولتی مراسم ازدواج را اجباراً انجام نماید.
- ۱۲- مراسم یک ازدواج قانونی مابین اشخاص در کلیسا و در حضور خود ازدواج کنندگان و همچنین در حضور دو یا سه شاهد و در روز و تاریخ که قبلاً مقرر می شود منعقد می گردد.
- ۱۳- ازدواج کسانی که با همدیگر هم خون باشند یا هنوز ازدواج اولیه آنها فسخ نشده باشد یا ازدواج اجباری و دیوانه و فاقد سن قانونی و زنان تارک دنیا و یا غیرمسیحی و کسانی که با همدیگر هم خون بوده و همچنین اشخاصی که ازدواج اولیه آنها فسخ نشده و یا اجازه ازدواج ثانوی از طرف کلیسا به آنها داده نشده قانونی و حقیقی شمرده نمی شود.
- ۱۴- در صورت وفات یکی از زوجین شخصی که زنده مانده در صورت عدم وجود موانع قانونی می تواند عقد یک ازدواج جدیدی را منعقد سازد.
- ۱۵- در موجبات انحلال نکاح - ازدواج اشخاص فقط توسط محاکم رسمی در محضر روحانی و در نتیجه درخواست یکی از زوجین فسخ می گردد.  
موجبات انحلال عبارت است از:  
۱- در صورتی که خیانت (زناکاری) از طرف یکی از زوجین ثابت شود و یا اینکه او برای معاشرت عادی زناشویی قابلیت نداشته باشد.  
۲- در صورتیکه یکی از زوجین بمجازات مهم و یا تبعید طولانی و یا بمحرومیت از کلیه حقوق مالی و مدنی محکوم گردد.

۱۶- در صورتیکه یکی از زوجین از عهده وظایف زناشویی برنماید فقط پس از مدت سه سال که پس از انعقاد آن بگذرد می‌توان درخواستی درباره فسخ عقد نکاح تسلیم نمود.

۱۷- اگر علت از عهده برنیا آمدن از وظایف زناشویی طبیعی نباشد و یا اینکه پس از عقد ازدواج ظاهر گردد اساس این درخواست نمی‌تواند طبق آنچه در ماده (۴۸) ذکر شده است باشد.

۱۸- هنگامیکه یکی از زوجین از محل اقامت خود مسافرت نماید و مدت پنج سال در غیبت باشد و محل اقامت او نیز معلوم نباشد آنگاه یکی از زوجین که در محل خود باقی بماند می‌تواند از اسقف محل خود اجازه فسخ نکاح خود را و تقاضای انعقاد ازدواج جدیدی را بنماید.

۱۹- ازدواجیکه توسط کشیش‌های کاتولیک مابین اشخاصی که دارای مذهب ارتدکس باشند یا اشخاصی که مذهب رومان کاتولیک داشته باشند منعقد گردند تا هنگامی که توسط کشیش مذهب ارتدکس نیز منعقد نگردد دارای اعتبار نخواهد بود.

۲۰- زن و شوهر موظف می‌باشند که با همدیگر بزندگی زناشویی خود ادامه دهند از این جهت کلیه اقداماتی که منجر به جدائی غیرمجاز زن و شوهر شود ممنوع می‌باشد چه در موقعی که شوهرش مهاجرت کند و یا استخدام شود و یا در موقعی که شوهرش محل اقامت خود را عوض نماید زوجه او باید از شوهر خود پیروی نموده و بدنیال او بمحل او برود.

۲۱- هر شوهری موظف است که زوجه خود را مانند تن خود دوست داشته باشد و با او از روی موافقت و با کمال احترام رفتار نماید پیوسته از او دفاع کند و از عیوب و نواقص او گذشت نماید و اگر زوجه اش مریض شود و ناتوان گردد او را کمک و مساعدت کند و همچنین شوهر باید بقدر امکان و استطاعت خود وسایل معاش و نگهداری زنش را فراهم سازد.

۲۲- زن موظف می‌باشد که از شوهر خود پیروی نماید زیرا که شوهرش رئیس خانواده می‌باشد یعنی باید او را دوست داشته باشد و احترام نماید و بطور کامل مطیع و فرمانبردار شوهرش بوده و بعنوان کدبانوی منزلش نیز هرنوع علاقه و مهربانی را نسبت با او ابراز دارد.

۲۳- در نتیجه ازدواج مالکیت اشتراکی زوجین هرگز برقرار نمی‌گردد و هر یکی از آنها می‌تواند بطور جداگانه دارائی خود را داشته باشد و همچنین جدیداً نیز دارائی جداگانه خود را تهیه نماید.

۲۴- جهاز زن و همچنین ملکی که او در دوره زناشویی خود بطور قانونی تهیه کند و آن ملک باسم او باشد چه باینکه آنرا بعنوان هدیه دریافت نماید و یا بارت ببرد و یا اینکه بخرد قانوناً دارائی جداگانه خود او شناخته می‌شود.

۲۵- هر یک از زوجین اجازه دارند ملک خود را مستقیماً از طرف خود و باسم خود و بطور جداگانه از همدیگر بفروش برسانند یا به گرو گذارند و یا اینکه بیک طریقه دیگر درباره آن تصمیم گرفته اجرا نمایند و برای این کار آنها احتیاجی ندارند که از همدیگر اجازه کتبی و یا اینکه وکالت نامه درخواست نمایند.

۲۶- ترتیب و مقررات وراثت در نزد خویشاوندان طبق قانون ارث بطور کلی توسط خطوط تعیین می‌گردد نزدیکترین حق وراثت را خط مستقیم نزولی (اولاد... اولاد) دارا می‌باشد در صورت نبودن خط مستقیم نزولی (اولاد... اولاد) ارث توجه خطوط فرعی می‌شود و یا در موارد مخصوص ببه والدین و به خویشاوندان ارشد شخص متوفی واگذار می‌شود.

۲۷- اگر هنگام باز کردن وصیت نامه شخصی که از نظر درجه

خویشاوندی مساوی دیگران و یا از دیگران نزدیکتر باشد فوت نماید آنگاه مقام و درجه نزدیکی باولاد او می‌رسد و اگر اولاد هم فوت کنند حق وراثت به نوه‌ها و همچنین سایر نفرتیکه طبق درجات ترتیبی خط نزولی می‌باشند می‌رسد.

۲۸- نزدیکترین حق وراثت پس از والدین متعلق باولاد قانونی و ذکور آنهاست پس از مرگ آنها طبق قانون مقام آنها به نوه‌ها می‌رسد و بهمان طریق پس از این نوه‌ها اولاد آنها و غیره...

۲۹- طبق آنچه که در وصیت دستور داده شده پس از تقسیم دادن قسمتها بزوجه که زنده باقی مانده باشد و همچنین به دخترها، اولاد ذکور بطور تساوی ارث خود را مابین خود تقسیم و دریافت می‌کنند نوه‌ها و اولاد آنها طبق حق ارث برحسب نسب ارث خود را تقسیم می‌کنند.

۳۰- اگر پس از فوت مالک اموال وارثی در خط مستقیم نزولی باقی نمانده باشد آنگاه حق وراثت شامل خطوط فرعی می‌شود.

۳۱- در خطوط فرعی وراثت خواهرهای برادران اصلی در نزد آنها و همچنین در نزد اولاد ذکور و اناث آنها حق وراثت ندارد.

۳۲- از این جهت در خطوط فرعی نزدیکترین حق وراثت برادران و اولاد آنها (مطابق خط نزولی مستقیم) دارند در صورت نبودن برادران حق وراثت بخوهرانی که شوهر نکرده‌اند و همچنین به خواهران شوهردار و اولاد آنها (مطابق خط مستقیم نزولی) می‌رسد، در صورت نبودن خواهران عموها و عمه‌ها و خاله‌ها و اولاد آنها بهمان طریق (مطابق خط نزولی مستقیم) حق وراثت را دارند و غیره...

۳۳- والدین نسبت باموالی که اولاد آنها بدست آورند حق وراثت ندارند و اما اگر اولاد فاقد اطفال باشند و فوت نمایند آنگاه ملک آنها به پدر و مادر آنها با همدیگر داده می‌شود. (اگر چنانچه آنها زنده باقی مانده باشند) تا اینکه مادام‌العمر در تصرف آنها باشد و اما والدین در حین تصرف این ملک حق ندارند آنها بفروشدند و یا برهن‌گذارند و یا اینکه بیک طریقه دیگری آنها را از میان بردارند.

۳۴- و اما هنگامی که خود اولاد اموالی را بدست نیاورده باشند بلکه از طرف والدین به پسر و یا دختر بخشیده شده باشد در صورتیکه از این پسر و یا دختر مذکور اولادی باقی نمانده باشد و در خطوط فرعی نیز وارثی در بین نباشد آنگاه این اموال بعنوان وراثت شناخته نمی‌شود؛ بلکه بعنوان بخشی که داده شده دوباره به والدین اولاد باز می‌گردد (به هریک از والدین برحسب آنچه که رسیده پس داده می‌شود).

۳۵- زوجه قانونی در نزد اولادی که زنده باشند و همچنین بدون اولاد هم

از دارائی منقول یک هفتم آنها دریافت می‌نماید، زوجه مذکور از دارائی منقول یک چهارم آنها دریافت می‌کند و اما در هر صورت زوجه مذکور هرگز مالکین را از آزادی ابراز اراده خود در وصیت‌نامه‌ها راجع به ملک که از طریق قانونی بدست آمده باشد محدود نمی‌نماید. هنگامیکه پس از شخص متوفی وصیت‌نامه باقی مانده باشد بآن زوجه که زنده ماند بترتیب یکی پس از دیگری قسمتهای مقرر از ملک مذکور که راجع به آن مالک دستوری در وصیت‌نامه ننوشته است داده می‌شود.

تبصره- زوجه که به او حق داشتن ملک اجدادی زوجه دیگر تا مادام‌العمر داده می‌شود در نتیجه این حق خود از آن قسمتی از ملک مقرره‌ایکه طبق قانون باید بیاو تعلق گیرد محروم می‌گردد اما چنانچه او بخواهد می‌تواند از این حق مادام‌العمری درباره ملک اجدادی صرف‌نظر نماید.

## قواعد و عادات ارامنه کاتولیک تهران در ازدواج و ارث

### ۱- ازدواج

ماده ۱-۱- تعریف ازدواج - اتحاد مرد و زن با کمال آزادی و موافقت یکدیگر. این پیوستگی در هنگام ازدواج از هر جهت چه در اموال اعم از منقول و غیرمنقول و چه در کار با هم شرکت دارند برای زن و شوهر بدست خواهد آمد.

۲- مقصود از امر ازدواج تولد و تربیت اخلاقی فرزندان است.

۳- ازدواج بوسیله یک مرد و یک زن صورت می‌گیرد و فقط مرد با یک زن و زن با یک مرد می‌تواند این زناشویی را انجام دهد.

ماده ۲-۱- در مذهب مسیحی بنده ازدواج ناگسستی می‌باشد و رهائی نیست. گسستن شوهر و زن فقط با فوت یکدیگر خواهد شد.

۲- طلاق در مذهب کاتولیک اگر عقد ازدواج آنها در کلیسای کاتولیک بسته شود رهائی غیرممکن بلکه طلاق ندارد.

۳- در صورت عدم توافق اخلاقی بین شوهر و زن که زندگی آنها غیرممکن و غیرقابل تحمل می‌باشد با مقامات روحانی بین شوهر و زن حکم جدائی داده می‌شود مشروط بر اینکه شوهر زن دیگر نگیرد و زن هم شوهر دیگر نکند ولی با موافقت طرفین می‌توانند زندگی سابق خود را تجدید نمایند مشروط بر اینکه خلیفه گری را با اطلاع سازند.

۴- ازدواج بین اعضاء نزدیکترین خویشاوندی داده نمی‌شود مانند بین برادران و دختران آنها و عمو و دختر خواهر یا برادر و عمه و پسرعمو و اولاد آنها. ازدواج آنها بی قانونی بشمار می‌رود تا درجه ششم خویشاوندی.

۵- ازدواجی که از روی فشار و بی میلی باشد و مرد یا زن از عقل محروم باشند بی قانونی شمرده می‌شود.

### ۲- دارائی

ماده ۱- دارائی بر سه گونه است: منقول و غیرمنقول، دارائی شخصی و دارائی مشترک.

ماده ۲-۱- دارائی که پسر یا دختر قبل از ازدواج همراه خود آورده‌اند متعلق بشخص خود می‌باشد.

۲- دارائی که شوهر یا زن هنگام ازدواج با اسم ارث یا بخشش بدست می‌آورند جزء مال شخصی بشمار می‌رود.

۳- قروضی که قبل از ازدواج هریک از شوهر و زن داشته باشند اختصاص بخود آنها دارد.

۴- دارائی که شوهر و زن در زمان مزاجت بوسیله کار و زحمت بدست می‌آورند جزء اموال مشترک بین آنها خواهد بود.

۵- درآمد دارائی هر نوع باشد بطور تساوی بین شوهر و زن می‌باشد.

### ۳- فرزندان

ماده ۱-۱- بچه و هر فرزندی خواه پسر و یا دختر که در زمان ازدواج متولد شود حلال زاده و وارث قانونی شمرده می‌شود.

۲- فرزندی که قبل از ازدواج از مادر حامله شود او هم حلال زاده بشمار می‌رود و جزء وارث قانونی بشمار می‌رود مانند فرزندی که در دوره ازدواج متولد

ماده ۲-۱ - شخصی که مایل است فرزندی را بعنوان ولدخوانده بپذیرد باید بالغ باشد و بزرگتر از ولدخوانده هم باشد.

۲- اگر شخصی بخواهد ولدخوانده قبول کند و دارای زن هم باشد می تواند با موافقت زن خود ولدخوانده را بپذیرد.

۳- در صورتیکه ولدخوانده دختر باشد شخصی که او را گرفته نه خود بعد از فوت عیالش نه پسرش بآن دختر نمی تواند ازدواج کند و نیز اگر ولدخوانده پسر باشد نه عیال بعد از فوت شوهرش نه دخترش بآن پسر نمی تواند ازدواج کند.

#### ۴- تقسیم ارث بین ورثه

ماده ۱-۱ - هر شخصی در ثلث مال خود همه گونه دخالت را دارد که بشخص یا مؤسسه وصیت تملیکی نماید. دو ثلث دیگر مال حق قانونی وارث می باشد.

۲- با بودن وصیت نامه قانونی بر طبق وصیت نامه وارثین باید رفتار نمایند.

۳- تقسیم ارث پس از پرداخت مخارج کفن و دفن و کلیه قروض متوفی بین ورثه تقسیم می شود.

ماده ۲-۱ - بازماندگان متوفی عبارتند از یک عیال دائمی و پسر آن و دختران حتی اگر یک پسر و یا یک دختر باشد ترکه متوفی بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود.

۲- در صورتیکه متوفی پسر یا دختر دارد که بعد از ازدواج فوت نمودند پسران و دختران آنها بعنوان نمایندگی سهم الارث که متعلق به پدر و یا مادر خود باشد می برند.

۳- پسران یا دختران بالغ حق دارند سهم الارث خود را مطالبه و دریافت کنند ولی اگر صغیر باشند در جمله ای که نزدیکترین خویشان آن صغیر یا مادر او باشد سرپرست صغیر با موافقت ریاست روحانی که آن سرپرست را انتخاب نماید تعیین می شود.

۴- در صورت نبودن اولاد که بازماندگان متوفی عبارت باشند از یک

عیال دائمی و پدر و مادر و برادران و خواهران ترکه متوفی بین آنها بدین شرح تقسیم می شود: ثلث اول متعلق به عیال، ثلث دوم متعلق به پدر و مادر و ثلث سوم متعلق به برادران و خواهران خواهد بود.

۵- در صورتیکه بازماندگان متوفی فقط پدر و مادر و برادر و خواهر باشند ترکه متوفی بین آنها بطور مساوی تقسیم می شود.

۶- در صورت نبودن پدر و مادر متوفی یک ثلث متعلق به عیال و دو ثلث به برادران و خواهران بطور مساوی می باشد.

۷- در صورت نبودن برادران و خواهران نصف ترکه متعلق به عیال متوفی و نصف به نزدیکترین خویشان متوفی مانند عمه، دایی، عمه، خاله و غیره بطور مساوی بین آنها می باشد.

۸- در صورت نبودن خویشان کلیه ماترک متوفی متعلق به عیال متوفی می باشد.

۹- هرگاه متوفی عیال و خویشاوندان و پدر و مادر و برادران و خواهران نداشته باشد کلیه ماترک متوفی متعلق به کلیسا یا هیئت خیریه می باشد که با نظر رئیس خلیفه گری بمصرف برسد.

ماده ۳-۱ - بعد از فوت مادر و پدر (شوهر) با کمال حق و بدون واسطه سرپرست فرزندان صغیر می باشد.



۲- چنانچه مادر فوت نماید و دارای شوهر و فرزندان باشد ماترک از منقول و غیرمنقول تحت نظارت شوهر می باشد.

۳- ترکه شخصی مادر متوفیه بفرزندان او می رسد.

۴- فرزندان بالغ حق دارند سهم دارائی شخص مادر متوفیه خود را بطلبند.

۵- در صورتیکه بین فرزندان زن متوفیه اولاد صغیر باشد پدر آنها که شوهر متوفیه باشد تا فرزند صغیر خود بحد بلوغ برسد حق انتفاع از درآمد اموال شخصی زن متوفیه خود را دارد.

۶- در صورت نبودن اولاد نصف دارائی شخص زن متوفیه متعلق بشوهر می باشد و نصف دیگر به پدر و مادر و برادران و خواهران بنزدیکترین خویشان می رسد.

#### ۵- وصیت نامه

ماده ۱-۱- هر شخص حق دارد سهم نوع خود بخشش نماید چه در زمان حیات خود چه برای بعد از وفات خود در صورت اول نامیده می شود هبه و در صورت دوم نامیده می شود هبه ارثیه این وصیت نامه را حق طبیعی نامند.

۲- وصیت نامه بدون تعیین مثلاً وصیت کند دارائی من متعلق به تمام ورثه من بوده باشد. وصیت نامه تعیینی مثلاً وصیت کند که فلان مقدار متعلق ... فلان ...

۳- وصیت کننده حق دارد یک سوم دارائی خود را به شخص یا اشخاص خارج از ورثه خود بدهد مثلاً بمؤسسات خیریه یا کلیساها بدهد ولی هرگاه از یک سوم دارائی زیادتر وصیت کند وراثت حق اعتراض زیادی را دارند.

۴- دو نفر اگر چه زن و شوهر باشند نمی توانند بموجب یک وصیت نامه وصیت نمایند و باید هر یک در وصیت نامه جداگانه باشد.

#### ملاحظات

۱- پدر قبیل از فوت خود حق دارد بوسیله وصیت نامه یا بوسیله مقام روحانی و بوسیله صاحب دفتر اسناد رسمی یک سرپرست در جلسه که از خانواده او هم باشند برای صغیر خود معین نماید و در غیر اینصورت در جلسه که نزدیکترین خویشان او باشند با موافقت ریاست روحانی جهت فرزند صغیر خود سرپرست معرفی نماید.

۲- کلیسای کاتولیک ازدواج مسیحیان را که فقط نزد مقامات رسمی مملکت یا نزد صاحب دفتر ازدواج و ثبت اسناد انجام شده قانونی نمی داند و در این صورت فرزندان که بوجود آمده باشند وراثت شناخته نمی شوند و ارث نمی برند مگر اینکه بعداً ازدواج مذهبی بین پدر و مادر فرزندان تشکیل شود و پدر و مادر که قانوناً بفرزند شیری تعلق می گیرد با او هم تعلق خواهد گرفت.

#### قواعد جمعیت های کاتولیک تهران

ماده ۳۹- در امور ارثیه بین مرد و زن هیچ فرقی نیست.

ماده ۴۰- وصیت نامه ممکن است بوسیله سند رسمی به شکل علنی یا محرمانه و یا دست نویسی با رعایت مقررات قانونی صورت گیرد.

ماده ۴۱- نزدیکترین وراث اولاد و اولاد اولاد می باشد. اولاد رأساً و مستقلاً ارث می برند و اولاد اولاد که مورث آنها قبلاً فوت کرده است به جانشینی او آمده و سهم فرزند متوفی بین آنان تقسیم می شود.

ماده ۴۲- وراثت متوفائی که دارای اولاد نباشد پدر و مادر او می باشند که هرکدام رأساً ارث می برند.

اولاد پدر یا مادری که در گذشته اند بجای پدر و مادر آمده و سهم الارث او را بین خود تقسیم می کنند. در صورت نبودن وارث در یک طبقه وراث طبقه بعدی ارث می برند.

ماده ۴۳ - وراث متوفائیکه دارای اولاد و پدر و مادر نمی باشند اجداد می باشند که در هر درجه رأساً ارث می برند در صورت فوت جد پدری یا جد مادری سهم الارث جد به وراث همان کلاله می رسد در صورت فوت اجداد یک کلاله بدون گذاشتن وارث تمام ماترک بوارث کلاله دیگری می رسد.

ماده ۴۴ - زوج یا زوجه می تواند در صورتیکه زوجه یا زوج متوفی دارای اولاد یا اولاد اولاد باشد حق انتفاع نصف ملک و یا مالکیت یک چهارم ماترک را مطالبه کند. زوج یا زوجه بودن پدر یا مادر منتفی و با اختلاف آنها به یک ربع مالکیت و یا سه چهارم حق انتفاع ذیحق است. با بودن اجداد و یا اختلاف آنها بنصف مالکیت و یا نصف حق انتفاع ذیحق است و در صورت نبودن اجداد یا اختلاف آنها تمامی ماترک ذیحق است.

ماده ۴۵ - فرزندخوانده و اولاد او نسبت به کسی که او را بفرزندی قبول کرده است همان حق وراثت اولاد قانونی را دارد ولی فرزندخواندگی حق وراثت به پدرخوانده و وارث او نسبت باموال فرزندخوانده نمی دهد.

ماده ۴۶ - برای اولاد قانونی، پدر و مادر، برادر و خواهر و زوج یا زوجه قانون سهمی و یا حقوقی تعیین کرده است که نمی توان تغییر داد. اطفالیکه بعد از ازدواج از طرف زوج شناخته شده اند مانند اطفال قانونی ارث می برند.

ماده ۴۷ - کسیکه بعد از فوت خود اولاد و یا اولاد اولاد، پدر و مادر، برادر و خواهر یا زوج و زوجه از خود باقی می گذارد می تواند آنچه زیاده بر سهم محفوظ قانونی است بدیگری ببخشد، در غیر اینصورت می تواند تمام اموال خود را ببخشد.

ماده ۴۸ - سهم محفوظ قانونی بطریق زیر تعیین می شود:

الف - برای یکی از اولاد یا اولاد اولاد سه چهارم ماترک.

ب - برای پدر یا مادر نصف.

ج - برای هر یک از برادر یا خواهر یک ربع.

د - برای زوج یا زوجه کلیه حق او از ماترک بعنوان مالکیت موقعی که تنها وارث باشد ولی موقعی که همراه با وارث قانونی باشد نصف این حق در صورتیکه وارث واحد باشد.

ماده ۴۹ - زوج یا زوجه می تواند بوسیله وصیت نامه حق انتفاع تمام سهم اولاد و اولاد اولاد را بزوجه یا زوج تملیک کنند این حق انتفاع بجای حق ارث قانونی زوجه یا زوج است که همراه با اولاد مشترک ارث می برد در صورتیکه زوج یا زوجه ازدواج دیگری بکند حق انتفاع او به نصف تقلیل می یابد.

ماده ۵۰ - اموالی که متوفی در زمان حیات خود به دیگری واگذار نکرده است جز در مورد ماده (۴۸) قانون به وارث قانونی او می رسد.

ماده ۵۱ - اموال متعلق به کشیشی که بدون وصیت نامه در گذشته است و یا اموالی که بدیگران با وصیتنامه نبخشیده باشد بکلیسا داده می شود باستثنای اموالی که مالکیت شخصی آنها محرر گردد که در اینصورت ماده (۴۴) قانون درباره آنها اعمال می شود. احوال شخص مذهبی که بدون وصیتنامه در گذشته است و یا اموالی که تملیک به غیر نکرده است به تشکیلات مذهبی داده می شود ولی سهم محفوظ قانونی باقی می ماند.

ماده ۵۲ - اشخاص زیر نمی توانند بوسیله وصیتنامه بهیچوجه ارث ببرند:

الف - شخصی که با اراده و یا برخلاف قانون موزث را بقتل رسانده و یا

باعث قتل او شده است.

ب - شخصی که با تقلب و یا به عنف مانع وصیت و یا لغو وصیتنامه گردیده است.

ج - کسی که با اراده یا بطور غیرقانونی وصیتی را از بین برده و یا خراب کرده است در موقعیتی که شخص وصیت کننده نتوانسته هیچ اقدامی بکند.

عدم لیاقت یا عدم اهلیتهای فوق در صورتی که وصیت کننده شخص محروم را ببخشد از بین می رود این عدم اهلیت فقط شامل شخص محروم از ارث می شود بطوریکه اولاد و اولاد اولاد او عیناً مانند اینکه شخص محروم از ارث در گذشته باشد از متوفی ارث می برند.

ماده ۵۳ - وصیت کننده می تواند بموجب وصیت نامه قسمتی از مال خود را بدیگری تملیک کند بدون آنکه او را وارث قرار دهد.

ماده ۵۴ - مال مورد وصیت باید در وضعیت و شرایطی که در روز افتتاح ارث است به شخص استفاده کننده از وصیت داده شود.

ماده ۵۵ - وصیتی که اجرای آن ممکن نباشد و یا وصیتی که به شخص مدیون به ماترک می باشد شده باشد ممکن است به همان نسبت تقلیل داده شود.

ماده ۵۶ - برای ارث برده وارث باید در موقع افتتاح ارث زنده باشد و اهلیت داشته باشد. حقوق وارثی که پس از افتتاح ارث فوت کند بورثه خود او می رسد.

ماده ۵۷ - طفل از موقع وجود نطفه ارث می برد مشروط بر اینکه زنده بدنيا بیاید.

ماده ۵۸ - تملیک اموال بوسیله وصیت کننده بنفع زوج معتبر است.

ماده ۵۹ - تملیک بنفع کلیسا و یا امور خیریه معتبر است در صورتی که اشخاص حقوقی که بنفع آنها تملیک شده است تعیین نشده باشد وصیت بنفع کلیسا و یا امور خیریه محل اقامت وصیت کننده تلقی می شود.

قسمتهایی از کتاب بیان فارسی

الباب الاول من الواحد الخامس

فی بیان المسجد مختص این باب آنکه اول ارضی که محل ظهور جسد منطفیسه الله در او  
ظاهر گردد مسجد الحرام بوده است ...

الباب الثاني من الواحد الخامس

فی ذکر مساجد الثمانیه من قبل العشر

مختص این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که بجهت مسجد جدیداً با اسم حروف  
حق منطفیسه الله بنا کنند که بدل باشد از برای حروف حق اول و در آنها تسبیح و تقدیس  
و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها بر قدر که توانند ارتفاع دهند صباح را که در آن  
اسراف نبوده و نیت گویا دیده میشود که بعد و اسم مستغاث در آن مساجد لترتبی  
رتفع آید محتمل که مثل کوب سما مشرق است و در اینجا حاضر شده موسسین بخدا آیات  
او و نماز گزارده ...

الباب الثالث من الواحد الخامس فی بیان عرفان السنین والشهور

مختص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده گل سنین را با مرخود و از ظهور بیان قرار داده  
عدد هر سینه را عدد کل سینی و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده  
تا آنکه کل از نقطه تحویل حل نامتی ایسیر او که بجهت فتمی میگردد در نوزده مراتب حروف واحه  
سیر نمایند و شمس اول را بهاء و آخر را علا نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و  
یومی را بهسار حکلی قرار داده که مثل ذین در این جنت با علی مایمکن در امکان مثل ذکر دنده ...  
... و شهر اول شهر نقطه است و

شهور حجی در حول او طائف و مثل او در بین شورش شمس است و سایر شهر مثل مرلیا  
همند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر و آن را  
خداوند شهر بهاء نامیده یعنی آنکه بهاء کل شهر در آن شهر است و اون را مخصوص  
گردانیده بمنطفیسه الله و هر یومی از آن را یکی از حروف واحد نسبت داده  
و یوم اول که نور روز است یوم لاله الا الله است مثل آن یوم مثل نقطه است  
در بیان که کل از آن خلق میشوند و یومی او عود نمایند و نظر آن را در نقطه بیان ذات  
حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش منظره الله قرار داده زیرا که  
او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات

... و بر نفسی که موفق شود در یوم او وسیع دست و کبش مرتبه توحید  
 کند خدا در آن سال محفوظ میماند از آنچه از سما تقدیر نازل میگردد و الله علی کلمتی  
 حفظ ...

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسما الله او باسم مخصوص او علی او و اما جمعا او فاطم او الحسن و  
 الحسین علیهم السلام لمختص این باب آنکه خداوند اذن قسم نموده عباد خود را که تسمیه کنند  
 نفوس خود را با اسمانی که مدل بر او است مثل عزیز و جبار و اشغالها و بهترین اسماء  
 اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بجا الله یا جلال الله یا جمال الله یا  
 نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسماء منته و بعد الله و ذکر الله ...

... و اگر در مجسمه نبوت و

ولایت و محبت بخوابد اسم گذارد از اسماء غمزه تجاوز نکند و جمع بین اسم محمد و علی اعظم  
 کل اسماء است ...

این امر این است که بتذکار این اسماء از سمیاتی این اسماء خارج نگشته لعل  
 نفسی با تخریب سمای اسم خود در این ظهور لایق اهمیت گردد که مدل بر من طغیانه الله  
 باشد نه بر غیر آن نه این است که بعض اسم محجب گردی زیرا که در این کور قافل  
 سید الشهداء علیه السلام بعینه باسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من ظاهر الله  
 شبه نیست که کل باین اسماء مجویب نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن  
 ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از جسم جود حق خلق شده که لایق  
 اسم حسنی بر آن خوانده شود و الا لعل آنکی است در تحت التشری که در نفسی فانی میگردد ...

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا فی  
 البلاد التي لا یمکن الاخذ لمختص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ماعلی الارض است  
 در ظل ظهور بعد باید واقع شود مثلا در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کل ماعلی الارض در  
 ظل او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمان بوده و الالیاق از برای آن  
 دین بوده و یوم ظهور رسول الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نبوده  
 چگونه یا متفرع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان با د شود که آن وقت بزاد حلال می شد آنچه  
 را که خداوند با د عطا فرموده بود از جود خود همچنین در ظهور من طغیانه الله هر نفسی بر  
 صاحبش حلال نیست الا با ایمان با د و کل از کل گرفته میشود الا آنکه داخل شوند در ظل  
 دین او و این است فضل خداوند در حق خلق مثلا اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد

بجبر و قهر داخل اسلام شده و فائز بثمره ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در حق ایشان نبوده چه الی الآن در نار مانده و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین بحق آنچه مایسب بایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آن وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند بایشان عطا فرموده از جود خود و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار دین است نه بر همه و در بلادی که باعث خون نفسی یا ضرر نفسی شود اظهار آنرا هم خداوند اذن فرموده مثل تجاری که در بلاد فرنگ تجارت میکنند که بر ایشان است که بختی وقت حساب خود را داشته باشد که ذلی از برای ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت فرماید با قدرتی که مقتدر شود بر ماعلی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگر چه خود بیغنه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از نار نجات میدهد پس نور میفرماید و الله علی کل شیء قدیر نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سما نازل شود که ماعلی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین اسلام کل داخل شده از آنچه ظاهر شده بامر رسول الله ص در سه ظهوری هم همان قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص هم رسیده با او مفر آنینه عمل کرده بودند امروز ماعلی الارض کل نمونین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از بسده آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله یضمرن یشاء بامر و الله قوی عزیز ثمره این حکم آنکه در نزد ظهور من طغیسه الله کل ربی تربیت بیان شده باشد تا احدی از مؤمنین بیان از ایمان باو خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن بالله میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من طغیسه الله بر نصرت او جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنت میگردد بل هیچ شیئی نیست تقوی خود بوده که کل دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در زمین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر او تخلف جت پناه برده بخدا از آنچه شما را از بسده امروز کند و اعتصام جنت بحمل او که هر کس ام و رزق بطاعت او در کل عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتی

من یشاء و الله ذو الفضل العظیم  
الباب السادس من الواحد الخامس

مخص این باب آنکه هر گاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بشیخ بلادی که اختیار اسلام بخورده آنچه عالم بکن له عدل است حق نقطه بوده و هست مادام که شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤمنین از مؤمنین

بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من <sup>بظنفسه</sup> الله آنچه در نزد ایشا  
 است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال محبت خدا را عطا بغير  
 اذن او کرده و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند  
 جزای آن نارا است از برای ایشان کتشیته لله است و اقرب بخداوند  
 از نقطه شیئت کی است و آنچه قبل از حق محبت خداوند برود کسی تعلق گرفته  
 حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگر چه با علم اهل آن زن

بوده و تغریظ نموده در حق محبت خداوند که بلا اذن او بدگری داده و صلی و آخذ هر دو  
 در نازند ...  
 ... و غیر الم سخن له عدل

بقدر بجهاء ما از کل گرفته میشود و از قبل مردف واحد ترویج اهل بیان میگردد از  
 اعلی گرفته تا ادنی متسی شود و بعد والی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید  
 بر نفسی را آنچه نشان و لایق او است از مویبت محبوب او و اگر زیاد آمده صرف  
 بقاع مأمور بجهاء میگردد یا آنکه کل اهل بیان سهمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد  
 در بطن امش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع  
 اگر مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این  
 باب و مژمه آن اینکه در یوم ظهور من <sup>بظنفسه</sup> الله آنچه کل ماعلی الارض شیئت دارند  
 از او است که در جای خود ولی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه از اول  
 ظهور بیان دارند از مویبت او است قبل ظهور او چه دنیا و چه دنیا ...

... و اگر آیه لیس  
 کمنشد شیئی نزد مؤمنین بیان توان حفظ نمود و متغیر گردد فیرض است بر ایشان  
 که بجهاء آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را از هر انقی  
 مانده برداشته باشد تا آنکه سنت گردد در مابین کل که کل از کل باین منج منفع گردد  
 و گمان نیرود که جانی که محبت خداوند این نوع عمل تسرماید دیگری تجادز نماید زیرا  
 که در او امر او کل فضل بوده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

الباب السابع من الوجد الخامس

مخص این باب آنکه مویبت خداوند اهل بیان عطا فرموده که اگر کل ماعلی الارض را میدادند  
 بسوی بسوی او نداشته و آن این است که بقطع نسبت از دون مؤمنین بیان و  
 وصل نسبت بمؤمنین ظاهر فرموده مایع و شیری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلاً  
 اگر گلی بریدی یکی از نصاری باشد بمنقده که بمؤمنی دهد فی الفوز ظاهر میگردد و اگر رد  
 کند مادی که درید او است حکم اول جاری میگردد و بمجرد انتقال ظاهر میگردد

اگر چه سبب فصل هم هم رسد که یک نفس در آن مؤمن برید از برای مؤمنی فرستد  
از صحنی که ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن است ظاهر میگردد اگر چه بنین محدود  
بگذرد تا آنکه آن نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شیئی  
نیکنونی هست مؤمنین میان تحصیل نموده نعل یوم ظهور حق شیئی بمحض مالک وجود خلق  
رسد که محبوب اوقاتہ الباب الثامن من الواحد الخامس

فی ان کل نفس ان یقرہ آیات البیان و عدم جواز نقصان عن عدد الواحد و من لم یقرہ  
یقول اللہ ربی و لا اشکر باللہ ربی احد اثنی عشر مرة <sup>مخلص</sup>  
این باب آنکه خلق بیان را تصور کن مثل نفوس مؤمنه بان چگونه هر نفسی در حدی  
واقف و بشانی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این بحسب هر چه میخواهی  
غوص نموده و لالی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده و لکن قرأت آن را  
از روی روح و در میان نموده هر قدر که حوادث قلند زمبگرد تلاوت نموده و کتر از  
حدود و اعدادن داده شده شرآن این است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده نعل  
برکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت بهدایت ایشان متمدی گردید  
و کل بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میدهد تجارت کند مالک آن من نظیر آن  
است که نفوس مؤمنه بقسط بیان سپرده که با تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که  
اگر بخواهد مایه را پس بخرد کسی لم و بم نکوید ...

... قسم بذات احدتس الهی جل و عز که در یوم ظهور من نظیر آنه اگر کسی یک آیه از  
اوشود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند ...  
... و اگر نتوانید تلاوت آیات نماید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع کعبه الله الله ربی  
و لا اشکر باللہ ربی احد که اگر از روی بصیرت گویند بلایب در یوم قیامت  
متمدی بهدای حق خواهی شد و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله یوفی  
الفضل من یشاء من عباده ان کان ذا فضل عظیما

(الباب الحادی العشر من الواحد الخامس)

فی صلوة المولود و المیتة یکبر خمس کبیرات فی صلوة المولود و یقرء بعد الاول تسعة  
عشر مرة انا کل باللہ مؤمنون و فی الثانی انا کل باللہ مؤمنون و بعد کبیر الثالث  
انا کل باللہ محبون و بعد الرابع انا کل باللہ محبتون و بعد الخامس انا کل باللہ راضون  
و یکبر تسعة کبیرات فی صلوة المیتة یقرء تسعة عشر بعد الاول انا کل لله عابدون و  
فی الثانی انا کل لله ساجدون و فی الثالث انا کل لله قانتون و فی الرابع انا  
کل لله ذاکرون و فی الخامس انا کل لله شاکرون و فی السادس انا کل لله صابرون



مختص این باب آنکه آنچه حکم خداوند عالم باصالت نازل فرموده مؤید است از قبل او از برای من طغیسه الله وکل بالتع و ظل ظلال احکام آیه دارد میسازند از آن جمله اذن فرموده در نزد من مولودی چه ذکر چه انشی صلواتی مرتفع گردد به پنج بیکتر تا آنکه اسم الله بر آن ذکر شود نقل اگر ماند و یوم قیامت را در ک کند از مؤمنین من طغیسه الله گردد و هم در عین صعود او بمقام خود حکم فرموده ریش بکثیر در صلوات واحدی تا آنکه مدل باشد که بدو آن از نامه بوده و رجحان الی الواو است نقل یوم قیامت با اول من آمن من طغیسه الله ایمان آورد و شئونات علیک اورا محتجب گرداند زیرا که این امر بغایت عزیز و مؤیدین صعب است ...

الباب الثانی والعشرون الواحد الخامس

فی دفن الاموات فی الاسجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهیم لمختص این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد این هم محکوم حکم میگردد و الا آنکه تلذذ میگردد یا ناتم او است باین جسد نفس این از این جسد است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حق او بنهایی خط او که آنچه سبب کرده او کرده بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر نفس خود ناظر است بر این جسد و اگر عرش این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر دون این را مشاهده کند بر او وارد میآید آنچه وارد میآید از این جهت است که امر باعظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر صیقل ستور گردد که شیئی که سبب کرده جسد ذاتی او باشد در عرش خود لایحه ننماید این است ثمره این امر که لک مین الله علی من یشاء من عباده الله هو الیهین القیوم و اذن بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی دارد و یا و از نامرغیب و در ظل نور مستقر باشد و هر کس برید آن باشد حامی که اسم الله بر او منقوش باشد اگر از مؤمنین میمان است و عاقلین بحدود آن حق است بر خداوند که او را داخل در جنات خود نماید و از فضل وجود خود آنقدر بآن کرامت فرماید که راضی شود ...

الباب الثالث والعشرون الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیه للاموات علی ما امرنی البیان

مختص این باب آنکه هیچ فضلی من الله در حق عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده ایشان را بعبادت خود و تعلیم ایشان فرموده ببیع و تمجید و توحید و تکبیر خود را و اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته شود متضمن بر اقرار بوحمدت او و عدل و این مطلق و امر از برای او است و استدر بنقطه آیه و معروف حتی او

و اظهار حجب بظواهر اسماء و امثال او و استیعاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد  
محبوب او و آنچه که قضا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند بمن نظیره  
که اگر مشیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حق او  
نازل شده و خط آن با وراثت او است که یاد اید الی من نظیره الله رسیده بر حسن  
خط و الطف حسن ...

الباب الرابع والعشرون الواحد الخامس

فی بیان ان الطهرات انواع و هی النار و الهواء ثم الماء و التراب ثم کتاب الله  
ثم النظرة و آثارها ثم ما قد ذکر الله علیه ستة و ستین مرة و ما یحفظه الشمس و ما  
یتبدل کینونته ثم کل من یدخل فی ذلك الدین فاذا اطهر و کل ما نسب الیه ثم  
ما نزل من ایدی غیر اهل ذلك الدین الی ایدی اهل الدین فان قطع النسبة عنهم  
و اثبات النسبة الیهم طهره

لمختص این باب آنکه خداوند عالم از فضل وجود خود امر طهرت مظاهر محدود فرمود  
که اگر نفسی کل ما علی الارض را فرامیبرد سبیلی بر یکی از آنها داشت و کل آثار الله  
من عند الشجره از طهرات گشته که حق واقع امر الله مظهر است نه نفس شیئی بلکه  
شیئی عرش است از برای آن امر که آن امر بان شیئی ظاهر میگردد کسی که کلام  
او موجد طهرات است بین که در حق عناصر جوهریه که مثل علی الله هست چه بگوید  
اگر بجهت خود هم حکم میکند سخنی بر ایشان وارد نیاید ولی خود از شدت  
احتیاط از بسکه آب استعمال میکند رکت میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مظهر  
است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل او من مثل نفسی است که قتل نماید  
را متحمل میشود ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حد این خلق حیوان اگر  
چه اسم جوایت هم لایق نیست با ایشان زیرا که حیوان ضرر نفسی نمیرساند ...

... مظاهری که مظهر است اول ایمان بیان است که مبتدل میفرماید جدا و را  
بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تعلق آید از آن واقع شد  
شیئی که عینیت در او نباشد ظاهر میگردد ثالث اسم الله هست که مشیت و شش  
مرتبه که الله اظهر بر شیئی خوانده شود ظاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان  
و وصل آن بابل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او کل آثار او ششم  
عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم مابعد کینونته که کل اینها در وقتی است  
که عینیت در آن نباشد و دمی که از من میآید بواسطه خلال با سوک اذن دل  
شده و عفوشده ولی در سر حال خداوند دست میدارد مظهرین را در هیچ شأن  
در بیان احب تر خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و یابی حیوان

که در بارش راه رود و داخل در جره گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در بیان دوست نیندارد که شاهد شود بر نفسی و در روح و ریحان را و دوست باید که کل بافتنهای طهارت صغوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کرده نداشته باشد چگونه دیگری و باسی نیست بر نفس مصلی اگر شرجی آن نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ میاورند و دستهای عاج و استخوان و امثال آنها کل اینها از برای این است که مردم در سه رحمت خدا باشند لعل بوم ظهور حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شری احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند ولی بین فتوی بر محقق دین پرداختنند چنانچه هر کس در کور قرآن قبل بود این معنی را مشاهده نمود کل آنهایی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دین را رعایت نمودند و همچنین در کور بسیار هر کس بوده بجهت کمال این مطلب را مشاهده نمود که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل دین باون ثابت میگردد اگر نوشته بود نفس حیوانی بود بلا مودی و حال آنکه خلا بر حق نوشته باین چیز یا خود را از حق محبت نداشته و مغرور باین تقدسات نوشته که عند الله بیاهنثورا میگردد ...

الباب الخامس والعشرون الواحد الخامس

فی ان ماء الذی اتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب  
 مختص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود و آنچه دلالت بر او میکند از شمس مجلیه در مرایا از شمس جود او بزرگوار او کل را خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و میدارد که تطیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام یسر نه در مقام عسر و عمره آن اینکه کسی در حق آن نسیه اعظم و اولای او دون ظهور طهارت نکند که کل مطهرات از بجز وجود همین نطفه اولیه ظاهر میگردد در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان ...

الباب السادس والعشرون الواحد الخامس

فی ان الله لم یکن له عدل مادامت الشمس مشرقه یحضر من یدی الله وان صین ما یغرب اذن من الله لکل نفس ان یمکله الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا لایکل علیها یعنی ان یرد الیه عدد الواحد لافوق ذلک ان یتکلم و الا لایکلف بهذا وان کان من احد یخرج من یدی من ضمه لم یکن له عدل فاذا قد عفی عنه فضلا من الله فی حقه ان کان عن ساء من ذلک و الا لیزمه لان الله قد

افناه من ملك من محل آخر لا يضطر بهذا وان يضطر قد عني عن فضلان الله عليه انه  
 خصال كريم مختص این باب انکه اعظم چیزی که خداوند دوست میدارد که در میان  
 اهل بیان ظاهر شود حب ایشان بعضی بعضی را و هر چه ایشان در مقامات معرفت  
 با اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اقل یا آخر ترقی یا تنزل نمایند رد یکدیگر نکنند  
 زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف است خوب است  
 و اگر نفسی در بیان رد نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد و در هیچ مشال از آن  
 که رد کند بسوی من بطغیره الله نه غیر او کسی را نمیرسد که از او مطالبه کند الا با او بلکه  
 مابین خود و خدا بر ذمه او منتقل میگردد آن شمس حقیقت می خواهد عفو می فرماید می خواهد بخند  
 میکند مراد خداوند از این حد این است که کسی که برکت نکند در بیان که رد نفسی کند  
 بذكر دون ایمان و الادب جات هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر مرتبه  
 که است اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروع  
 واقع شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل یوم ظهور حق کسی دون  
 ذکر حجت در حق آن نبی اعظم راضی نگردد لعل باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت  
 هلاک شوند و حجت او که جوهر کل ایمان است نجات یابند و چون که او است  
 آینه لیس کشفه شیئی خداوند از این حجت امر فرموده که هر شئی که در ملک او باین  
 حد رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست  
 آنچه که لایق او است از ملک او الا باذن او بعد از اذای مظاهر و احد از او و از  
 حین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل او خود مستمک شوند و شاکر شوند  
 محبوب خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسبیح و تهنیت  
 صبر در او الا و انکه رد کند بملک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من  
 کل ما قد بلخ الی منقی حده من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهور  
 و من لم یوف بامراته یوم ظهور الحق ان ینح قلم لیس له عدل فیله فرض خمس تسعین  
 مثقالا من ذهب ثلثا یقدر ان یحب من امراته من احد ان ینفق فی دینه و اذن  
 داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او  
 شیئی نباشد تا آنکه کل در سعادت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید  
 حین ظهور رد کند بملک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در  
 امر او خواهد نمود که ام عز از این عظیم تر است که ملوکی باطاعت مالک خود مغفرت  
 گردد و این نیست الا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الا او غنی مطلق بود...

الباب السابع والعشرون الواحد الخامس

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان یذکر الله فی کل یوم خمس و تسعین مرة الله ابھی  
 فی یوم الاول الله اعظم فی الثانی الی ان یتقی بالله اقدم فی یوم التاسع والعشرون  
 الشهر لمختص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر  
 نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابھی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا  
 امثال این نوع کلمات مستند لعل در یوم قیامت از بزرگت تلاوت این اسماء مقدسه  
 بشرف هدایت آن نبی عظیم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز به هدایت  
 حروف حی متدی گردد...

الباب الثامن والعشرون الواحد الخامس

فی البیع و الشری اذا تحقق الرضا بینما باتی بخوکان ولو کان بنفس العمل یصح البیع  
 و الشری من صغیر و کبیر و یجوز التزیل بین من یخبر علی ما یرضی بین المشتري و البایع  
 و هو الی اجل علی بهاء وان یفحص له بهاء

لمختص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری تحقق رضا بینما و اذن  
 فرموده صغیر و کبیر و حر و مملوک را همین قدر که استسلام رضا شود از طرفین  
 بیع و شری صحیح میگردد در بیان اگر چه با اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده  
 خداوند تجارت را در تنزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آنکه تناقض  
 و تراید با اجل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سه فضل و رحمت حق بناگر  
 باشند لعل در یوم ظهور حق در بیع آیت شمس حقیقت و شرای ما دون او با و  
 برضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعل بذکب نمی یومند کل العالمون

الباب التاسع والعشرون الواحد الخامس

فی بیان ان المئال تسعة عشر حمص و ان بهاء تسعة عشر حمص من الذهب عشرون  
 دینار و بهاء تسعة عشر حمصا من الفضة الف دینار و من یصغر لم یکن علیه شیئ  
 و من لم یکل عنده علیه الحول و لم یبلغ مقدارها علی عدد حروف الطاء حین اخذ  
 البهاء خمسمائة و اربعین مثقالاً فثل ذلك فاذا بعد ذلك من کل مثقالی ذهب  
 تحس مائة و من الفضة خمسين یذتی مکت ابیان ان لم تجاوز حدوده و ما ان یشل  
 الا ان یأتی من یقدر لعل بذکب یصغر من یظن بصره الله و یکون بذکب من أشاکرین  
 لمختص این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از اینک ملک او در نزد غیر  
 موصد نباشد اذن داده بر اینک کل بچی که والی ایشان است در نصرت دین ایشان  
 هر گاه یکت حول گذشت و مقدار آن از پانصد و سیصد مثقال گذشت و واحدی صغیر

نشد برید مؤمنی که نوزده قسمت رسیده باشد بر اینکه از هر شمال ذهب که نوزده  
نخود می باشد پانصد دینار و از هر شمال فستق که نوزده نخود است پنجاه دینار  
بملک بیان داده شود نقل در یوم ظهور من طغیسه الله از بجز او دستت گشته و  
بر او حزنی دارد و نیارد اگر چه یعنی اقرب کل بخود او باشد و این از حقوق انبیا و  
از برای من طغیسه الله ...

... و اذن داده شده که مقدار هر شمال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضته  
و بجهت برود آنچه ظاهر است امروز و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده  
صرف شود که برای می مؤمنین بیان غیر فضته و ذهب تغلب بخورد تا آنکه کل در سه  
فضل حق مشا که کردند و در این حکم اسرار حکمت نزاد اولافنده مخزون گشته  
که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را بعین یقین مشاهده میکند ...  
... و اگر بر ذرات کسی بوده یک

قران بر او است که بیت هشت نخود در نه بجهت آنرا و همچنین در ذهب  
بیت نخود در نه بجهت آنرا الا آنکه بعین بیع و شری شود کل اینها از برای این  
است که نفسی در سبیل حق مخزون بخورد ...

#### الباب الاول من الواحد السادس

فی نظم البیان لایزید علی تسعة عشر جلد اکتین فی ثلاثة الاولی الآیات و الاربعة  
الناجات و السته القاسر وستة صور العلیه و انما الابواب فی کل ذلک  
من الواحد الی المتعاش و ان یحون مع کل نفس صحیفه لولم یکن من اقل عدد الالف  
خیر من الآیات لیتلون بکیف یشاء و انما البیت ثلاثین حرفاً و انما الاعراب عشرون  
یحسب مختص این باب آنکه هیچ شیئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی  
آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نبی  
باشد که صاحب اسطرلابی بانتهای دقت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئی اقل  
آن را از آخر زیاده نبیند جانی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است  
در مواعقی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر  
اینکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کل بانتهای اعتدال نظم و ترتیب ثبت  
گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نبیند نه این است  
که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بکمال عدل  
از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد و حرفیه شود که این قسم در حق خلق  
ممكن نیست بکل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر شده و اسم بیان  
بحقیقت ادلیه اطلاق بر آیات و حده میگردد زیرا که او است حجت عظمی و بینه گبری

که دلالت میکند اعالی الله و صده و در حقیقت ثانویه اطلاق بناجات و در ثالث  
بتفایر و در رابع حکامات علیّه و در خامس حکامات فارسیه میگردد و کلی ذل آیات ذکر میکرد و اگر چه این  
فصاحتی که در اول ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کلی نتوانند درک نمود  
ذکر نشده و مراد از این ترقیت این است که در یوم ظهور صاحب بیان کلی کینوتیا  
مشابها بر وف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیت سائر باشند معلوم ظهور  
حق تواند بضیاء شمس حقیقت معنی کردند و بقرب افذه خود نزد آن نیز اعظم  
حاضر شوند بدون شئون دینیّه و دنیویّه که ظاهر است ...

### الباب الثانی من الوحدانیا

فی ان حکم البشر حکم اللّه و قد ارتفع حکم اللّه و امر الکل بماء طاهر و ان الماء  
طهر ظاهر مگر فی نفس لفظه و لغیره بنفیه اذالم یغیره الا ثلاث و ان حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس  
مفصّل این باب آنکه خداوند عالم بوجد و فضل خود حکم ماه کاس را مثل ماه کثیر فرموده تا  
آنکه کل در سع و فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بشر بمایع فیعل می نمودند مرتفع فرمود  
ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند  
مگر آنکه حوضی از ماه باشد که تلطیف و تطهیر حاصل باشد و هیچ نمیست که در آن حوض بنامند  
مگر آنکه لاکه در آن عبور نمیکند اگر امر از قبل الله شود بکره عبور نمایند کلی ابل بیان  
در این فضل وقت نموده که از نفسی منوع نگردد و در بیان حکم طهارت در این ماه  
ظاهر شده الا بحکم ماه بحر تجید که همین قسم که یک قطره آن مدل علی الله هست  
کلی هم مدل علی الله هست و ماه بنفیه طهر و طاهر و مطهر بوده و در همین تطهیر استیلاء  
ماه بر آن شیشه بهتر است از وقوع آن شیئی در آن زیرا که در آن کره ظاهر است و  
در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماه طاهر میگردد ...

... بدان که در هر قوا

که حب غیر الله در آن باشد طاهر نیست عند الله و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حب  
دوین حروف واحد و من محبتیم در او باشد طاهر نیست عند الله زیرا که حکم طهارت  
جسد بر طهارت جسد ذاتی میگردد که او را ایمان ظاهر میگردد نه غیر آن که اگر غیر  
این بود امر و هیچ لقی از ملت نصاری در ظاهر جسد تلطیف زیاده نمی نمایند و حال  
آنکه حکم آنها ظاهر است و همین قسم صین ظهور من طهیر شده الله طاهر نموده کلی خود را  
بایمان باد که اگر یومی هزار مرتبه در بحر داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی  
نمیشود چگونه ذاتی گردد باین تقدسات از حق محبوب گشته چنانچه امروز  
محبوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و چنانچه هزار

بیت در او تصنیف نماید ولی در جانی که تامل در آن طهارت کینونیت او را مبتدل  
میکند از حکم طهارت پروا نمیکند بلکه فتویٰ میدهد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن  
جاری گردد منتحای دقت را نموده که نه از ظاهر محجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو  
را با نتهای کمال داشته باشد ...

### الباب الثالث من الواحد السادس

فی آن الله حکم بان میوا عباده کل قریه من بیت حر

لمختص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت  
حکم رسول الله که باین نعمت متلف بوده اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه  
ظاهراست از این محبت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الا آنکه در  
آن محل تلطیفی بنا کنند بخوی که اگر یومی مؤمنی بتلا گردد تواند نتهای حد  
تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تلطیف در  
او امر دیگر نشده و معنی شده که کسی شیشی را بانقض ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر  
کمال اذن داشته باشد مثلا اگر کسی بنامی عارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در  
آن ممکن است نرساند هیچ آتی بر آن شیشی نمیکند مگر آنکه ملائکه طلب نعمت  
میکند از خداوند بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شیشی در حد خود  
وصول الی ماینتی در حد خود را تمتع دارد و همینقدر که کسی معتقد شد و در حق  
اذن ظاهر بخورد از او سؤال میشود لعل که اگر یومی شش حقیقت در ظهور آخرت  
برگردد بارضی شاهه طاعت خود را از مؤمنین بخورد نماید و امر شده در این  
دین ابوابی که مایعلق هر مقامی است بخوی ظاهر سازند که انسان طویل  
تواند با خفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شانی که بدون مرتفع میگردد  
مقاعد لاین است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق همیشه که سبب حزن گردد  
در ملک او مشاوه نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از  
سین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من طغیسه الله خداوند  
عالم است که در چه حد از سین ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد  
واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحر فی ظاهر گردد از کل خلق  
که بعد از اون دیگر نتواند اظهار ثمرات ظهور قبل را نماید الا بطور بعد ...

### الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حرف البیان وان طال علیه الزمان  
لمختص این باب آنکه بمن قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیشی اخذ میفرماید که ذلک  
در ظهور حرف با جوهر ارض را اخذ فرموده و در حدود دهها متر داده زیرا



که اشراق این کلمه بر این حدود و حمله اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این  
 قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سیل هدایت انفس  
 شدند همین قسم هم در اراضی امرائیه نزد اولوالعزم ظاهر است و در پنج مراتب  
 توجیه افشده اهل آن متعاجز الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توجیه آن  
 لا اله الا هو در مایای افشده بسجین مشرق میگردد و در عین مظاهر توجیه آن  
 لا اله الا انا در افنده مقدسین و در الف مظاهر توجیه آن لا اله الا الله در افنده  
 موصدین و در خاء مظاهر افنده آن لا اله الا انت در افنده مکبرین و در میم  
 مظاهر افنده مظهرین در مایای لا اله الا الذی خلق کل شیء بامر منصفی اگر  
 چه در بر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذره ولی حکم بر ظهور است و  
 ایصال مد از بریده تا آنکه اهل آن تواند بر جوهر کلیه صود نمایند و بجایات غمه  
 اسماء غمه و سجده و دعا در هیچکس انسانی تغییر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض  
 خطوطها را در این حسن ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور من طغیسه الله  
 آنوقت از محل اشراق بسده میگردد زیرا که در ظهور فرقان که بسده اشراق  
 اراضی گشت و در ظهور بسیار ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت  
 از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر  
 فذة ما لا یحبه الله فانه ...

الباب السادس من لواحد السدس  
 فی حکم محول کتب کتبا الاما انشت او متقی فی ذلک الامر

منخص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افنده و ارواح و نفوس  
 و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اشاری که از این اشجار محبت ظاهر میگردد  
 جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افنده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی  
 با آنها سترزق نشوند فی الجمله موت ایشان را درک میکند کدام موت غیر محبوب  
 که از حکم دون ایمان عظیمتر باشد نظر کن بین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه  
 همین شهادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروز نیست و چگونه حکم اسلام بر آنها  
 نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من طغیسه الله جایی که در بسده  
 امری که اسلام بان منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است  
 در شئون بایتنوع علیه آن از این جهت است که امر شده بر محول کتب الاله  
 در اثبات امرائیه و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله  
 در کتب سادیه اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل

مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین باقی ماند و قرآن نازل شد و همچنین در نزد  
 هر ظهوری نظر کن در جایی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر اهل  
 آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شاهی است در مراتب  
 بالنسبه بش گویا دیده میشود من بطیفره الله می نویسد کل کلمه شهادتین را باسم  
 خود داد است جوهر کل دین که اگر بر نفس نازل شود و فی الجمله مؤمن با ذکر و  
 آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور  
 من بطیفره الله آثار نقطه و آنچه در ظل او متدل بر او شود...

### الباب السابع من الواحد لساوس

فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لابل المدائن علی اکثر من خمس و تسعین مثقالاً  
 من الذهب و لابل القرى خمس و تسعین مثقالاً من الفضة و لا اقل من تسعة عشر  
 فی کلیتہما و لا ینبغی الصعود و لا النزول الا واحداً واحداً بالعدد لا بنصف الواحد  
 و یرفع الانقطاع و ثبت الاقران بعد الرضاء بکلمة یدکر فیها کلمة لله  
 لخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود  
 انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلی در رضای خدا از برای او وارد نیساید و برضای  
 مرد و مرء و کلکته که دلالت کند که او بوده از برای خدا و است و راضی است بحکم  
 او بطوری که در مواقع خود مفضل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر گویید این  
 آیه را انتی انالله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب یاری و مالیری رب  
 العالمین با آنچه مقتدر شده از حدود هر دو همین قسم از آن طرف و هر دو مقرر کنند  
 بر لوجی و شاید باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشره او اگر از برای او باشد  
 حکم اقران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای اصل مدائن که مراد لابل  
 شرب باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد لکه فوق آن و اقل آن بر نوزده  
 مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحد واحد ازید شود یا نقص شود که اینج حد  
 تجاوز نیکند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و  
 رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قرنی همین قسم در فضه مقتدر شده من  
 عدائت که بقوت آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد و بجز از آن اگر قدر عشر  
 عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا آنکه کل کلیفین در فضل و  
 رحمت حق باشند و اموال خود را از سبیل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر الو  
 الوف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقران حرجی نیست بر  
 آن این نوع حکم شده که کل در سه فضل و رحمت حق باشد و نظر کنند آنچه که حکمت

اقرار بر آن منعقد می شود که کلمه الله باشد لعل در یوم ظهور من ظمیر الله  
از مرآت این کلمه که مدلول علی الله هست تجاوز نمایند...

### الباب الثامن من الواحد السادس

فی آن من استدلال بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکل عن الاتیان بشکها  
فلا دلیل له و من یروی معجزه بغیر ما فلا حجة له و من مدعی الآیات فلا یتعرضن احد  
لا بد ان یقرن ذلك الباب فی کل تعدد عشر یا مرة واحدة و یفکر ان فیما نزل فیہ بلبل الیها  
مخص این باب انکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محجب مانده  
از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور کل مشنون شجره حقیقت مطلع غیر اوست  
از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اگر چشم قلوب ایشان نبی بیند ظهور آنرا

و در آیات بنحوی است که اگر کل خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجت را واحد قرار  
داده لعل یوم ظهور من ظمیر الله در حق اولم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل  
شده و در احتجاج بان بوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان  
مسئول تر بود از اقرار بحق ارشئونانی که خود روایت میکنند و محقق در کتاب الله  
از برای آنحضرت بلکه اگر تعارض کند عمل با آنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده است  
و امر شده کدر هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنید لعل در ظهور من ظمیر الله  
محجب نشوند بشنونی دون مشنون آیات که اعظم حجج و براین بوده و هست زیرا که  
در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محجب مانده  
مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد نامه را میخوانید و از بسکه العجل العجل کنید بر خود  
مشبه گردید دون حب خود را بر ارض خود و گمان کردید که حب او را دارید  
و حال قریب بسال تجاوز است و امر الله ظاهر شده تا آنکه امروز عمل مقصود  
خود را در عمل قرار داده اید ...

... با وجود این امتناع که غیر از من ظمیر الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شود  
در بیان که اگر نفسی او عاقد و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را لعل  
بر آن شش حقیقت حزنی دارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال  
کل بیک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نخورد و بسکن بر  
او هم نخورد محکی در شان او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا بر نفس او حال  
اگر شنوید چنین امری و یقین کنید کتب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر  
چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصویر است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او  
مخرد بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لایمه  
زیرا که امر از دوشن بسردن نیست یا اوست و حال آنکه غیر از او ممکن نیست

که آیات بیخ فطرت نازل فرماید که چراغ نفسی کتبت حق کرده باشد و حال  
آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را  
نسبت داد و آنکه از آن حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نماند *اجل الله اعلم*...

الباب التاسع من الواحد السادس

فی آن استعمال لباس المحرر علی فی کل احوال و كذلك الحكم فی استعمال الذنب و  
مخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده لبس حریر بر نفسی را در هر شان مجتنب  
در استعمال ذنب و فتنه تا آنکه کل در این صحت با آنچه سبب سکون قلوب عباد است  
رسیده و منتهای شکر الهی را در یوم ظهور با ایمان بن طغیسه الله ظاهر سازند زیرا که  
اگر کل ماعلی الارض را اذن می نمودند سبب از برای این حکم نداشتند و لیکن خداوند  
عالم عزوجل از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده است درین بر آنرا و عزتی از برای نفسی  
نباشد در عدم وصول آن بان که بعضی حب خداوند اجرد ثواب آنرا مضاعف بفرمایند  
و در آخرت با و کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی بیژی از این ظهورات خواهد افتاد کند  
با ارتضیع و رزق محجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شان که خداوند  
سنت گذارد بر عباد ظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاد  
نماید که اوست شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزتی بر این ظهورات  
قیمت آلا با ایمان بن طغیسه الله که اگر شرف باین اسباب می بود امروز در رزق  
نضاری زیاد تر از هر شئی است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود  
دلی اگر اقتزان با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حق عباد و هرگاه نفسی  
مالک شود اسبابی از ذنب با فتنه و با دن نفسی را زنده کند بهتر است از برای  
آون از آنچه مالک شده و با دن مستکذ است در رضای محبوب خود زیرا که  
قلوب غرضین است محل رضای حق و شبه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند  
اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شئی را و مستکذ با و است...

الباب العاشر من الواحد السادس

فی آن کل نفس فرض بان نقش علی عقیق الاحمر بنده الآیه قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل عابد  
مخص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان از این محبوب تر نیست نزد خداوند که در یاد  
همگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حق و ان ما  
دون الله خلق و کل عابد و ان شمه آن اینکه شهادتی است از قبل نظر حقیقت  
بر اینکه خداوند لم یزل و لا یزال حق بوده است و ما دون آن خلق او بوده است  
در یوم ظهور حق بان حق که محقق بر حق است اقرار کنند بر اینکه ما دون خداوند خلق اوست

نه اینکه این خاتم برید او باشد و حق ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حق ظاهر نماید  
 و اگر ظاهر شد و نفسی از ابر بر حیت آن نکرد همین خاتم شایسته میگردد بر او و باطل میگردد  
 آنچه در بیان کرده ... و اگر نفسی خواهد خود را  
 در عرض حق داخل نماید بر عین مدوری امر نماید که نقش شود به شکل دایره معروفه که  
 پنج واحد است و در اول آیه لکسی و در ثانی اسماء دانه و در ثالث حروف تک  
 و در رابع اسماء است و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف  
 تجاوز نماید و اگر در دایره اول و ثانی هم حرف تته و عشر را نوبت محبوب است  
 نوزده ولی کل ایضا در صورتی است که در ظهور من طیفه اند درک نماید که  
 نقش نموده زیرا که اول همان حروف واحد اول است که در حق تکثیر میگردد تا آنکه در تبه  
 نفس بعد از آن ظاهر میگردد ...

### الباب الحادى والعشرون الواحد السادس

فی ان لا یجوز ضرب العلم الطفل ازید من خمسه خفیفة و قبل ان ینبع خمسین فلا  
 یجوز الضرب مطلقاً و بعد فلا یجوز ازید من خمسه لا علی اللحم بل یضرب علی اللسان  
 و ان یریدن علی الخنثه او یضرب علی اللحم بحرم علیہ التقرب الی زوجة ثمة عشرین  
 حتی و ان تسی و ان لم یکن لمن قرین فلیتقن لمن ضربتة عشرتعالا من ذهب  
 و قد اذن الله للصبيان التلاعب فی امام العید بما فی ایهیم و ان یتقرن  
 کل نفس علی کرسی فان حین الذی یتقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یحب من عمره  
 لم یض این باب آنکه در هیچ حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد  
 چگونه که ضرری باورد و نمی شده کل را که طفل قبل از آنکه خمس سنین رسیده او را  
 تا ویب بمان نمایند و بر او عزتی واقع سازند و بعد از بلوغ آن زاده این پنج ضرب  
 خفیف تجاوز نکند آنهم نه بر کمر بلکه بستری حاصل کنند و بر ششون دون و در چهار  
 سازند چنانچه داب این زمان است و اگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او  
 محلال میگردد و اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب  
 دیه تجاوز از حد و الله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که  
 در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محبوب  
 نمیکردد و ثمره این او امر این است لعل بر آن نفسی که کل از مجرد او موجود  
 میگردد حزنی دارد نباید زیرا که معلم نمی شناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور  
 فرمان تا محصل سال گذشت کسی نشاخص حقیقت را و در نقطه بیان بیت  
 پنج سال ...

الباب الثانی والعشرون الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع المرءة سنة واحدة لعل یصلح بینما وان لم یصلح حل علیهما وکلما اراد ان یرجع حل له الی تعد عشرة ولا یشرط فیہ

الصبر بعد الرجوع الا شهراً

لمخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند من دونش بکلمه تہ وصل فرمود شون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شون شجره محبت نبوده نیست تا نفس مضطر نگردد براد حلال نمیکردد و بعد از اضطراب و اظهار آن بان حق است بر آنکه بیکت حول که نوزده هفتاد بیان باشد صبر نماید اگر شون محبت ظاهر گشت که مرتفع شد و الا آنوقت جایز است بکلمه که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجوع و ازین افتراق تا صین رجوع حق است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شون تا ابواب نار و بعد از آنکه عدد نوزده نهم شده حل است بر آن افتراق و همین قسم تا عدد واحد رسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثبیت میگردد و در جنت حکم اثبیت نبوده و نیست زیرا که کل نفس واحد خلق شده و هیقدر که رتبه واحد کامل شد باید به واحد دیگر شود تا این که اگر الی ما لا نهایه واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد اثبیت این است شرکت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور بمبدء حکم باشی همین حکم او از اد محبت بخورد مثل آنکه امروز می بینی که در ظل هر حکمی از احکام قدر آن الی ما لا نهایه نفس برکت او حاکم و لی یوم ظهور کل در نزد قول او لاشیء میگردد اگر راجع بخورد بقول او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چند امر صعب است متذکر کسی که از بمبدء محبت گردد و چند رسل است بر کسی که بمبدء راجع گردد

طوبی للنفیس من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشرون الواحد السادس

فی ان حبت النطق لا یجوز ان یرید ابوا به علی خمس و سبعین دیوبل محو حبت

لمخص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صبح یوم قیامت بخود آمده دوست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی خداوند بواجدا قول اگر چه چهار نوزدهم برده گردد کل لاشیء میشوند ولی چون در میان نیست امتحان ظاهر کل مدعی و صلح نمود و رضای او نمی شوند از این جهت امر شده که در معاد حروف واحد اگر توفیق

داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در صحت اعلای از آن نیست و اذن داده  
 نشده که بیت نقطه از نو دو پنج باب زیاد گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مراتب  
 از قبل و بعد که شمس حقیقت در اذکار بر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای خود  
 حتی تجاوزه از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامع بر تک او و این مراد است  
 از آنچه خداوند نسبت بخود داده نه این ششون دنیوی که کل آن مشغول و هر کس  
 تشابه هم رساند با آنها در حد خود لاین میگردد که در حقیقت ثانوی اطلاق بر آنها شود  
 تا آنکه منتی گردد با خسر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این معاهد داخل میشوند  
 اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعثت این حروف و سایر اولاد از درجات  
 نیشین و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده و ذلیل در آن روز نم صدق آن  
 عند الله و عند اسما ظاهر میگردد مثلا نظر کن در ظهور رسول الله ص تا آنکه کسی ایمان  
 نیاورد که زیارت رود و حال می بینی که سالی بمشاهد بزرگ نفس میرود ولی امروز که  
 امتحان گل شد ظاهر شد که مثل بده است کسی نیرود که آنچه می بینی چون بایه عرو  
 افتخار شده میسوزند این است که علمای گل یک دفعه بیا فثورا میگردد چون که از  
 روی بصیرت نیست زیرا که همان معنی که بان در صدر اسلام ثابت شد رسالت او  
 امروز که همان حجت من عند الله است چگونه است که گل محجب مانده ...

### الباب الرابع والعشرون الواحد السادس

#### حکم الله فی من تحویل الشمس

ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود فرموده و آن  
 را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه  
 خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا به ادرا و یک مثل فعال ذمب صرف  
 در آن مثل سید و نعت و یک مثل است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد  
 و همین قسم در کل اعمال دشمنان خیر جاری نموده امر الله را و آن یومی است که  
 شمس قتل میگردد از برج حوت عمل در صین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سردار  
 است که اقل از عدد واحد آله نباشد و فوق مستغاث و در این بین هر کس هر چه  
 تواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده  
 تلذذ بالاء و نعماء متعدده در صین واحد تا آنکه حق آن شبی کامل گردد نزدان نفس  
 و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعت شود ولی اعلای آن و همچنین  
 در عادت لیل و نهار بر یک نعت تلذذ شوند در مجلس واحد و تعدد الاء و نعماء را  
 بعد و مجالس قرار دهند که این اقرب است بقوی عند الله و اذن داده شده

که دریل بعد کحل حول این آیه را تلاوت نمایند شهادت الله الله الا هو المبین العزیم  
 دوهنما آیه شهادت الله الله الا هو العزیم المحبوب یا آنکه آیه شهادت که در آن  
 ذکر قدرت است که آن از برای تأمین افضل است عند الله و آن یوم یوم نقطه است  
 و مجده روز بعد از آن ایام مردف می است که اشرف است از ایام مجید  
 شهر که هر یومی خوب یکی از احکام کلیه است که کینویات کل ادلاء بر  
 توحید حق و در ظهور هر چو که ذکر نبی و وحی در این کور نمیکرد بمومنین اطلاق نمید  
 الا یوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت بر اسم که خواهد ذکر میکند و غیر از آن کسی  
 نمی شناسد تا آنکه حکم کند در واحد اول صوم جائزیت بلکه با بواب واحد  
 دخول در جنت واجب و کل این ظهورات از برای اینکه در یوم من نظمیده  
 که یوم اول یوم اوست و مثل ادش شمس است در نماز با هدایت یافته نه آنکه

مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت و کسی که این یوم از برای او خلق شده  
 در عزت بود و حال آنکه این یوم نسبت با وعزیز گشته و هر شی در یوم قیامت ظاهر  
 میشود بر میل انسان حتی در فاین ساعات و میل و نهار و ایام و شهر و سنین و  
 فوق آن تا آنکه بطالع ایات ازلیه و ظهورات قدیمه منی گردد که انوقت اجل از  
 اینست که ذکر حد و خصلتی شود لم یزل الله کان مالنا و قد با ولم یزل الله کان مالنا

### الباب الخامس والعشرون الواحد لسان

فی ان الله قد امر بان تقیموا من تعادکم اذا سمعتم اسم من تطغی به الله من بعد

القائم و انکم علی اعداء من یخربون من فوق الارض بما یمکن

مخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد اجتماع ذکر من تطغی به الله  
 باین اسم بر نفسی بر خیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلا لا من کتاب الله  
 و اعطاه من نقطه الاولی لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او کند که  
 کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید  
 بر خیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او باو  
 برسد که او نم یا آنکه خود او بر او دارد شود و بگوید منم و جهت اقامه کند با بانی که  
 دین او باو بر پا است و فی الحین خاضع گردد از برای قرآن و ساجد گردد از برای  
 منزل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده و اگر برعکس باشد میخشد  
 او را و اگر خواهد عفو میکند او را اگر دون حب در ایام غیب خود بر او شایسته شده ...



## الباب السادس عشر من الواحد لادس

في ان لا يكمل السفر لاحد الا اذا اراد بيت الله اذ بيت النقطه بعد استطاعته  
 او اراد ان يخرج او يريد ان يزور حروف الحج اذا استطاع على الروح والرجحان  
 او اراد ان ينصر احد في سبيل الله ومن يجبر احد على احد في سفره ويدخل بيته بغير  
 اذنه او يريد ان يخرج من بيته بغير اذنه حرم عليه زوجته ثمة عشر شمرا وان  
 يتعد احد عن ذلك الحكم ولم يعمل به فعلي شهداء البيان ان ياخذ واعنه حش  
 وتعين مثالا من ذهب حيث لا مرد واذا اراد ان يجبر احد على احد فرض  
 على من علم او يطلع ان يحضر وينعه وان علم ولم يحضر فحرم عليه زوجته ثمة عشر  
 يوما ولم يكمل له بعد انقضاء التعة والعشر الا وان يأتي ثمة عشر مثالا من ذهب  
 ان استطاع والا من فضة وان لم يقدر على الفضة فليتقرا ثمة ثمة عشرة مرة  
 الى ان يقدر وينفق الى شهداء البيان لينفقوا على من يؤذن باعلى صوته  
 ثم على الفقراء والمساكين من اهل الدين والكتاب كل على حسب شأنه ولا  
 يافراحد دون سفر الواجب من الحج او المحذور بين يدي النقطه الا اذا اراد  
 ان يزور او يجبر فلا ينبغي له ان يطول ايام سفره وان اراد ان يطول عليه  
 ان يرضى ما يتعلمن به من كينونية خلعت من ذاته او لا يطول اكثر من ثمانية  
 وعشرين شهرا الا لمن يجزى البحر فان له اذن على قدر نفس وتعين شمرا ولا يكمل  
 عليه فوف ذلك ومن تجاوز من ذلك الحدين ان يقدر عليه ان ينفق اثني و  
 مائتين من مثقال من ذهب والا اثني ومائتين مثقالا من الفضة

تمتس اين باب انك اذن داده شده سفر بسوي بيت و مقصد نقطه اگر استطاعت از برای  
 او باشد در زیارت مقاعد حجی و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهی و دون این اذن  
 داده نشده و در تجارت هرگاه باطن عزت زداو باشد باسی نیست از برای او و اگر  
 بوده زیاده از دو حول در بر اذن داده شده الا انکه سبیل آن قدر همین باشد که آنوقت  
 از برای او اذن الله است زیاده از آن و در حکم زیاده از پنج حول اذن داده نشد  
 و مبدء حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقدر  
 است و دیست و دو مثقال ذهب و الا از فضة بر آن طوری که حکم شده داده باشد  
 که از حدود الله است و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من ظهور است در صحن استماع  
 سفر کنند بسوی او و مقدم و اندر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل بیان ابراهیم  
 او است و اینکه بابی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجرد  
 نشود حکم ایمان نمیکرد و سفر جایز نیست الا بعد از استطاعت بر روح و رجحان الله  
 در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگر چه بر بنین باشد زیرا که از

برای او خلق شد چگونه میتوان از تیره وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود خود و از شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او یا آنکه بیک قدم او را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهداء بیان نموده است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذنب در حق او حکم نمائید و بر نفسی که عالم شود جبر نفسی کسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال نمیکردد بر او اقران و بعد از انقضای او نوزده مثقال ذنب اگر استطاعت دارد و الا از نفضت و اگر نوزده مرتبه استخار کند که آن وقت حلال میکندد بر او اقران و بعد از استطاعت احدی بر او است اتفاق بپوشی شهداء بیان که ایشان بر لیل اصباح اتفاق کنند بر نفس خود اگر تکلف دانند و الا بر مؤذنین و اهل اصباح از مؤذنین در هر موقف که هست محمود است و ثمره این آنکه لعل در بیان بر نفسی غیر صحتی وارد نیاید لعل که عادت کل گردد و بر نضود یوم ظهور او حسرتی وارد نیاید که اگر نوزده برای او بود حکمی بویسح نفسی نمی شد با سخنان بلکه کل از بجز وجود است که در زمره تکلیف بیرون میسایند و الا اکثر احوال اهل است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امرانگی نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد که کل با نتمای حب در جنات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بویسح نفسی بقدر نفسی عزنی وارد نیارد که کل در همدامن و امان او باشند الی یوم القيمة که آن اول یوم ظهور من لطیفه الله است و خداوند عالم بیستی را بسوخت نغموده و هیچ کتابی را نازل نغموده مگر از کل اخذ عمدتاً از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای نفس او تطیل و حدی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده دست و پیر قدر که منازل اوقاف و اخذ گردد عند الله محبوب تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دور و زود بر خداست که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب نعمت میکند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید لایحظ نمود حد هر حیوانی را که بینه در دو مالک او در بیان غیر از اخذ از تحمل او بر او وارد نماند که نفسی که از آن برسد از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آنچه مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده دست الا سبل روح در میان بر مفادیری که من قبل الله مقدس شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده است و اگر نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته میشود و کدام فصل است از این عظیم تر اگر کسی موفقی شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر را کل مبطل کند بر روح در میان قطعه میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بود مط

احتجاب کل بوده که بلاخط نامی نفع جزئیة تعجب بنفس خود و دیگران وارد میآوردند و  
 الا اگر بر روح در بیان بود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب امروز شایسته است بر آن  
 حکمی که قبل شده چنین کور درجه بدرجه ترقی کند که کل نتوانند زیاده از یکت فرج نمیکرد  
 و آنکه بیخط من میآید فی السبل باذن انکان علی کل شیء حیظاً

### الباب السابع والعشرون الواحد السادس

فی حکم طهارة ما يخرج من الفارة و عدم فرض التمزینة و كذلك الحكم فی ایوم  
 الذی یطیر باللیل و الذی یسوی با بابل لمخص این باب آنکه آنچه صحب شده  
 بود بر کل مؤمنین از ماخرج من الفارة او ما یطیر باللیل او اسبابه ذلک بر اینک نامی  
 نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تحریر محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمیکرد  
 و در هر حال نظیر بر طهر مکر کرده که صحب از سبب غمائی که در یوم ظهور من مظهره الله  
 ذکر دون طهارتی غائی که او اهل از این است بلکه قول او طهر است و در پریشان  
 در محاسن طاهره و مظهر بوده و هست ...

### الباب الثامن والعشرون الواحد السادس

فی عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد التتبعین اذا اذنوا بعضهم بعضاً و علوا برضاهم  
 لمخص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته  
 و چه سرباز چه کتب علیه و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا بروقت که  
 داند رضای او را با اذن دهد او را که آنوقت حدیث بگردد بر او و این نمی شده الا آنکه  
 کل نقص فیص جیا پوشیده که اگر در کف کند یوم قیامت را با آنچه مقصود سلوکی نگردد که  
 دون سبیل جیا باشد و آنکه بعضی من میآید من عبادہ عملاً لایحی انکان علی کل شیء و کلاً

### الباب التاسع والعشرون الواحد السادس

فی ان کل نفس فرض ان یحبب اذا یکتب الیه و یحبب اذا یستل عنه و ما یتفرع علیه  
 لمخص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطی نویسد بر اینک او را  
 جواب دهد و ضل محبوب نبوده بجز خود یا بطلی که اگر کند و همین قسم اگر کسی سؤال کند  
 برستع واجب است جواب با آنچه دلالت کند عقل در یوم ظهور الله کسی از آن بزرگ عالم  
 محجب نگردد در صحنی که نازل میفرماید من قول الله است بر کلم کل بگویند بی زیرا که در حق  
 جواب از برای اینجاشده ولی سرایت میکند تا بختی الیه در وجود و همچنین کتب شبه  
 نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه احتجاب خود محجب  
 نگردد از رد جواب محبوب خود که با جابت کیونست او خلق میگردد ...

... و بعد بصیران است که در کل عوامل در مراتب اجابت حق را نماند

اگر چه با جابت بجناب باشد با لسان یا بعل که این اتوی است و از برکت اجابت ان

نفس کل نامور شده اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او  
 باشد و همچنین اگر کسی سان حالش ناطق باشد بر تعزین لازم است اجابت او  
 و همچنین اگر معاهد آن محل اجابت باشد یا طورات دیگر که نفس بصیر خود او را یکند واجب  
 است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده نماید لعل در یوم قیامت  
 که ابصار قلوب می شناسد محبوب و مقصود خود را الا من شاء الله بر او من حیث لا یعلم  
 حزنی وارد نیارند که یک دفعه بایست با الدین مرتفع شود و او بشون ما یفرع علی الدین  
 محجب مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محجب بماند همین سبب میگردد او را و لکن  
 الله یهدی من یشاء بفضله ان کان حلی شیئاً محیطاً

الباب الاول من الواحد السابع

فی تجدیہ الکتب اذا انقضی علیها اثنی و نایین حولا و محو کاتبین قبل او انفاذ الی احد  
 مختص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست میدارد که گمشده جدید شود از این  
 جهت امر سرآمده که در هر دوست و دو سال یک دفعه بر نفسی بایست خود را از  
 کتب مجدّد کند باینکه در آن عذاب برزد یا آنکه نفسی عطا کند لعل عین عیب بر حزنی خفته  
 که گره از نظر باون داشته باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حزنی را بیند بر  
 صورت غیر محبوب لعل روح آن هم در ظل آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حزنی که گشته  
 میشود هفتاد هزار تک بر او موکلفند و همچنین جن محو که خطا میکنند او را و اگر امروز نگرانی  
 در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چند روز نفوس حافظ هستند که اجناس توان نمود  
 و هر حزنی که بر صورت محبوب نوشته شود تا آنکه دوست بیدارند که نظر بر او نکنند بل در  
 هر شیئی چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شیئی را ظاهراً بر کن الا بر مصلح و کمال  
 لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون جتی شاید نگردد بر خلق خود که نظر  
 کل لکن در ظل نظر او است ...

الباب الثانی من الواحد السابع

فی التیة حیث یبغی ان لا یل احد من عل الا ویقولن بلما نه انی لا قومن او اعدن  
 لله رب السموات و رب الارض رب کل شیئی رب ما یری و ما لا یری رب العالمین  
 و ان یقرء بقلبه یحزی عنه مختص این باب آنکه هیچ علی عمل نیگردد الا آنکه لله واقع  
 شود و از این جهت امر شده که هر عالمی حین عمل گوید انی لا اعلن هذا لله رب السموات  
 رب الارض رب ما یری و ما لا یری رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است  
 از او ولی لله واقع نیگردد عمل مگر آنکه معرفت بهم رسانند بشجره حقیقت که این آیاتی  
 است از آیات او و بآیه او در نفس خود از او محجب نگردد در یوم قیامت چنانچه در  
 قرآن بر کس غالب از برای رسول الله ص و هر دو جنی او بود عال از برای خدا بود و

محبوب نیست که کسی علی کند از برای کسی الا آنکه الله کند و الله نمی شود الا آنکه از برای آن  
ظهور کند ... اگر در  
یوم ظهور من ظنفسه الله از برای او عمل کردی الله کرده چه گمشتن لا اله الا الله باشد و  
چه آب خوردن و الا اگر از برای او کنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نماز مسجودی و اگر  
آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیده ...

الباب الثالث من الواحد السابع

فی ان اداء الدین واجب فوری خص این باب آنکه قرض دادن بزمین عند الله  
محبوب بوده است همچنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند  
از هر چیزی اگر تواند رد نمود وصل در آن جایز نیست و ثمره این حکم آنکه همین قسم آیات  
تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کل شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا  
فرموده بخلق خود در صین ظهور او رد او واجب از کلمه توحید گرفته تا منتهی الیه شون  
تحدید که اگر کسی فوراً در صین ظهور رد کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الا او  
آنکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چند ربیعید است نفسی که حق نفسی را رد  
نماید چگونه است حق الله که عیب بد آن مؤمن شود ولی در صین رد اظهار ایمان خود کند  
از دین دین و معطی آن بان محجب ماند این است حد خلق اگر همین نفسی کنی  
والله یحکم بالحق و انه هو خیر الفاعلین

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجره لن یکل الا حدان یدین بدین الذي قد دان به قبل ظهورنا و اذ اذبح  
فلیحضر حتی یامر به ماشاء و ان قبل ان یحضر فلیعل بما عل من قبل و لکن صین حاضر  
لینقطع عند کل الدین الا ما یمر به خص این باب آنکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان  
ظهور است و همچنین برعکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری ادا میرسد که از قبل  
ادب نفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که متوسل بطور قبل اگر بطور بعد  
مؤمن میگشتند حکم ایمان بر آنهای شد و الا فانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و  
همچنین در نزد ظهور من ظنفسه الله کل دین اتباع او امر او است زیرا که رضای خداوند  
عزوجل ظاهر میگردد الا برضای او و بعد از ظهور و قوف بر آنچه از قبل بوده ثم نمیشد دین  
شود در دین خود نقل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فرغ آنروز که آنروز است  
که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فترت عن فی صین الظهور لا قبل ذلک و لا بعد هذا ان تم  
تجوز ان تفنون

الباب السادس من الواحد السابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب و الاتما الا فی صین الضروره او وقت الجاه

الَّذِينَ يَمْنَعُونَ لَمْ يَصْنَعُوا لَمْ يَصْنَعُوا لَمْ يَصْنَعُوا لَمْ يَصْنَعُوا  
 نیت عند الله آلا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی  
 که سبب خوف نفسی شود داخل جنت نمیگردد مگر از او راست برسد که مراقب باشد که اگر  
 که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت گل بر مکتل انسانیت و  
 شون لایق بآن باشند لعل عین شمس حقیقت بر شیبی شایه نگردد دون رضای خود را...  
 ... نظر کن نفسی که غیر از راسخ در

علم کلام او را نتواند فهمید که اتمه هدی باشند در جلی ساکن گشته که یک کلمه لغت  
 جنت که لسان عربی است نمیتواند اهل آن تکلم نمایند چگونه که بجهند...  
 ... ولی نفوس مؤمنه احصاء میکنند اخذ حق را که از برای لغاتی که کل از برای اذ خلق شده  
 حال این نوع وارد آید که در جانی ساکن گردد که یک اهل فواید باشد که او را بعین او بیند آلا  
 من شاء الله و از این جهت است که مرام شده در بیان اقتران نفسی با غیر خود در عربی که کل  
 او ظاهرند بر کل است لفظان علامه در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کتا  
 در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نه بیند غیر منس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را در  
 نماید الا عیون که غیر الله را نمی بیند...

### الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی الكل ان یحیی من مطلع شمالي شمرا حوز واحدانی واحد مما یحیی من اسماء  
 الله کانه اکبر او اعظم او اطهر و نحوه و قد اذن ان یحیی من اول العرالی آخره عم  
 یحیی ما فات عنه وان مات فعلى وراثه ان یحییوا له مما قضی علیه من العسر  
 لخص این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر نفس یک واحد در واحد پر کند و حساب  
 آن از زمین انقطاع و نطفه او است تا صین قبض روح او و اگر از او فوت شود برودش  
 او است و نمره آن آنکه لعل در یوم ظهور شجره حقیقت کثر کند مؤمنین با او را زیرا که کینونیت

افنده مژده است من الله باین اسماء همین قسم که ذکر کردیم در شیبی را سبب میشود که کم بر بجهند  
 و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کورتر آن اینکه لعل واحد اول کثر گردد  
 تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینها از آنکه در یوم ظهور کل نه بیند در آن واحد الا این عهد  
 را بنوا شرف که قدم کی بر صراط نلغز که اگر همین واحد را درین ظهور واحد قرآن میسد بیند  
 احدی از سلین از صراط منحرف نمیشد و کل این واحد بدر جبهه نفعی میشود و واحد اول کل عالم را  
 واحد واحد کن و در هر درجه تخی را از درجه فوق تسدر آمده تا آنکه رسد بیک واحد همان  
 واحد اولی است که کل تکلفند بمعرفت آنها و در آن واحد همین آلا واحد بلا عدد که حرف  
 اول باشد تا آنکه نه بینی در رایا آلا طلعت شمس و صده را این است جوهر توحید و توحید...

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملک یعبث فی ذلک الدین ان ینی بیتا لفته علی ابواب خسته قبل لتعین  
 ویتا علی ابواب التبعین لمخص این باب انکه هر صاحب مکی که در بیان مرتفع گردد  
 مرزاد راست دو بیت بنا کند با اسم من لطیفه الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب  
 اول از نو و پنج تجاوز نشود و ثانی از نو تا آنکه تحقیقت در مرتبه جاد هم سرایت کرد  
 باشد که لسان کینونیت او که گاهی ظاهر است ناطق گردد که الله است ملک السموات  
 والارض و ما بینها لعل در یوم ظهور از شهادت طین کثر شهادت نذیر در حق او و از این نیا  
 آنچه از برای او است که شبنم است که موت کل را در کس میکند و اگر بر ایمان و نصرت آورد  
 اسم خیر او میاندالی یوم القیمة و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب مکی بر  
 خود عال بوده باشد ...

... شمره این حکم انکه لعل یوم ظهور شمره حقیقت مثل این بیت شکر شده باشد لعل بیت  
 او واقع شود تا این است که در بده ظهور محبت او مانع نباشد بلکه معنی که خداوند بقط بیان  
 عطا فرموده تا امر و زبر بیهادی از اولین ظاهر شده که کسی در کتاب خود آیات الله  
 نویسد و فرستد که بیک آیه آن محبت بر منزل عید باغ گردد و جواب بر نفسی را که خواهد  
 بلسان آیات من عند الله نازل نماید ...

الباب العاشر من الواحد السابع

تلقم وزن کل نفس یحیکل اسم السعاش فی صین تولده و لاینبی لاحد ان یتسمر که  
 لمخص این باب انکه در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمیکند عدد آن با اسم سعاش ...  
 ... و هیچ اسمی اعلی عدد از اسم سعاش نیست بر همه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد را  
 طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر بالف دلام حساب کنی اسم سعاش  
 را عدد اسم می زانند بسیار و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدال بوده علی الله از این جهت  
 ارشده که کل از صین انعقاد نظمه محرز کنند آن میل را بهیچ اسمی که عدد سعاش در آن باشد زیرا  
 که از بسده ظهور تا ظهور آخر خدا و انا است که چقدر شود ولیکن زیاده از عدد سعاش اگر  
 خدا خواهد بنماید ... زیرا که شمره حقیقت در هر حال ناطق است بخلق خود هر وقت که بیند  
 استعداد ظهور را در مرایای افنده بچشمین میسازد خود را بکل باذن الله عزوجل زیرا که از  
 برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا باذن الله عزوجل ثمره آن اینکه کل امام چون  
 طائفه در حول اسم الله و کمال کل اسماء بلوغ این اسم است لعل کل نفس در بیان  
 ببلاغ مایکن برسند که در صین ظهور حقیقت تواند شد حقیقت را در کس نمود و طائف حمل او

در ارب باشد که از آن عدد تجاوز نهند که اگر بان عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده  
شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگر چه یقین نماید لعل از نار نجات یابد باین فضل بیح  
فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست ...

الباب السجادی والعشرون الواحد السابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر والامر بالجلوس علی الکرسی  
مختص این باب آنکه نمی شده از صعود بر منابر و امر شده است و او را بر عرشش با سر بریا کرسی تا  
آنکه کل ارشاد و قهر برون زنده و اگر عمل اجتماع است بر نمی گری کزاده که کل تواند استماع نمود  
کلمات حق را و زمره آن اینکه لعل بوم ظهور حق کسی با شمار نسلم زرد آن مبدد علم تسلیم گردد و چه  
بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست ...

الباب الثانی والعشرون الواحد السابع

فلا یغنی من یعمل لکنه ان یشرک بشیئا مختص این باب آنکه در هر ظهور حقیقتی  
هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و بر کس از برای خدا عامل بوده  
از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و در وقت حق او و کل نمونین باو  
آذن داده شده اگر کسی عملی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه داب او ن بوده از زده گز  
آزده نمی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه مایض بر وجود آن اگر چه او ل  
از این بوده هست چنانچه داب ظهور حقیقت در سر تان و بیان نموده ولی این خداست  
و زمره وجود ایشان در یوم معاد و الا شبه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی  
او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد بثنائی که باز میسر نشود  
اطاعت این امر الا از برای در کس مگر در ظهور او کل زنی نمایند که اختلاف واقع شود در بیان  
او و دون آن که آن وقت زمره بیان از برای ایشان ثابت میگردد آنوقت هم در شون معده  
چند در توان احسان نمود از برای یک نفس واحد عمل کردن این نیست الا مختص عرفان کل حد  
خود را و الا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران مسز از نظر فنا و استعناء است از برای  
آن ولی چون رایج دون توحید در این احوال میوزد از این جهت نمی شده و الله یوت  
الفضل من یشاء من عباده ان کان یشاءنا

الباب الثالث والعشرون الواحد السابع

فیما فرض الله علی کل عبیده ان یشکر عندم تسعة عشر آیه من نظیره الله فی ایام ظهوره بخطه  
مختص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر معتز  
گردد بخط شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگوئی در آن م شان الله  
میگوئی آنوقت اعزاز بر شئی عزیزیت عند الله و عند اولی العلم و یکت صفو که نوزده آیه  
باشد بخط آن بر کل اهل بیان فرض شده کماک آنرا که هیچ جزائی در یوم قیامت معادل با



آن نیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و بدید و اخذ چنین لوحی کند بمسأله آن زیاد است عند الله و عند اولی العسلم زیرا که آن برات نجاتی است من عند الله از برای ان نفس و اگر العباد بالله دون مقل باشد برات نار او است تا قیامت دیگر مثل اینکه هر چه در این مظهر بر مؤمنین وارد شد اعلی نمره وجود ایشان شد و بان در جنت مغفرتند و بر چیز بر غیر مؤمنین نازل شد همان محتی است من الله از برای او که بان در نار محسوسه میگردد الا اذا شاء الله چه خطا آن باشد و چه با آنرا آن و اگر ممکن بود که در آن مظهر این غیر آن شود هر آنکه تا فظ کل آثار آدمی بود با حسن ظنی که در امکان فوق آن تصور نباشد ولی چون منع است دیگران اخذ این فیض را خوبند نمود و اگر کسی یکت آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور دیگر در آن مظهر الیک حرف از آن مظهر را کسی نویسد با ایمان با و ثواب آن اعظم برات از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظل او انشاء شده نویسد ...

الباب الرابع والعشرون الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الا عند الله فی مظهر نفسه فی مظهر و الا فاستغفر الله ثم اعند انفسکم نفس این باب آنکه اذن داده شده استغفار نفسی نزد نفسی دریل و در یوم قیامت عند من لطیفه الله او ما اذن جایز است و الا استغفار باید کرد خدا در هر حال مابین خود و او که اگر جمعی با آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز سخن است باستحقاق کینویت خود چگونه که بر شئون آن رسد تا اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار میکنی از او محجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت میشود الا با استغفار از مظهر امر که شوره حقیقت باشد و چنین موقوفی او در یوم ظهور او و الا بعد و کلینی اگر استغفار کنی ثمری بخشد از برای تو چنانچه دریل و محسوس میکنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الا با ابواب واحد که مفتی میگردد بواحد با عدد که او ن باشد ...

الباب الخامس والعشرون الواحد السابع

فی وجوب السجده عند باب درینه تطلعن فیها نقطه الالهیه اعطانا من الله له انه هو العزيز المحبوب نفس این باب آنکه از آنجا که کل نفوس از ظل آیات الوهیت در بویت خلق شده همیشه در ظهور خود سائرند و چونکه چشم حقیقت بینی ندارند که محبوب خود را بشناسند محجب میمانند از مضموع از برای ان و حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با او مقل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و ماضی بوده از برای آن حقیقت و ماضی بوده از برای آن کینویت دلی در مین ظهور ان که میشود کل نظر خود میکنند و از او محجب میمانند زیرا که او را هیچکس مثل خود می بیند و حال آنکه سبحان الله عن الاقران مثل آن بچل مثل شمس سماء است و آیات آن فیما و او است و مثل کل مؤمنین

اگر مومن باشند مثل مرآت است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است  
 این است که امر شده درینکه آن آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب ان و همچنین ارضی که  
 محل ظهور آن گردد مثل آنکه محل طلوع مدینه فاء میگردد و محل ظهور حسن معروف واجب است  
 کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد کردند و همین ظهور امر قبل قطع  
 میگردد و باذن ظاهر در آن ظهور از روز حکم میشود اگر چه هیچ شیئی نیست مگر آنکه ماله و هدیه او از  
 شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه عین ظهور مثلا  
 یوم ظهور منظمیسه الله خضوع خلق آزاد نقطه بیان ظاهر میشود چه مبداء ظهور تمام نقطه ظهور است  
 اگر چه نقطه ظهور بعد اوقوی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نترانند احصا نمود این است  
 که این نوع بیان میشود و الا نظر کنی هیچ نفسی نیست که بسبب طاعت نکند خالق خود را  
 و همان خضوع اوست از برای شجره حقیقت اگر چه محجب مانده و طاعت او عین عیان  
 میگردد در ظهور بعد ...

الباب السادس والعشرون الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجمل احد علی ارضه من لم  
 یدن بذلک آذین و کذلک فرض علی الناس کلم اجموع الامن تجر تجارة کلمة یتفخ بها الکلی  
 کحروف الایمیل مختص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند الله  
 بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مومن بپان را و در نزد ظهور منظمیسه الله غیر مومن باورا  
 و مژده آن آنکه در یوم قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مومنین  
 بخود را ...

الباب السابع والعشرون الواحد الثامن

فی قرآنه یوم اجمعه هذه الایة فی لقاء الشمس انما البهائم عند الله علی طاعتک یا ایها  
 الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو الغریز الجویب  
 بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد الله  
 در ایام سه تنه نقل بوده و هر علی که در شب در روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام هفت باو داده میشود  
 و از آنجائی که هر شیئی روح آن متعلق بانسان است و شهادت هر شیئی شهادت انسان است از  
 این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاگرد گیرند برای که مدلل است بر توحید  
 آن خدا را و ایمان آن بنقطه بیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در مین بیدی  
 شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر حقیقت  
 هر کس که قبیح اداست که این است مژده این امر اگر کسی تواند درک نمود و الا شبه نیست که  
 بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محسب میگردد اگر بخوید من بیدی الله

و فرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور بین بدی منظمیده الله در هر یوم جمع هر که که در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور فیصل مایشاء و

بحکم ما یرید لایسل عما یصل وکل من کل شیء یسلون

الباب الثامن والعشرون الواحد السابع

فی ان من یحزن نفسا عاذا فله ان یاتی تسعة عشر متقلا من الذنب ان استطاع والا من الفضه والا فیتغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له فلا شیء علیه و من یحس نفسا یحرم علیه ما یرکب علیه من قبل الی صین ما یحس ویسبط کل علمه و ما کان من التوین و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر متقلا من الذنب ان ما یستعلم کین فی البیان

مخص این باب آنکه خداوند عالم از مصلحت وجود بر بندگان غنی فرموده که هیچ نفسی را محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون کسی نمی شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود آیه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اذن حد ترغیب گشته

و بر ذنب و فقه بعدد واحد حکم شده اگر محبت ماند از خدا کسی و اگر مقتدر نباشد بعدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب نجس محل ظهور آینه است اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر معروف حجی وارد آمده و اگر بر معروف حجی حزنی وارد آید مثل آنست که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آنست که بر خداوند عزوجل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از او خال بجهت در طلب توین نبوده و همچنین بعد از عزین بر آن حساب نبوده ...

... مخره آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد

نیادند و با او سلوک نکنند آنچه در اب ایشان است ...

الباب التاسع والعشرون الواحد السابع

فی الصلوة مخص این باب آنکه اول صلواتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کل آن بعد

واحد وضع شد تا آنکه هر کس با بجهتی باشد در اطاعت حجی که در آن بنیند الا ظاهر در آن حرف را و در کل بنیند الا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اغان کل آیه ضومی و ضومی باشد از برای منظمیده الله که اگر کسی بظاہر متکلف شود از طاعت او ولی بجهت عابد بوده خدا را با و وسیع علی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست و صلوة هر نفس در حد وجود او است مثلا صلوة نقطه بالنیة صلوة حجی مثل نقطه است بالنیة بحروف حجی و همچنین صلوة حجی بالنیة بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنیة بحروف ثالث الی آنکه با ضرر وجود منتهی شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز یکبار دارد و آخر وجود مسم بر این حدود ظاهر

نماز میگذارد ولی صلوة کل نفوس نزدیک رکعت از صلوة هر دوئی اولایشی است  
و چگونه که نزد او رسد ...

... بدانکه در نزد هر ظهور شفا و تین که آن بدو دین است بدیع میگردد  
مثل آنکه در ظهور رسول الله ﷺ لا اله الا الله هستی روح الله اگر کسی بیگفت حکم اسلام بر او  
نمیشد الا آنکه لا اله الا الله گوید که معتزین است محمد رسول الله ﷺ و همچنین در ظهور من ظهور  
لا اله الا الله مقبول میشود که معتزین باشد شهادت در حق او که او ان بعینه همان لا اله الا الله  
و شهادت در حق نقطه بیان است ولی آنروز بغیر آن ظهور مقبول نمیکردد مثل آنکه در ظهور  
قرآن مقبول گشت الا آنکه بدل شد بلسان عربی و از ان نبوت محمدی ...

... بی کسی را مصلی میگویند که بحروف واحد موقن شود و عزادار باشد  
بینه در نفس بی و محجب نشود بنظر کردن در آن شبی که اگر قابل نبود محل امر میشد و درین  
صلوة قصد کند خدا را و صدح من بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد  
از برای عرفی از صرف واحد اول آنوقت مصلی بر او اطلاق شود اگر در مقام استخوان بر آ  
و صادق شد در یوم قیامت و الا دلیل مقبول شود از آن همینقدر که این نظر با نظر باشد  
و باید عابد در مقام صلوة نبیند الا معبود را و نظر نکند الا بسوی خداوند و صدح و صدح لا  
شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد و محجب میگردد و مقبول میشود عبادت  
اون باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد ولم یولد بوده و هست ...

... و در سه رکعت از اول صلوة توحید  
ذات کن در چهار رکعت بعد توحید صفات در شش رکعت بعد توحید افعال در شش  
رکعت بعد توحید عبادت همین در کل الا الله و صدح و صدح لا شریک له ...

... عبادت کن خدا را بشانی که اگر برای عبادت تو را در  
ناربرد تغییر می در پریش تو او را بزم نرسد و اگر در جنت بروی همچنین زیرا که این است شاک  
استحقاق عبادت مر خدا را و صدح و اگر از خوف عبادت کنی لاین با ط قدس الهی نبوده  
و نیست و حکم توحید میشود در حق تو همچنین اگر نظر در جنت کنی و بر جواد آن عبادت کنی  
شریک گردانیده خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب او است که جنت باشد زیرا که از نار  
مردود عابد خدا را و مساجد از برای او و آنچه نزد او است ذات او را عبادت او است استحقاق  
بلا خوف از نار در جاد و جنت اگر چه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او  
بوده و هست ولی بسبب نفس عبادت بخورد که آن در مقام خود از فعل وجود حق بر آنچه حکمت  
الهی مقتضی شده جاری میگردد و احب صلوة منلوتی است که از روی روح در جهان شود و  
تطویل محبوب نبوده و نیست و هر چه مجرد و جوهر تر باشد عذاب الله محبوب تر بوده و هست و غیر  
از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور از ارشاد ذکر الله هست که بر روح در جهان واقع شود

که افضل عبادات و امن درجات است هر کسی از یک رکعت نماز محجب ماند لامل کل ما  
 علی الارض مبنون بوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است  
 اعلاهی از آن است ...

... بحسب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوقافا من القرطاس اللطیف و تسعة عشر  
 خاتما یتقرن علیها اسمان اسمائکة وان لا یورث من الیت الابیة و امه و زوجة و  
 ابنه و اخیه و اخته و ما علی بعد ما یصرف لنفسه من نفس مال علی ما یزجره بنفسه  
 لمخص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هفت حرف تام میگردد که حرف اثبات باشد  
 از این جهت حکم شده که ارث نبرد از یت بحر حقیقت الالهت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی  
 هفت رتبه توان خدا را با آن صفت خوانند مثل اوجد و و جاد و واحد و وحید و موجد و موجد  
 و موجد از این حتر است که این نوع تقدیر شده از بسبب امر بیخ نفسی نیست که اراده نماید  
 را و آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدا را خواند بجهت آنکه ممکن است خواندن هر یک  
 را عدد و قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لایق و فی الله  
 بوده معتد میگردد که جاری شود و ثمره آن اینست که در یوم قیامت که کل احکام معتد میگردد  
 من عند الله اگر بجز حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم نگوید ...

الباب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیئی مالک الا وجه فی یوم القيمة فرض علی کل نفس ان یتسخر من غیر الله  
 بنفسه لا بغیره الا عذر حقیقی لایکن لان یخیر بنفسه و یتسخر من سواه ان یمیه بکل امر و یخط  
 و الا یتسخر من الله بسبب آخر من الخط و غیره لمخص این باب آنکه لایوم قیامت خواهد شد  
 و بجز حقیقت ظاهر اگر چه برضای فو آدمی توان در حق مؤمنین بیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد  
 کل شیئی مالک الا وجه لعل کل مراقب باشند در آن یوم از احتجاب از محبوب خود بدل  
 تشوید اثبات ایشان یعنی بگو اگر امکان نفسی هست بدل شود با ثبات ولی از آنجائی که این خلق  
 مددش همیشه لایسر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت  
 و ابر پافراید چنین کلمه داشته از بهر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کل از برای  
 نجات عمل میکنند بعد از آنکه خداوند حکم حاکم فرماید چه نجائی است فرض است باشد فرض که  
 حاضر شوند بعد از علم نزول این آیه و حکم آن دستفراکنند زود و رجوع کنند بسوی او تا آنکه  
 بدل فرماید بک رانجات که این است ثمره مشتمل باعل شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل  
 عمل خیر را کند باز مالکین است الا آنکه رایج شود و بجهان تولی که بلاگشت نجات ابد بعد

... و اصلاح آن نشود آلا از مبداء امر که اگر بعد از نزول

این آیه بجز عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثم نمی بخشد آلا آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبداء اخذ کنی اگر چه بی یک کلمه قد بخیشناک باشد که این تو را نجات میدهد ولی این همه استغفار تو را نجات نمیدهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای نجات میکردی و بعد از آنکه حکم الهی بر فیر آن شد چه شمر در راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگر چه باشد باشد و اگر کل ماعلی الارض را بهی از برای اخذ صحن کلمه هر آینه انفع تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر توانی با سرچ آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و اخذ کن که اگر از صحن استماع یک کلمه صبر کنی آن کلمه قبض روح شوی در مالکین خواهی بود و اگر تعبیر کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعل از مبداء جاری کردی

که بعد از موت تو در جنت باشی و ناز تو بدل بوزر گردد و این اقرب از هر امری است که با قبل بان کل اعمال مقبول میشود مبدل میگردد سینه بجهنم اگر چه رایج جدیدی میوزد از آن و لکن باز مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در مالکین روی تو سبوح امری مثل این از برای اهل بیان نمانده نده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان و حدودات و اکنه تو را محبت کینه از مبداء مثل آنکه با باشد در بیان اعلم از آنها باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب از نظر شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملققت شده باشی تا آنکه موقف او مبدل شده باشد مثل آنکه در مالک که محل ذل است بظاهراً واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امراته را...

الباب الخامس من الواضحات

قرض علی بن قیدین یاخذ ثلاث الماس عدد البسم و اربع لعل اصغر عدد آتیه و شسته زرد و عدد الا منق و شسته یا قوت عدد الا قدس آن یاخذ ما و یسلم من طغیسه آتیه و هر دو یکی می نویسم طهور هم نفس این باب آنکه در مواضع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است و کل آن واحد اول و واحد اول در نقطه اول و اذا نجائی که در یوم قیامت حشر کل بر در جات واحد اول و کل این واحد با هر واحد اول و اصداست و در کل یکت ما چون دیده میشود که امراته باشد و از آنجائی که هر شی در صقع خود تا مشا به شود این واحد تا کمال در صده خود بگیرد و بدل علی الله نمود از اینجا امر شده که در یوم فلور تا فلور دیگر هر نفسی که معتقد باشد بر شسته قطعه الماس و چهار لعل اصغر و شش قطعه زرد و خضر و شش قطعه یا قوت احمد در تردد است با واحد اول بهر سینه و اگر بتواند در ظل ملک و واحد اول و از او آورد و آلا در ظهور من طغیسه آتیه با مراد بحدود می او عطا کرده شود که این مویزه است من عتد آتیه از برای واحد اول در آن طهور و بهر کل عدل بجهت او واحد اول باید باشد تا مسمه لکن از صغر تو چند موجب نمائند و اگر در آن ظهور کل این عتد

مغز کردند بواسطه شکر عطا خواهد بود مالک کل وجود و اگر کسی مرد او باشد و مشرق شود شکر  
 حقیقت و قدر ذکر شستی در حق او صبر نماید بعد از همان نارسید و از برای آن در سزاوار است  
 که شکر بگویند بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق در حق دعوت و حیات شکر  
 و تمجید و توحید و کبیر و نام و همزه و آه و تراب و نواد و روح و نفس و جسم و نور انبیا و مطهر  
 و اخضر و احمر در ظل هر حرف بسم الله التامین لانه من لا یحضر الله فحسب و چهار دعا از برای انوار  
 از بند ذکر شده که اعظم از کل دعوات است بر نفس که بر قرأت آنها موفق گردد و خیر دنیا و آخرت را  
 درک نماید و الله یوفی الفضل من یشاء و یؤتی من یشاء من ماله ما قدر من عنده انما کان جوارحاً

الایب الیاس من الیواحد الیمن

فی کلین اللطیف بان یطیرون فی کل اربعة ایام بان یطیرون نیت امر و اخذ شکر الیمن  
 بالیوم فی کل ثمانین ایام او اربعة عشر ایام و اخذ الاطفار و استعمال الخصال الیمن  
 و کتاب الرجال علی صدور هم الرحمن و النساء اللطیف و النظر فی المرات فی کل یوم و لای  
 مخلص این باب اگر در بیان اذن داده شده بتلطیف و نطفات با علی یا یکلین در امکان و اگر در  
 چهار روز یک مرتبه اخذ اطفار و شکر و یا عمل به امر نماید محبوب بوده عند الله دست و تطییر  
 البه و تطییر آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده دست و حاذق اذن داده شده  
 چون کل بدن چه بعضی آن اگر بر صدور که محل حب الله محبت بکل جسم در اول الیوم و الیمن  
 در اول الیام کل بر احسن خطا بسبب آنکه منقطع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بزرگوار  
 از این کتب هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را بفضیل حرف عادت کرده و بر  
 بدین در طین اگر داب بوده باشد محبوب بوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده  
 زیرا که از هیچ شری نمی شود مگر آنکه بفیض نوع بلا از بدن او مرتفع می گردد باذن الله و سزاوار است  
 بعد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن خلق خود و الله  
 استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در فطرت اولیه با حسن حال خلق شده و اگر جمالی  
 جسم زیاده از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مصور می گردد و این در دلیل معروف است  
 پس در آن من کتاب الله ذکر شده و در هر شان عبادت بر شونی باشد که اگر آن من محبوبیت  
 ظاهر شود و آن بین بدی الله واقع شود که می از شینی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر  
 این شده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین بدی الله واقع شود دون شئون لطافت  
 نزد او نباشد که غیر حق خداوند شاهد شود بر او ... و اگر کسی را

مکن نشود حزنی از برای او نباشد که سبب او بتلطیف را با عطا کرده میشود ثواب آن ولی  
 بر هر نفس حتم بوده و دست که مراقب باشد که آنچه در قوه او مکن است در نفس خود اظهار نماید  
 زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و می شاکر کل را و می بیند او را ولی کسی او را

نمی شناسد و بعین او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود در کثیبتی چه بسا درستی  
 که هست نه پدریشا سده مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق ...

الباب السابع من الواحد الثامن

فی ایجاد الامر به لمحض این باب آنکه اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در ظل او نشاء  
 شود بر طبق او الی ظهور من نظمیده الله که آنوقت اگر کل بشانی مقدر شده که تواند با حسن  
 خط کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود و الا آنچه مقتضای جرد و خل او است اذن خواهد داد و  
 بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نماند عسدا نه ...

... ولی هر کس تواند که بیان را با حسن خط نویسد بهتر است از برای او ن تا آنکه با لک گردد چاپ خوب  
 آن را ذلک من فضل الله تعالی بر من بیا این عباده و الله ذو الفضل العظیم ...

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبیض الشعر فی الرأس للبنین و اخذ شر الوجب لقوته و الصلوة فی العجا لادونه من  
 فانه لا یجبه الله لمحض این باب آنکه اذن داده شده تبیض شرمس و اخذ آن از وجه لابل  
 قوت آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و همچنین از عباد  
 عبادی هستند که از امر الهی محبت مانند و اذن داده شده صلوة در عجا بشانی که ظاهر شود  
 از یدین او انرا محس انامل که اقرب بوقر بوده دست و صلوة در عجا محبوب نبوده و نیست  
 الا همین اضطرار که آنوقت اذن داده شد کل این شئون است از برای آنکه عمل در یوم قیامت  
 شیئی دون حب الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه مستدین استدلال نمایند جانی  
 که بعبود می خداوند راضی نشود دون حب را چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و ارواح  
 و افئده که محال تجلی واحد اول است فظنن الله ان یا اولی التقوی یوم القیة لعلکم تعلمون

الباب الحادی عشر من الواحد الثامن

فی غسل الیست ثلاث مرات علی ذلک الترتیب الاول الرأس و تقول یا فرد ثم البطن  
 و تقول یا حی ثم الیمن و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول  
 یا عدل ثم الرجل الایسر و تقول یا بدوس بماء او بما شاء من کافور و سدر و کلینتة بنجس  
 لبس و یجمل انما تم فی یمینه بما هو کتوب علیه فی الرجال و لله ما فی السموات و الارض و  
 ما بینها و کان الله کلشی علیها و فی النساء و لله ملک السموات و الارض ما بینها و کان الله  
 کلشی قدیرا لمحض این باب آنکه کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی  
 نظر کند از مبدا تا انتهای آن ماء توحید را در کل بر یک پنج جاری می بیند و اذن داده شده  
 در مقام غسل میت بکرتبه واجب و الی الثلثة او انچه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید  
 در پنج رتبه ذکر میشود در لاله الاله و لاله الانا و لاله الاله و لاله الاله و لاله الاله  
 و حسن نفسی اگر در ظهور موجود و در سده اول موقن میگردد در ظهور توحید هر آینه الی سه نفس منجی گشت



بآخر مراتب توحید از این جهت است که یکده دایم گشته و مراتب باع کل خواهند مل شد  
 اگر عسری نباشد و اذن داده شده از اس و بطن دیدن و جلین و دصین اشتغال بنام  
 و حمد الهی ذکر گردد و با پنج درجات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماه یا گرمی آن  
 لاین است که بهمان نحو فصل داده شود بر ایدی تقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماد  
 یا طیب دیگر معطر نمایند و اذن داده شده در کفن بیخ ثوب از هر برگرفته نامتی درجات  
 قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جائز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد  
 و قدری تربت از قبر ادرل و آفر با و دفن نمودن سبب میگردد که عرفی مشاهده نماید بعد از  
 موت و در جنت الهی با آنچه ما محبت او بوده و هست متلذذ گردد و بریدیم او خاتمی متوش  
 اذن داده شده در رجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله کلشی علیما و در  
 نسا و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کلشی قدیرا و تعلبیت را در هر  
 حال بشانی نموده که دون و قار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که احرام جسد مومن احرام  
 مومن است و اسماء سته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر بقلب یا لبان مثل کرد و  
 پاک موت مثل حیات است اگر سیت بایمان بان ظهور قبض روح شود و در جنت الهی متلذذ خواهد  
 بود و الا در نار است ...

الباب الثانی والعشرون الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب لمخص این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در محل آن  
 بنصت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیت و نه سال بر او است که دارد شود در آن محل  
 در هر سینه یک مرتبه دوزده روز بران ارض باشد تخلیص نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر  
 شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکنند ...

الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن

اذن ان یکبرن علی النقطه خمس و تسین مرة فی اولیها و اخریها لمخص این باب  
 آنکه چونکه شجره حقیقت مرآة الله بوده و هست و در او دیده میشود و الا الله از این جهت امر شده که  
 در صین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در  
 غیر آن این پنج کلمه زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حنی از آن واحد بلا عدد ظاهر میگردد  
 و کل مراتب اعداد مکتبه واحد اواحد از واحد اول منجلی میگردد ...

الباب الرابع والعشرون الواحد الثامن

فی ان کل نفس ان یتلومن آیات البیان فی کل یوم و لیله سبعمأة آیه وان لم یقدر علیها کتبه  
 سبعمأة مرة لمخص این باب آنکه از آنجائی که توحید در حرف ذال نمی آید عروج او است و متر  
 آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حرف ربه ثالث توحید گذرد و ربه خامس ظاهر میگردد و  
 اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب بمقتصد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند بمقتصد

مرتبه الله اطهر بگوید و ثمره آن اینست که اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن لطیفه الله تا کیفونیت آن لایق شود که بدل شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج از حد عدد گردد و بنیة الاعداد بعد از این است که این امری باشد محل بی اهل آن از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با مؤمن بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنت را معرفت من لطیفه الله یقین کن و طاعت او و نارا وجود من لم سجده و رضای او ...

الباب الخامس والعشرون الواحد الثامن

فی آن فرض کُل اصدان یتاہل لیسبق عنهما من نفس یوحده الله رجھا و لابد ان یجئہ فی ذلک وان لطیف من احدھا ما یمنعھا عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه لان نظیر عنہ الثمره ولا یجوز الاقتران لمن لا یدخل فی الدین ومن کان مقترنا بنفس یحب علیہ الاقتران اذا شامر منہ دون الایمان بالبیان ولم یحل علیہ او علیھا شیئی الا اذا یرج فی الایمان قبل ان یرفع امر الله فی یوم من لطیفه الله ان الذنوب لمن لم یعلم رجحون محض این باب آنکه در این عالم عظم ثمراتیکه خداوند بعد از ایمان با او و حروف واحد آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره است از وجود خود که بعد از موت آن آن را ذکر کند بخیر و امر شده در بیان باشد امر حتی آنکه اذن داده شده اگر سبب رخ و طرئی مشاہع شود اختیاراتقرانی باذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعل و رتی شود از اوراق جنت اگر ایمان آورد بمن لطیفه الله و آلا در تی میگردد از اوراق نار و اگر موجود نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نیست اقتران آلا بانفسی که ایمان آورده باشد در هر ظهوری بظاهر آن ظهور و اگر احدی اختیاراتایمان نمایند اقتران اذن داده نمیشود از برای آن منع کرده میشود از آنکه ایمان نیآورده حقوق آن زیرا که مالک گلشنی خداوند است عزوجل و اذن نداده بر غیر مؤمن تکلیف شیئی و آنچه برایدی غیر مؤمن می بینی بغیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان منع میکند الا آنکه ایمان آورند ...

الباب السادس والعشرون الواحد الثامن

فیما کتب علی کل نفس من کل ما یتکلم من مائة شقال ذهب من بماء کل شیئی تعد عشر و واحدة لله ان کانت الشمس طالعه فلیفروض الیه لیسبق من حروف الواحد کل واحد شقال اذا شاء والا لامر سبیده لایشل عما یفعل وهم یشلون وان کانت الشمس مجتبه و یکون للحروف الواحد ذریة یوصلن الیهم و الا یصرف فیما یقترنان من نفسین وان کان یصرف العبد لولده او بنته و شقال التار یحفظ لمن لطیفه الله او یحفظ فی البیان و یتلون بنفسه و یحفظه کعبینه لیردن الی صاحبه مختص این باب آنکه بعد

از آنکه شیئی بجاء صد مثقال ذهب رسیده بر مالک اذن است که نوزده مثقال بخرد  
 واحد و یک مثقال لاجل ناز اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید  
 اگر لیل طالع شد بذریات آن حرف میسرانند کل و اگر نباشد آن مقرر می سازند  
 بین دو نفس را و مثقال ناز را خط بنمایند تا بین طغیسه باشد روشو و در نزد ظهور او مطلع  
 میگردد حکم اقران و عطاء بذریات الا باذن اذن ثمره این آنکه اگر در آن روز چکی فریاد  
 مثل اینکه آنروز اطاعت میکنند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت  
 رسول خداست بنمایند در کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در  
 یوم ظهور اقرای است تا در حجب لیل از برای عارفین باد زیرا که آن یوم لقاء الله است دیگر  
 کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و مزار دار است که بعد بعد از هر صلوة طلب رحمت و  
 مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که ندانند میرسد من قبل الله که از برای تو است  
 دو هزار یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یدکر ابویہ بذکره

ان لا اله الا هو العزيز المحبوب

الباب السابع والعشرون الواحد الثامن

في ان النضة والذهب اذا بلغا بما اتم توزنون ستة الف وخص مثقال فاذا خمس  
 تسعين مثقالا للنقطه ولياخذن الله عنكم وكل عنه ييلون وتردنه الى من نظيره الله وتحفظه  
 كهيئكم بعض این باب آنکه از آنجائی که هیچ عزمی نیست کرد اطاعت خداوند چنانچه در  
 بر ظهوری من بر زمین بان ظهور افتخار بعضی بر بعضی باطاعت خداوند بوده نبشون دیگر  
 زیرا که بشون دیگر در نزد اهل هر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او میشود بوده و هست و  
 اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه هست از اول عمر تا آخر بلا  
 وضوء که مستحب است بنماند بایست که افتخار کند که من نظر باسمان نکردم الا با وضوء بلی این  
 عزاست اگر مقرران با ما مثبت بالدین باشد که معرفت الله و معرفت ظاهر امر او از نزد  
 او باشد والا کینویات بدل میشود از نوریت بناریت چگونه و اعمال رسد و بدانکه بعد  
 از آنکه عدد ذهب و نضه بعد کل حرف رسد با عشر فیئیه شش هزار و پنج میشود که اگر نضه را  
 تنزل دهی بشش میرسد و آنوقت اول حرف اشاره میشود که باء باشد از این جهت امر شده  
 بعد از بلاغ این دو باین عدد نود و پنج مثقال از هر یک الله برداشته شود و در ظهور نقطه  
 چه در اولی و چه در آخری باذن او عمل شود و در ما بینها نوزده نفر از اولو الطاعه که اذن دهد  
 بر هر یک عدد باقیست شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت  
 میماند و مؤمنین بان عمل میکنند و از هر تحب رتی اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی  
 نخواهد شد تا قیامت دیگر ...

۱۰۲  
الباب الثامن والعشرون الواحد الثامن

فی الصوم ولتذکره الله فی تسعة عشر یوما من کل حول أحسنه وانتم صائمون  
لمخص این باب آنکه اول مراد خدا را بدان از صوم که نثره آن چه چیز است و آن اینکه در  
ظهور قرآن اگر میبودی و از رسول خدامه سؤال میبودی سبب فرض او را بر آینه جواب میبرد  
با آنچه ذکر شود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست  
مثلاً در زمان رسول خدامه اگر دوست نیداشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبود  
از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم میشدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد...

... و اگر در این ظهور صائم شد

از حسب دون حرف اول شو که در کل حروف دیده نمیشود الا همان یک حرف و چون که کلم  
بر واحد اول میشود نیز بر اعداد تکثره هر کس از برای ایشان است صائم بدان و هر کس  
از برای دون ایشان است دون صائم و در وجه ایشان ابواب جنت را مشاهده کن  
و در عدد واحد و نقل ابواب نار که حقیقت صوم صوم از ایشان است ...

... و در صین صوم حق است بر صائم

که مراقب شود رضاء الله را که از آن محبت بگذرد که اگر در صین صوم شجره حقیقت طالع شود و  
حکم نماید بدون آن فی ایمن اطاعت کند چنان صومی که الان بیگردد با مراد بوده در ظهور  
قبل و همچنین کل اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجادله اگر چه حلا باشد و ظلم  
اگر چه قدر قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شو نفس خود را ...

... و از طلوع تا غروب مراقب باش و

در اسم واحد ناظر و قبل از جوع بعد اسم هو حکمی بر نفس و مؤمن نبوده الا الی الزوال که اگر  
تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنبلی و فوق آن صائم نخواهد بود ...

الباب التاسع والعشرون الواحد الثامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلوا علیها و اذا ذکر حروف الحی فصلوا علیهم و اذکروا الله محمدا  
و نظاهر امره فی کل لیل جمعه و یومه اشئ و یاتین مرة ثم اذکر الله فیها اربعة الف  
مرة یا الله لمخص این باب آنکه هر وقت ذکر شود من لطیفه الله صلوات فرستید بر او  
و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بجا کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه  
ظاهر میشود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب در روزی است  
که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من لطیفه الله و حروف حی آن را دو بیست  
دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهل و نین تا این است که سجده کند و  
بخواند کسی که ذکر او ذکر الله هست و ذکر الله ذکر او است و معرفت او معرفت خدا  
و معرفت خداوند معرفت او است محبت مانید ...

الباب الأول من الواحد التاسع

في ان عز كل الارض لله فسد كل ما خلق الله وان يوت التي يومئذ تنبأ  
الملك من يصلي فيها من اولي البيان فليصدق بمقال من فحة الاوان ليكن فيه ما ينسب  
الى حروف الواحد او شدة البيان وفي كل مقاعد الغرة فليحلقون عنفا على عدد الواحد  
مقام نفس اذا كان الارض واسعة والا الواحد بلا عدد ليكن العالين ولا بان يلحق  
محل ما قبض من النقط في احد الحزمين ومنى على ذلك المقعد يتا من المرات ليزكرن الله ويصلين  
مختص اين باب انك هزهر اضي لله بوده وراج ميگردد يوم ظهور من لطيفه الله اذ با اذن  
هين قم قزداين و اكنه كه از سلاطين قبل بوده اگر کسی از اهل بيان در آن نماز كند بر او است  
كه يك شقال فضه انفاق كند تا انكه ساكن شود در آنها الا شهدا بيان و مظاهر واحد دهر  
مجلس عزى كه منقذ كرده بلا عدل سزاوار است كه مكان عدد واحد را خالی نذارده كه اگر ان سا  
من لطيفه الله با حروف حتى ظاهر گردند کسی مقترن نگردد بجا هر كی كه از بيان اخذ ميشود در آن  
ظهور دگر مجلسي وسيع نباشد محل يك نفس اذن زياده داده نشده و همچنين هر مقعدی  
محل يك نفس سزاوار است كه خالی گذارند زير كه دیده ميشود كه در بيت خود من لطيفه الله  
هم اين قم ظاهر است كه از مقعد آن مخ مينابند او را چون كه نميشناسند او را لا حرام او با  
او دلی او ميشاسد كل را ويخذ و بر عباد كه از برای اسم او اين نوع اعظام واحترام ملاحظه  
مينابند دلی يوم ظهور او از او محجب مينابند با نيات خود و طين ما قبض من النقط امر شده  
كه ديكي از حرمين واقع كردد و بر آن مجرّه از مرآت مرتفع شود كه در آن صلبيان صلوة خود را او  
نمايند تا انكه امارتی باشد در نزد خلق براينكه نقطه بيان بس بوده مخلوق و مرزوق  
و مولود و موردش و آنچه من الله حكتم نموده از او است ...

الباب الثاني من الواحد التاسع

من كين له خط لم كين له عدل في آياته فليكتبن الف آية لله وليؤمن بان يوصلن الف  
النقط ليجزيه الله برحمته يوم القيمة انه كان بكل شي عينا مختص اين باب انك  
در ظهور بيان صاحب قلمي محسب رسد كه عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطي كه هست  
از اجمعي گرفته تا اعلى تهی كردد كه مراتب واحد باشد محبوب بوده كه هزار بيت بر قسطی كه انهم  
بلا عدل باشد نوشته شود و همچنين شئون آن بايد مثل آن باشد و وصيت نمايد كه در يوم ظهور من لطيفه الله  
نزد آن شجره حقيقت حاضر نمايند تا انكه جز او را آنچه نزد او است از آيات خود و ذكر كردد  
باين سبب ز محبوب خود و اگر نفسی باشد كه استطاعت بر الف نداشته باشد در حين نوشتن  
بان بر شدة بيان است كه بهاء الف را با و برساند و اگر مستطیع است كه سزاوار است كسی كه  
از برای خدا عمل كند بجا قرار دهد در عمل خود و از شئون غيبه نقطه بيان چه آيات و چه حاجات

چه تفاسیر و چه شئون علیه وجه کلمات فارسیه هر چه نوید مقبول خواهد بود و شمه آن اینک اگر  
در یوم ظهور چنین نفسی باشد و اشغال آن قلم نگرداند الا با ثامن لطیفه آنکه که حرام شده بر شیخ  
قلم گردانیدن بر همه کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یک نفس لاله عمل کند که بهتر است از  
کل آنچه در لیل نهشته میشود و هیچ خطی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر ظهور نبوده الا خط مسکته...

الباب السابع من الواحد التاسع  
فی النبیات من بیع الانغوزه والورق الزقوم

بدانکه اصل نبیات حرف نفی اولی است و همین قسم هر چه در ظل او آید در نفسی داخل میشود  
و بدانکه هر کس لمن نظیره آنکه نباشد لدون آنکه هست و هر کس از برای او باشد لاله است  
و همچنین در نقطه بیان مشاهد کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری  
اگر ظهور است قبل داخل آن ظهور نگردد در نفسی نظر کن و نبی شده از تمنا که او شباه آن  
و آنچه که از سمت فراسان حل میشود که رایحه غیر طیب دارد و اشغال آن بهر نوع که متفکر بود  
و اگر خواهی حد اول دثانی را ببینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع میشود  
باین دو و آنچه طیب است راجع میشود حمده و علی علیهما السلام سبایی که سخن میکرد با نینامی شد  
و مل آنما ...

الباب الثامن من الواحد التاسع  
فی حرمة التریاق و السكرات و الدواء مطلقا

مفخص این باب آنکه گل شون دودن حب ازدون حق بوده هست و گل شون حب از حق  
بوده هست و نبی شده از سکرات و آنچه حکم دوا بر او شود مطلقا تا آنکه مگر کنی خود را از هر  
شئی که لدون آنکه بر او ذکر شود و بدل نمائی در مواقع ضرورت بالا لطیفه و نعمه طیبه که شون  
شجره محبت بوده هست و حکم آن در کلی مثل جزئی است مثل آنکه حسته از از یک نفس دون  
نمون مثل گلی او است ولی خداوند عالم عزوجل در همه حال بشائی تجلی فرموده که گل وجود  
ساجدند و گل حجب او را غیب و بطاعت او صاعده و هیچ ذره نه مگر آنکه بکنیم نیت عابد است  
اورا و ماطق است بلسان خود ولی در این ظهور هر شیشی که از شون شجره محبت نیست محبوب  
نبوده نیست و هر شیشی که بوده محبوب بوده هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل  
آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری  
اذن داده شده اهل آنرا که با دودن مظاهر حق مدرا نموده لعل شری از وجود ایشان اخذ شود  
بایمان سخن زیرا که امکان در همه نفسی هست اگر خود نبضها محبت نشود و لتسیدن عمالا

بجاء الله بالله ربکم الرحمن ان تم تحون ان تطون  
الباب التاسع من الواحد التاسع

فی حرمة صلوة الجماعة الا صلوة الميت فانکم تحون و لکن

فراوی تصدو ن لخص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام  
محقق الوقوع باشد در اینکه از صرف اثبات است و از آنجا که آخر هر ظهوری کل خود را  
چنین جلوه داده که مظهر اثباته یعنی ولی بدین ظهور ظاهر میگردد که از نظر نفسی بوده از این جهت  
که نفسی شده تا آنکه کل لدون الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورد  
باشد با الله آیات آن و شجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن در آن نفسی که آن الان ظاهر  
ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام و آ  
نفس الامریه زیرا که آن در آن نزد لدون الله بوده که اگر نمیبود نمیشد و آنکه نماز کرده لکن  
بوده که اگر نبود امروز مومن نمیشد این است یکی از احکام و او دلی که باطن شده زبانه  
اگر بظاهر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که بر البصیر  
که بر نفسی مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة بیست اذن داده شده زیرا  
که آن از اعزاز مومن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب تر بوده و بیست  
نزد خداوند ولی کسی مقدم نیست کل در صفوف خود قائما نماز گذارند بر او بقصد فراوی  
ولی در صورت جماعت ...

دوستان و دانشجویان گرامی

به شکر الهی قادر بر آن شدیم تا به حد مقدورات توضیحات مختصری برای برخی از اصطلاحات کتاب مستطاب بیان که در واحد احکام تطبیقی ارائه گردیده است را تهیه و بدینوسیله تقدیم شما عزیزان و سروران نمائیم تا ان شاء الله کلیدی باشد به جهت تسهیل مطالعه پویندگان علم و معرفت. بدیهی است که در این جزوه مختصر آن دسته از اصطلاحات که در جهت اهداف این درس بوده است مورد نظر قرار گرفته است و در خصوص بسیاری از اصطلاحات این سفر جلیل که سوی مطالب حکمی بوده و یا امکان ارائه توضیحات آن در این مقوله نبوده است باید گفت "این زمان بگذار تا وقتی دیگر" و البته این طریقی است که پیش و تعمق در آن از شما عزیزان انتظار می رود.

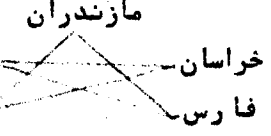
مؤید باشید

بخش احکام



ردیف	باب واحد	سطر	اصطلاح	توضیح
۱	$\frac{۱}{۵}$	۲	مسجد الحرام	کعبه و قبله مؤمنین - این حکم بعینه در کتاب مستطاب اقدس پذیرفته شده است چنانچه می فرمایند " و اذا اردتم الصلوه ولوا وجوهکم شطری الاقدس المقام المقدس ... "
۲	$\frac{۲}{۵}$	۴	مستغاث	از حیث حروف ابجد برابر است با عدد ۲۰۰۱ و چنین بنظری آید که در بسیاری از مواقع کتساب مستطاب بیان برای ذکر کثرت چیزی از عدد مستغاث استفاده شده است به عباره آخری در بسیاری از موارد از این اصطلاح برای بیان معنی حداکثر و بسیار زیاد استفاده شده است .
۳	$\frac{۳}{۵}$	۳	از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که بحوت منتهی می گردد	در مدت یکسال - از زمان تحویل سال تا پایان آن
۴	$\frac{۴}{۵}$	۱۲	ذات حروف سبع	دارنده هفت حرف - در این باب منظور ، حضرت اعلی می باشند که تعداد حروف نام مبارکشان ( علی محمد ) هفت می باشد - در بعضی مواقع دیگر این اصطلاح می تواند در خصوص نام مبارک جمال مبارک ( حسین علی ) نیز مصداق داشته باشد .
۵	$\frac{۵}{۵}$	۶	یتفرع علی الحیوة	آن چیز که انسان پس از بدایت حیات خویش با آن در ارتباط است مانند منزل ، وسایل زندگی و ...
۶	$\frac{۵}{۵}$	۸	کل از کل گرفته می شود	کل ما یتفرع علی الحیوة از کل نفوس گرفته میشود
۷	$\frac{۶}{۵}$	۲	ما لم یکن له عدل	شئی بی نظیر
۸	$\frac{۶}{۵}$	۳	شمس حقیقت	مظهر ظهور
۹	$\frac{۶}{۵}$	۱۱	غیر ما لم یکن له عدل	اشیائی که نظیر و مانند دارند
۱۰	$\frac{۶}{۵}$	۱۲	بقدر بهاءها از اصل	یک پنجم قیمت شئی ۲۵٪
۱۱	$\frac{۱۱}{۵}$	۱۲	بدء آن ازها بوده و جمع آن الی الواء است	هو ۶ چنانچه در این باب مذکور است در صلاه مولود ۵ تکبیر و در صلاه میت ۶ تکبیر معین و مشخص می باشد

ردیف	باب واحد	سطر	اصطلاح	توضیح
۱۲	$\frac{۱۴}{۵}$	۱۲	مرکب می گردد	اشاره به حالت وسواسی است که بسیاری از نفوس، بنام احتیاط، در خصوص طهارت دانسته اند که آنقدر برای نظافت از آب استفاده می شده (آبی که همیشه در یک جا مانند حوض مانده باشد) که از کثرت استعمال کثیف و سیاه می گشته همچون مرکب
۱۳	$\frac{۱۴}{۵}$	۱۸	شئی که عیشیت در او نباشد	شئی که چرک و کثیفی ظاهری نداشته باشد
۱۴	$\frac{۱۴}{۵}$	۲۱	ما یبسدل کینونته	آن چیز که باطن و ذات شئی را تبدیل نماید
۱۵	$\frac{۱۴}{۵}$	۳۶	نفس حیوانی بود بلا مودی	حیوانی بی آزار بود - حیوان بلا مودی مقابله حیوان مودی است
۱۶	$\frac{۱۴}{۵}$	۶	وان یفطر	اگر نیاز پیدا کند
۱۷	$\frac{۱۴}{۵}$	۲۴	تسع تسع عشر ثانیه	کتابه از زمانی بسیار کوتاه
۱۸	$\frac{۱۸}{۵}$	۷	داب	معمول به - عادت
۱۹	$\frac{۱۸}{۵}$	۸	باجل	محدود به زمان - در معاملات بین ناس تنزیلی که معمول به می باشد محدود به زمان باشد
۲۰	$\frac{۱}{۶}$	۱	فی نظم البیان	به تمام آثار حضرت اعلیٰ به معنی عام " بیان " اطلاق می گردد و در این باب می فرمایند که تمامی آثارشان به ترتیب ذیل منظم گردد: آیات ۳ جلد - مناجات ۴ جلد - تفاسیر ۶ جلد - صور علمیه ۶ جلد - مجموع ۱۹ جلد
۲۱	$\frac{۱}{۶}$	۴	انما البیت ثلاثین حرفا وانما الاعراب عشره	در اصطلاح بیان به مجموع ۳۰ حرف معرب، یک بیت گفته می شود، به عبارت آخری ۴۰ حرف بدون اعراب و یا ۳۰ حرف با اعراب برابر با یک بیت می باشد بنا بر این در یک بیت اعراب ارزش ۱۰ حرف دارد
۲۲	$\frac{۱}{۶}$	۱۴	نه در اول و نه در ثانی	مراد از اول " آیات " و مراد از ثانی " مناجات " می باشد
۲۳	$\frac{۲}{۶}$	۱۰	استیلاء	در لغت بمعنی چیره شدن می باشد اما در اصطلاح حکمی در این باب بمعنی فروریختن آب بر شئی میباشد این حکم نیز بعینه در امر مبارک پذیرفته شده است

ردیف	باب واحد	سطر	اصطلاح	توضیح
۲۴	$\frac{۲}{۶}$	۱۵	حروف واحد ومن یحبهم	حروف حی و دوستداران ایشان
۲۵	$\frac{۳}{۶}$	۱	بیت حر	حمام
۲۶	$\frac{۳}{۶}$	۱۴	بلاخص راس	بدون خم کردن سر
۲۷	$\frac{۴}{۶}$	۱	قطع الخمس	پنج قطعه که بر طبق مضامین این باب ظهور حق در آنها شدت داشته و عبارتند از: مازندران - خراسان - فارس - عراق - آذربایجان 
۲۸	$\frac{۴}{۶}$	۱	و ان طال علیه الزمان	و اگر چه زمان ( بین الظهورین ) طولانی شود - توضیح آن در سطر پانزدهم همین باب آمده است : " و این حکم مستقر است الی ظهور من یظهره الله "
۲۹	$\frac{۴}{۶}$	۳	ظهور حرف ها ... حدود ها	منظور از ها اول پنج مرتبه توحید ( در باب یازدهم از واحد هشتم ذکر شده است ) و منظور از ها دوم همان حدود خمس می باشد
۳۰	$\frac{۷}{۶}$	۳	واحد و احدا بالعدد لا بنفس الواحد	صعود و نزول میزان مهریه بر مبنای ۱۹ مثقال باشد نه یک مثقال یک مثقال
۳۱	$\frac{۷}{۶}$	۴	الانقطاع	ازدواج موقت - صیغه
۳۲	$\frac{۷}{۶}$	۱۳	عدد لله	از حیث حروف ابجد برابر با عدد ۹۵ است
۳۳	$\frac{۱۰}{۶}$	۱۲	حروف بسمله	مقصود ۱۹ حرف جمله " بسم الله الرحمن الرحیم " می باشد
۳۴	$\frac{۱۰}{۶}$	۱۳	اسماء سته	عبارتند از فرد - حی - قیوم - حکم - عدل - قدوس
۳۵	$\frac{۱۰}{۶}$	۱۶	اول همان حروف واحد اول	حضرت نقطه اولی
۳۶	$\frac{۱۰}{۶}$	۱۷	... تا آنکه در رتبه خمس بعد لله ظاهری گردد	اشاره به پنج واحد هیکل دایره معروفه مندرج در همین باب می باشد یعنی : $۹۵ = ۱۹ \times ۵$ ( دایره معروفه لوحی است از حضرت رب اعلی که در این مقال نیازی به شرح و بسط آن نمی باشد )

ردیف	باب و واحد	سطر	اصطلاح	توضیح
۳۷	$\frac{۱۲}{۶}$	۳	اظهار آن بان	اظهار شو و ن دون محبت به زوجه
۳۸	$\frac{۱۳}{۶}$	۵	مقاعد حروف واحد	مقابر حروف حی
۳۹	$\frac{۱۳}{۶}$	۱۳	سایر ادلاء	در این مورد شامل نبیین - صدیقین - شهداء و مؤمنین می باشد
۴۰	$\frac{۱۴}{۶}$	۱۷	احکام کلشئی	بر طبق مفاد و مضامین آثار حضرت اعلیٰ قرار بر آن بوده است که کتاب مستطاب بیان ۳۶۱ باب داشته باشد و هر باب یا به عبارتی هر حکم منسوب به یکی از ایام سال باشد
۴۱	$\frac{۱۴}{۶}$	۲۰	در واحد اول صوم جائز نیست	در ۱۹ روز ( یک ماه ) اول سال صوم جائز نمی باشد
۴۲	$\frac{۱۶}{۶}$	۲۰	ما خلق عنه	عیال - زوجه
۴۳	$\frac{۱۶}{۶}$	۶۲	چنین کور درجه به درجه ترقی کند که کل نتوانند زیاد از یک فرسخ سفر کرد	همزمان با ترقی کور شو و ن تعب بر نفس که در سفر محبوب نیست تنزل نماید تا جایی که هیچکس بیش از یک فرسخ سفر ننماید
۴۴	$\frac{۱۷}{۶}$	۱	ما یخرج من الفاره	فضله موش
۴۵	$\frac{۱۷}{۶}$	۲	الحيوان الذی یطیر باللیل	شب پره
۴۶	$\frac{۱۷}{۶}$	۲	ابابیل	پرستو
۴۷	$\frac{۸}{۷}$	۴	یک واحد در واحد	۱۹ × ۱۹ ۱ ۲ ۳ ⋮ ۱۹
۴۸	$\frac{۸}{۷}$	۹	الا این واحد	حضرت اعلیٰ
۴۹	$\frac{۸}{۷}$	۱۳	واحد بلا عدد	خداوند
۵۰	$\frac{۱۴}{۷}$	۲	لیل	زمان غیبت مظهر ظهور

ردیف	باب واحد	سطر	اصطلاح	توضیح
۵۱	$\frac{۱۵}{۷}$	۱۰	حصن معروف	بیت مبارک شیراز
۵۲	$\frac{۶}{۸}$	۷	اولو الدوائر	خانمها
۵۳	$\frac{۶}{۸}$	۸	اولوالهیاکل	آقایان
۵۴	$\frac{۶}{۸}$	۹	نوره	دوای مویر
۵۵	$\frac{۶}{۸}$	۹	بفصل حرف حاء	هشت روز یکبار
۵۶	$\frac{۱۱}{۸}$	۱۱	مراتب ربا ع	چهار مرتبه
۵۷	$\frac{۱۱}{۸}$	۱۷	قبر اول و آخر	مدفن اسم الله الاول : ملاحسین باب الباب در طبری مدفن اسم الله الاخر : جناب ملامحمد علی قدوس در بارفروش ( بابل )
۵۸	$\frac{۱۲}{۸}$	۱	محل الضرب	خانه شیخ الاسلام در تبریز که حضرت اعلی در آن چوب - کاری شدند
۵۹	$\frac{۱۳}{۸}$	۳	استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول	صعود شجره حقیقت ( مظهر ظهور ) و انتقال آن از عالم جسدی به عالم روح
۶۰	$\frac{۱۳}{۸}$	۴	غیر آن	غیر از شجره حقیقت
۶۱	$\frac{۱۴}{۸}$	۳	عدد هفت اللهم	عدد اللهم از حیث حروف ابجد برابر است با یکصد و شصت و نه بر این هفت اللهم برابر است با $۱۰۶ \times ۷ = ۷۴۲$
۶۲	$\frac{۱۴}{۸}$	۳	حروف رتبه ثالث	رتبه ثالث مندرج در باب یازدهم از واحده ششم که عبارت است از " لا اله الا الله "
۶۳	$\frac{۱۴}{۸}$	۳	رتبه خامس	رتبه ثالث مندرج در باب یازدهم از واحده ششم که عبارت است از " لا اله الا الله " موقنون
۶۴	$\frac{۱۸}{۸}$	۹	بادن آن	بر طبق تبیین حضرت عبدالیهاء به معنی طلاق است
۶۵	$\frac{۱۶}{۸}$	۸	لاجل نار	ظاهرا بمعنی تطهیر و تزکیه از نار است
۶۶	$\frac{۱۶}{۸}$	۹	اگر لیل طالع شد	در زمان غروب شمس حقیقت و ما بین الظهورین

ردیف	باب واحد	سطر	اصطلاح	توضیح
۶۷	$\frac{۱۶}{۸}$	۱۷	دوهزار و یک ضعف	دو هزار و یک برابر
۶۸	$\frac{۱۸}{۸}$	۸	دو حرف اول	سوی مظهر امر
۶۹	$\frac{۱۸}{۸}$	۱۸	عدد اسم هو	یازده سالگی
۷۰	$\frac{۱۸}{۸}$	۱۸	سنه بلی	چهل و دو سالگی
۷۱	$\frac{۱۹}{۸}$	۷	چهار غین	$۴ \times ۱۰۰۰ = ۴۰۰۰$
۷۲	$\frac{۱}{۹}$	۵	فی احد الحرمین	در یکی از دو حرم ( مسجد الحرام و مدفن حضرت رسول
۷۳	$\frac{۱}{۹}$	۵	محل ما قبض من النقطه	مدفن عیال حضرت اعلی
۷۴	$\frac{۷}{۹}$	۱	انغوزه	صمغ - شیره خشخاش
۷۵	$\frac{۷}{۹}$	۱	ورق الزقوم	توتین - تنباکو
۷۶	$\frac{۷}{۹}$	۷	حد اول و ثانی	اول و ثانی دو حرف اول نفی اند یعنی دو نفر اول از حروف پنجگانه که مقابل اسماء خمسہ اثبات اند ( محمد - علی - فاطمه - حسن - حسین ) چنانچه در باب چهارم از واحد دوم کتاب مستطاب بیان آمده است: " ... چنانچه اگر امروز کسی نظر در بدء شجره قرآن کند بیقین مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الشری مضمحل شده ... و پنج حرفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی علیین مرتفع شده ... "
۷۷	$\frac{۹}{۹}$	۹	احکام داودیه	احکام ظاهریه

خسته نباشید